
زندگانی
امام زین العابدین علی بن الحسین (ع)


بسم الله الرحمن الرحیم

# زندگانی حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین ( علیهما السلام ) - به ضمیمه رساله حقوقی و کلمات قصار آن حضرت

نویسنده:

محسن امین عاملی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# زندگانی امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم السلام

## مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی امام زین العابدین علی بن الحسین علیهماالسلام : به ضمیمه رساله حقوقی و کلمات قصار آن حضرت / اثر محسن امین حسینی عاملی ، ۱۸۶۵ - ۱۹۵۲م، ترجمه و تالیف حسین وجدانی .

مشخصات نشر: تهران : امیر کبیر ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری: ۱۱۹ص.

شابک: ۱-۰۱۳۴-۰۰-۹۶۴ ؛ ۱۴۰۰ ریال (چاپ سوم)

یادداشت: کتاب حاضر بخش چهارم از جلد چهارم کتاب "اعیان الشیعه" است.

یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۷۴.

یادداشت: کتاب نامه به صورت زیرنویس

عنوان دیگر: رساله الحقوق

موضوع: علی بن حسین (ع) ، امام چهارم ، ۳۸ - ۹۴ق. -- سرگذشت نامه

موضوع: احادیث اخلاقی

شناسه افزوده: وجدانی ، حسین ، مترجم

شناسه افزوده: امین ، محسن ، ۱۹۵۲ - ۱۸۶۵. اعیان الشیعه . برگزیده

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ، ۳۸ - ۹۴ق. . رساله حقوق

رده بندی کنگره: BP۴۳ /الف ۸ز ۳۵۳۱۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴

شماره کتابشناسی ملی: م ۵۴-۶۱

## مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی و دقت در زندگانی بزرگان اسلامی از نظر تاریخی و مذهبی و اجتماعی دارای فواید بسیاری است که در تقویت نیروی ایمان، که خود باعث اطمینان و آرامش قلبی است اثر بسزایی خواهد داشت.

از مطالعه در اطراف رجال دینی بخصوص پیشوایان، از اهل بیت پیامبر بزرگ اسلام (ص) - که هر یک خود از قهرمانان تاریخ و نمونه ی بارزی از فضیلت و اخلاق بوده اند - درسی عظیم گرفته می شود. ما می بینیم که وقتی افراد معمولی در زندگی حقیقی خود دستخوش هوی و هوس می شوند و در راه اجرای مقاصد شوم خود به هر گونه ظلم و بیدادگری دست می زنند، چگونه به فساد و سقوط و بدبختی هایی که فاقد جنبه ی عظمت و جلال است سوق داده می شوند. از طرفی مردان خدا که در راه حق و حقیقت و عشق به انسانیت در سایه ی ایمان به خداوند گام برمی دارند به شکوه

و عظمت واقعی دست یافته و نام آنان همچنان جاوید خواهد ماند، چنان که در واقعه ی کربلا - از یک طرف تیرگی و ننگ حقارت دغل بازان و وظیفه خواران و لقمه ربایان لشکر یزید را مجسم می بینیم، و از طرفی شکوه ایمان مردان خدا و عظمت انسانیت را مشاهده می کنیم...

یکی از این قهرمانان انسانیت و شجاعت و فضیلت و اخلاق که نامش همچنان پایدار خواهد بود، سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام است. حسین بن علی (ع) و اصحابش حتی در مرگ خود زنده بودند، و یزید و اتباعش حتی در زندگی خود مرده بودند.) امام علی بن الحسین (ع) امام چهارم شیعیان جهان یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت به شمار می رود، که پدر بزرگوارش امام حسین (ع)

[صفحه ۶]

و جد گرامیش رسول الله (ص) پیامبر بزرگ اسلام است.

چنان که تاریخ نشان می دهد آیین پاک محمد (ص) که بر پایه ی عدل و داد و آزادی استوار گردیده از همان آغاز انتشار خود با استقبال ایرانیان که خود آماده ی پذیرفتن حکومت عدل و داد و انسانیت بودند، مواجه گردید، از طرفی به مناسبت همسر گرانقدر امام حسین (ع) شهربانو دختر یزدگرد، پادشاه ایران، ایرانیان بیشتر به پیامبر گرامی اسلام نزدیک گردیده و به دین محمد (ص) گرایش پیدا کردند و به صف مسلمانان پیوستند، و این خود ریشه ی پیوند خاندان علی (ع) را با ایرانیان نشان می دهد.

امام سجاد زین العابدین علیه السلام پیشوای چهارم شیعه یکی از شخصیت های درخشان عالم اسلامی است که در علم و دانش و تقوی و فضیلت سرآمد اقران بود، و در سایه ی ایمان و تقرب به خداوند به تعالی روحی نایل آمد

و تاریخ نام وی را جاوید و سرمدی در صفحات خود ثبت کرده است، چنان که در صفحات این کتاب آورده شده است:

- شخصیت معنوی و عظمت روحانی امام سجاد (ع) به اندازه ای بود که حتی دشمنان آن حضرت نیز به هنگامی که با او روبرو می شدند تحت تأثیر جذبه و روحانیت وی قرار می گرفتند. عبدالملك بن مروان می گوید: «به خدا سوگند، آنگاه که علی بن الحسین بر من وارد شد، ترس و وحشت بدنم را به لرزه درآورد» [۱].

در جای دیگر مسرف بن عقبه نیز گوید: «همین که علی بن الحسین را در مقابل خود دیدم ترس و بیم عجیبی مرا احاطه کرد» [۲].

و یا به هنگام زیارت خانه ی خدا هیچ کس به هشام بن عبدالملك با تمام قدرت و نفوذی که داشت، و با وجود آن عده از رجال اهل شام که به گردش حلقه زده بودند - و به ملك و سلطنت او کمترین اعتنایی نکرده و چنان به تحقیرش پرداختند که سخت برنجید و با تمام کوشش و تلاشی که خود و یارانش به عمل آورد، نتوانست خود را به حجرالاسود برساند. امام علی بن الحسین (ع) که جز نیروی دین و تقوی و پرهیزکاری و علم و دانش، قوای دیگری در اختیار نداشت و هیچگونه خدم و حشمی با وی نبود، همین که به قصد استلام حجرالاسود به راه افتاد، همگی به تجلیل و تکریمش پرداختند. [۳].

اما کتاب حاضر: پس از آن که به توفیق الهی کتاب زین العابدین علی بن الحسین علیهماالسلام [۴] اثر استاد عبدالعزیز سید الاهل را به فارسی ترجمه کردم، در نظر داشتم که به تهیه ی کتابی

جامع - که زوایای زندگانی و سیره ی امام سجاد (ع) را نشان دهد. بپردازم، اما خوشبختانه در ضمن مطالعه ی یکی از مجلدات کتاب اعیان

[صفحه ۷]

الشیعه - اثر علامه ی کبیر سید محسن امین حسینی عاملی - دریافتم که قسمت اعظم مطالبی را که در شرح زندگانی امام سجاد (ع) در نظر آورده بودم به احسن وجه پرورده و در دسترس من قرار دارد. و چون کتاب مزبور که جلد چهارم اعیان الشیعه محسوب می شود به طور خلاصه به ذکر مطالب پرداخته بود، نگارنده جهت تکمیل آن با مطالعه ی اسناد و مدارک تاریخی و اسلامی، قسمت های دیگری نیز بدان افزودم. و دعاهای صحیفه ی سجادیه چون مکرر به فارسی ترجمه شده و انتشار یافته است، از این رو از آوردن آن ها در این کتاب، خودداری گردید.

علامه سید محسن امین که با افکار متین و نوشته های مستدل خود در معرفی شیعه ی امامیه نقش عمده ای را ایفاء کرده است و آثار جالب و بی نظیری از خود بر جای گذاشته که از میان آن ها کتاب اعیان الشیعه است. جلد اول، مشتمل بر مطالبی است که به طور کلی از حقیقت شیعه و تشیع بحث می کند. جلد دوم، حاوی سیره و سرگذشت پیامبر اسلام (ص)، جلد سوم، سرگذشت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، جلد چهارم در شرح زندگانی سایر ائمه ی اطهار علیهم السلام و از جلد پنجم که به ترتیب حروف الفباء تنظیم یافته به ترجمه و شرح حال رجال شیعه پرداخته و تعداد آن ها به ۵۶ جلد می رسد. وی، درس های مختلف و متنوعی را در پیرامون مکتب شیعه و حقیقت تشیع بیان می دارد.

هر چند بسیاری از محققان کوشیده اند کتب و

آثار پر ارزشی در احوال رجال مذهبی و تاریخی از خود برجای گذارند و چهره ی واقعی این مردان و حوادث زندگی آنها را نشان بدهند، اما کتاب حاضر که از میان اسناد و مدارک مستند تهیه گردیده جزئیات زندگی امام سجاد (ع) و مناقب و فضایل آن حضرت را به خوبی نشان می دهد، و از این جهت که امام زین العابدین (ع) وسیله ی ارتباط بین عرب و عجم گردیده است، امید است خدای تعالی توفیق عنایت فرماید که فرزندان این سرزمین از نتایج تربیتی و اخلاقی و اجتماعی و سخنان حکیمانه ی آن حضرت برخوردار گردند، و الله ولی التوفیق

تهران - حسین وجدانی

مرداد ماه ۱۳۵۲

[صفحه ۹]

## مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است، و درود و رحمت بر سیدنا محمد و عترت طاهرین و اصحاب برگزیده اش باد، خداوند تابعین [۵] و تابعین تابعین [۶] و علما و صلحا را تا روز رستاخیز مشمول عنایت و خوشنودی خود قرار دهد.

اما بعد، بنده ی نیازمند به عفو و بخشایش پروردگار بی نیاز محسن فرزند مرحوم سید عبدالکریم امین حسینی عاملی که امید است مورد لطف و تفضل الهی قرار گیرد چنین گوید:

کتاب حاضر که بخش چهارم از کتاب (اعیان الشیعه) محسوب می شود در سیره و حالات ائمه ی اطهار (صلوات الله علیهم) تدوین گردیده و از درگاه خدای تعالی می خواهیم که در این امر ما را یاری و توفیق عنایت فرماید.

[صفحه ۱۲]

## زین العابدین علی بن الحسین ابن علی بن ابیطالب چهارمین امام، از اهل بیت طاهرین علیهم السلام

### تولد و وفات و مدت عمر و مدفن آن حضرت

امام زین العابدین علی بن الحسین علیهماالسلام که بی شک یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت به شمار می رود مانند بیشتر آباء و اجدادش در مدینه می زیسته است و در روز جمعه نهم یا پنجشنبه پنجم و یا یکشنبه هفتم شعبان و یا پانزدهم جمادی الثانیه و یا جمادی الاولی سال ۳۸ یا ۳۷ یا ۳۶ هجری در شهر مدینه قدم به عرصه ی وجود نهاد، و پنجاه و هفت سال بعد به اختلاف روایات یعنی در روز شنبه ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۲۲ و یا ۲۵ محرم سال ۹۵ و یا ۹۴ هجری در همان شهر چشم از جهان فرو بست. همان طور که در تاریخ تولد آن حضرت روایات مختلفی ذکر گردیده در تاریخ وفات آن حضرت نیز روایات متعددی آمده است. [۷].

سن آن حضرت را برخی ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸ و یا پنجاه و نه سال و چند ماه و چند روز

بنا به اقوال و روایات مختلف ذکر کرده اند، با جد بزرگوارش امیرالمؤمنین (ع) دو سال یا بیشتر و با عموی ارجمندش امام حسن (ع) دوازده و یا ده سال معاصر بوده و با پدر عزیزش امام حسین (ع) بیست و سه و یا بیست و چهار

[صفحه ۱۳]

سال زندگی کرده و پس از وفات عمش امام حسن مدت ده سال با پدرش می زیسته است، و زندگانی او را پس از شهادت پدرش که مدت امامتش نیز محسوب می شود ۳۴ یا ۳۳ و یا ۳۵ سال ذکر کرده اند، و این مدت نیز بقیه ی مدتی است که سلطنت یزید بن معاویه و معاویه بن یزید و مروان بن حکم و عبدالملک بن مروان ادامه داشته است.

وفات آن حضرت در عصر سلطنت ولید بن عبدالملک روی داده و در آرامگاه بقیع با عم بزرگوارش امام حسن بن علی (ع) در بقعه ای که قبر عباس بن عبدالمطلب علیهم السلام نیز در آن مدفون است به خاک سپرده شده است.

شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۳۸ می نویسد:

والامام بعد الحسین بن علی علیه السلام ابنه ابومحمد علی بن الحسین زین العابدین علیهماالسلام و کان یکنی ایضا أباالحسن،...

و کانت امامته أربعا و ثلاثین سنه، و دفن بالبقیع مع عمه الحسن بن علی (ع) و ثبت له الامامه بوجوه:

۱- احدها: انه کان أفضل خلق الله تعالی بعد ابیه علما و عملا، و الامامه لافضل دون المفضول بدلایل العقول.

۲- و منها: انه کان أولی بابیه الحسین علیه السلام وأحق بمقامه من بعده للفضل و النسب، و الا ولی بالامام الماضی أحق بمقامه من غیره بدلاله آیه ذوی الارحام، و قصه زکریا علیه السلام.

۳- و منها: وجوب الامامه عقلا فی

کـل زمـان، و فسـاد دعوی کل مـدع للامامه فی ایام علی بن الحسـین علیهماالسـلام أو مـدعا له، سواه، فثبتت فیه لاسـتحاله خلو الزمان من الامام.

۴- و منها: ثبوت الامامه ایضا فی العتره خاصه، بالنظر و الخبر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و فساد قول من ادعاها لمحمد بن الحنفیه رضـی الله عنه بتعریه من النص علیه بها، فثبت انها فی علی بن الحسین علیهماالسلام لا مدعا له الامامه من العتره سوی محمد، و خروجه عنها بما ذکرناه.

۵- و منها: نص رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم بالامامه علیه، فیما روی من حـدیث اللوح الذی رواه جابر عن النبی صـلی الله علیه و آله و سـلم، و رواه محمد بن علی الباقر علیهماالسلام عن ابیه عن جده عن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و نص جده امیرالمؤمنین علیه السـلام فی حیاه ابیه الحسـین علیه السـلام بما ضـمن ذالک من الاخبار، و وصیه ابیه الحسین علیه السـلام الیه و ایـداعه ام السـلمه ما قبضه علی من بعـده، و قد کان جعل التماسه من ام سـلمه علامه علی امامه الطالب له من الانام، و هذا باب یعرفه من تصفح الاخبار...

[صفحه ۱۴]

ترجمه: امام پس از حسـین بن علی علیهماالسـلام، فرزنـدش ابومحمـد علی بن الحسـین زین العابـدین علیهماالسـلام، و کنیه ی دیگرش اباالحسن بوده است...

امـامت آن حضـرت سـی و چهـار سـال بـود، و در بقیـع کنـار قـبر عمویش حسن بن علی (ع) دفن گردیـد، و امـامت برای آن حضرت به راه هایی ثابت شد:

۱- اول این که آن حضرت پس از پدر بزرگوارش در علم و عمل برترین مردمان بود. و امامت برای

چنین کسی است که از همه افضل و برتر باشد. گواه بر این سخن خردهای مردم خردمند است.

۲- دوم این که آن حضرت به پدرش حسین (ع) از لحاظ مقام از همه نزدیک تر بود و از جهت فضیلت و نژاد به جانشینی او از دیگران سزاوارتر. و کسی که به امام پیشین نزدیکتر باشد به جانشینی او نیز از دیگران سزاوارتر است؛ و گواه آن آیه ی ذوی الارحام است به این معنی که خدای تعالی فرمود: «و الوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله... (و خویشاوندان برخی از ایشان سزاوارترند به برخی در کتاب خدا...) سوره ی انفال، آیه ی ۷۵» و دیگر داستان حضرت زکریا (ع) است که گفت: «و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب... (و البته من می ترسم از اولیای ارث خود که بعد از من هستند از عموها و پسر عموها که مال مرا در غیر رضای تو خرج کنند از پس من و زن من نازا است پس ببخش و عطا فرما برای من از جانب خود فرزندی... که میراث گیرد مرا و آل یعقوب را...) سوره ی مریم، آیه ی ۵»

۳- سوم در هر زمان به دلیل عقل واجب است امام و پیشوایی وجود داشته باشد. و چون ادعای هر کس که در زمان علی بن الحسین (ع) مدعی امامت بود یا هر کس که دیگران ادعای امامت او را می کردند جز آن حضرت، فاسد است، در نتیجه امامت او ثابت گردد. زیرا که محال است هر زمانی از امام و راهنمای دینی خالی باشد.

۴- چهارم این که به

دلیـل عقل، امامت تنها اختصاص به عترت پیغمبر (ص) داشـته، و به دلیل خبری است که از پیغمبر صـلی الله علیه و آله رسـیده است، و گفتار آن کس که امامت را درباره ی محمـد بن حنفیه ادعا کنـد فاسـد است. زیرا نصـی درباره ی امامت او نرسـیده. پس ثابت گردد که علی بن الحسین (ع) امام بوده. زیرا کسی جز درباره ی محمد بن حنفیه ادعای امامت برای دیگری نکرده، و او نیز به آنچه بیان کردیم از این منصب بیرون است.

۵- پنجم تصـریحی است که از رسول خدا صـلی الله علیه و آله نسـبت به امامت آن حضـرت رسـیده در حدیثی که معروف به حدیث لوح است. حدیث مزبور را جابر از پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم روایت کرده. و نیز امام باقر (ع) از پدرش و او از جدش از حضرت فاطمه دختر رسول خدا (ص) آن را حدیث کرده. در اینجا مترجم کتاب ارشاد اضافه کرده می نویسد:

«حدیث لوح را ثقه الاسلام کلینی (ره) در کافی، و صدوق در عیون اخبار

[صفحه ۱۵]

الرضا و شـیخ در کتاب غیبت، و طبرسی در احتجاج، و نیز طبرسی در اعلام الوری و ابن شهرآشوب در مناقب و دیگر محدثین رضوان الله علیهم روایت کرده انـد، و هر که از متن و ترجمه ی آن بخواهـد اسـتفاده کنـد به جلـد دوم اثبات الهداه صـفحه ی ۲۸۵ - ۲۸۹ مراجعه کنـد» و دیگر تصـریحی است که جـدش امیرالمؤمنین علیه السـلام در زمان زنده بودن پدرش حسـین (ع) دربـاره ی امـامت او فرمود و اخبـاری در این بـاره رسـیده، و هم چنین (نشـانه ی دیگر بر امامت آن حضـرت) وصـیت پـدرش حسین (ع) به آن

حضـرت و آنچه حسـین (ع) نزد ام سلمه به امانت گذارد و طلبیدن آن را از ام سلمه برای آن کس که پس از او بیاید نشانه ی امامت او قرار داد...

چنـان که شـیخ در کتـاب غیبت روایت کرده جریـان آن به این ترتیب بود که چون امـام حسـین (ع) به سوی عراق متوجه شـد وصـیت و کتاب ها و چیزهای دیگری که نزد آن جناب بود به ام سـلمه سپرد و به وی فرمود: «هرگاه بزرگترین فرزنـدم نزد تو آمد و این امانات را بخواست به وی بسپار، و بدان که او امام پس از من است.» و نقل کند که چون امام حسین (ع) شهید شد علی بن الحسـین علیهماالسـلام به نزد ام سـلمه آمـد و آنهـا را از او خواست و ام سـلمه هر چه امـام حسـین (ع) به او سپرده بود تسلیم آن جنـاب کرد. و در روایـات دیگر نیز آمـده است که امام حسـین (ع) این کار را نسـبت به دخترش فاطمه انجام داد و امـانت هـا را به او سـپرد و این خـود بـابی است که هر که اخبـار را زیر و رو کرده باشـد آن را به خوبی می دانـد، (چون برای اثبات مقصود همین مقدار کافی بود از ذکر همه ی روایات در این کتاب خودداری نمودیم.)

## احتجاج امام زین العابدین با محمد بن حنفیه

یتحدث اصحاب ابی جعفر الباقر (ع) ان محمد بن الحنفیه اجتمع بمکه مع علی بن الحسین و قال له انک قد علمت ان رسول الله (ص) اوصـی بالامـامه من بعـده الی امیرالمؤمنین ثم الی الحسن ثم الی الحسـین (ع) و قـد قتـل ابوك و لم یوص و انا عمك و صنوابیك و لولادتی من علی (ع) و تقدمی فی

السن اکون احق بالامامه فلا تنازعنی فی الوصیه و الامامه فقال له زین العابدین: اتق الله یا عم لا تدع ما لیس لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی (ع) اوصی الی قبل ان یوجه الی العراق و عهد الی قبل ان یستشهد بساعه و هذا سلاح رسول الله (ص) عندی فلا تتعرض لهذالامر فانی اخاف علیک نقص العمر و تشتیت الحال ان الله تعالی جعل الامامه فی عقب الحسین (ع) فاذا اردت ان تعلم صحه ذالک فانطلق بنا الی الحجرالاسود نتحا حکم الیه و نسأله ان یقر بالامام بعد الحسین (ع)، فقبل محمد بن الحنفیه و انتهیا الی الحجرالاسود فقال زین العابدین لمحمد: ابدء انت و ابتهل الی الله تعالی فی ان ینطق الحجر فیشهد لک بالامامه فتقدم محمد بن الحنفیه و ابتهل الی الله سبحانه فی ان ینطق له الحجر فلم یجبه بشی ء ابدا، و تقدم علی بن الحسین (ع) و قال:

اللهم انی اسألک باسمک المکتوب فی سرادق المجد و اسألک باسمک

[صفحه ۱۶]

المکتوب فی سرادق البهاء و اسألک باسمک المکتوب فی سرادق الجلال و اسألک باسمک المکتوب فی سرادق العزه و اسألک باسمک المکتوب فی سرادق القدره و اسألک باسمک المکتوب فی سرادق السرالسابق الفائق الحسن الجمیل رب الملائکه الثمانیه و رب العرش العظیم و العین التی لاتنام و بالاسم الاکبر الاکبر الاکبر و بالاسم الاعظم الاعظم الاعظم المحیط المحیط المحیط بملکوت السموات و الارض و بالاسم الذی اشرقت به الشمس و اضاء به القمر و سجرت به البحار و نصبت به الجبال و بالاسم الذی قام به العرش و الکرسی و باسمائک المکرمات المقدسات المکنونات المخزونات فی علم الغیب عندک أسألک

بذالک کله ان تصلی علی محمد و آل محمد [۸] لما انطقت هذا الحجر بلسان عربی فصیح یخبر بالامامه بعد الحسین بن علی (ع) [۹].

فتحرک الحجر حتی کادان یزول عن مکانه و نطق بصوت فصیح عربی سمعه کل من حضر اللهم ان الوصیه و الامامه بعد الحسین بن علی و ابن فاطمه بنت رسول الله (ص) لک یا علی بن الحسین علی محمد بن الحنفیه و علی جمیع من فی الارض و السماء و انک مفترض الطاعه فاسمع له یا محمد واطع.

فقال محمد بن الحنفیه سمعا و طاعه یا حجه الله فی ارضه و سمائه و انصرف ابن الحنفیه مذعنا بامامه زین العابدین علیه و علی الناس اجمعین [۱۰].

ترجمه: از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: محمد بن حنفیه در مکه به حضور علی بن الحسین (ع) رسیده به آن حضرت گفت: «برادرزاده ی من، می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خود وصیت و امامت را با علی بن ابی طالب علیه السلام گذاشت و از آن پس به امام حسن علیه السلام و پس از او با حسین علیه السلام واگذاشت. اکنون که پدرت به درجه ی شهادت نایل گردیده وصیت نگذاشت. اینک من عم تو و برادر پدر تو و فرزند علی علیه السلام هستم و به سن از تو بزرگترم، از این رو سزاوار این است که وصیت و امامت را به من واگذاری و در این امر با من نزاع نکنی.» امام زین العابدین (ع) به وی فرمود: «ای عم از خدا بپرهیز و در پی آنچه سزاوار آن نیستی خاطر مینگیز. من تو را موعظه می کنم که مبادا در

شمار جاهلان باشی. ای عمو، پدرم صلوات الله علیه از آن پیش که به عراق توجه فرماید با من وصیت نهاد و یک ساعت پیش از شهادتش در امر امامت و وصیت عهد

[صفحه ۱۷]

و پیمان با من استوار فرمود و اینک می بینی که سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز نزد من است، پس گرد این امر مگرد، چه من بیم دارم عمرت کوتاه شود و در احوال تو آشوب و اختلال روی نماید. خداوند تبارک و تعالی ابا و امتناع دارد که امامت و وصیت را جز در نسل حسین علیه السلام مقرر فرماید. و چنانچه بخواهی بر این جمله نیک دانا شوی نزد من آی تا نزدیک حجرالاسود شویم و داوری از وی جوییم و از حقیقت این امر از او پرسش کنیم.» محمد بن حنفیه قبول کرد و به جانب حجرالاسود روان شدند. حضرت علی بن الحسین علیه السلام روی به محمد کرد و فرمود: «تو ابتدا کن و در پیشگاه خدای تعالی به زاری و ضراعت خواستار شو تا حجرالاسود را از بهر تو به سخن درآورد؛ آنگاه از او پرسش کن.» پس محمد روی مسألت و ابتهال به درگاه خالق متعال آورد و خدای را همی بخواند آنگاه حجرالاسود را خواند. حجر او را جواب نداد. حضرت فرمود: «ای عم اگر تو وصی و امام بودی حجر تو را جواب می داد.» محمد گفت: «ای برادرزاده، اکنون تو حجر را بخوان و پرسش کن.» آنگاه علی بن الحسین (ع) - همان طور که قبلا اشاره شد - به دعا و ثنا پرداخت و گفت: «سوال می کنم از تو به

حق خداوندی که عهد و میثاق پیغمبران و اوصیاء و تمامی مردمان را در تو قرار داد، خبر دهی ما را که بعد از حسین بن علی علیه السلام وصی و امام کیست.» پس حجر چنان به جنبش درآمد که گویی نزدیک است از جای خود برکنده شود. آنگاه خدایش به زبان عربی فصیح او را به نطق آورد؛ چنانکه همه ی آن ها که حضور داشتند بشنیدند، و به علی بن الحسین علیه السلام گفت: «وصیت و امامت بعد از حسین بن علی، پسر فاطمه، بنت رسول الله علیهم السلام مخصوص توست. و بر محمد بن حنفیه، و همه ی کسانی که در زمین و آسمان هستند، امام بوده و اطاعت وی واجب است، پس ای محمد بشنو و او را اطاعت کن.» آنگاه محمد بن حنفیه در حالی که می گفت: «سمعا و طاعه» خطاب به آن حضرت گفت: «ای کسی که حجت خدا در زمین و آسمان هستی.» به امامت امام زین العابدین (ع) برخود و بر جمیع مردمان اعتراف نموده وی را ترک کرد.

## مادر آن حضرت

نام مادر آن حضرت را بعضی شهربانو یا شهربانویه دختر یزدگرد فرزند شهریار پسر شیرویه پسر پرویز پسر انوشیروان ثبت کرده اند و آخرین پادشاه ایران را یزدگرد نامیده اند.

اما چنان که مورخ نامی «مبرد» در کامل می نویسد: نامش سلافه است که از اولاد یزدگرد باقی مانده و نسبش مشهور و از بهترین زنان جهان محسوب می شود، و برخی نام وی را خوله نوشته اند، اما در طبقات ابن سعد نام وی غزاله ذکر گردیده

[صفحه ۱۸]

و شیخ مفید [۱۱] مادر آن حضرت را شاه زنان دختر یزدگرد بن شهریار بن کسری ثبت کرده و برخی گویند نامش شهربانویه

است. اما همان طور که شیخ مفید نقل کرده و از ظاهر روایات نیز برمی آید نام اصلی وی شاه زنان بوده و سپس بنا به گفته ی مبرد به سلافه تغییر یافته است.

گویند وی را در زمان خلافت عمر به مدینه آوردند. قطب راوندی به سند خود از امام باقر (ع) روایت کرده است [۱۲] که آنگاه که عمر خلیفه ی وقت تصمیم گرفت وی را به فروش برساند علی (ع) [۱۳] وی را از این امر بازداشت و به عمر فرمود: به وی پیشنهاد کند که یکی از مسلمین را انتخاب و با وی ازدواج کند و مهریه ی او را از سهم بیت المال بپردازد. در همین موقع بود که وی حسین بن علی علیه السلام را انتخاب کرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام که از این امر خرسند گردید، در نگاهداری و احسان وی به فرزند خود امام حسین (ع) توصیه ی فراوان نمود.

به این ترتیب شاه زنان فرزندی به دنیا آورد که از بهترین مردم روی زمین محسوب می شد. گویند مادر امام زین العابدین (ع) به هنگام وضع حمل چشم از [۱۴] جهان فروبست، و وی در کفالت یکی از کنیزان پدر بزرگوار خود درآمد که پرستاری وی را بر عهده گرفت و چون مادری مهربان در نگاهداری و سرپرستی وی بکوشید.

هر چند علی بن الحسین (ع) در ظاهر مادری غیر از این بانو ندیده بود، اما به تدریج که رشد می یافت به این امر واقف گردید که بانویی که وی را سرپرستی می کند یکی از کنیزان است و اطرافیان، وی را به نام مادر او می خوانند.

آن حضرت پس از چندی وی را آزاد ساخت و به ازدواج خود

درآورد. همین امر باعث گردید که عده ای او را به باد انتقاد گیرند تا آنجا که بعضی از سلاطین بنی امیه این موضوع را به دهان گرفتند و به غلط وی را مورد عتاب و سرزنش قرار دادند. اما در حقیقت این زن مادر وی نبود و تنها کفالت و سرپرستیش را بر عهده داشت.

در آن مواقع چنان بود که اهالی مدینه بر خود عار می دانستند که از کنیز

[صفحه ۱۹]

و اسیر زاده فرزند بیاورند، و تا آن گاه که علی بن الحسین (ع) تولد نیافته بود حاضر به ازدواج با کنیزان نبودند.

## علی اکبر یا علی اصغر؟

معروف است که برادر آن حضرت که در فاجعه ی کربلا به شهادت رسید بزرگتر از امام سجاد (ع) بوده، اما در عین حال برخی نیز وی را علی اصغر خوانده اند. [۱۵].

## کنیه ی آن حضرت

کنیه ی آن حضرت را ابومحمد، ابوالحسن و بعضی ابوبکر نوشته اند. اما ابن سعد در کتاب طبقات به روایت ابی جعفر «ابا الحسین» آورده است. در روایات دیگر اغلب وی را ابامحمد نامیده اند.

[صفحه ۲۰]

محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی می نویسد: آن حضرت را ابن الخیرتین می خواندند، زیرا که در میان عرب بهترین آنها هاشم است و در عجم اهل فارس، و نسب شریف آن حضرت به این دو منتهی می شود، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: لله تعالی من عباده خیرتان فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس. (خدای را از بندگانش دو گروه مختار و برتر باشند، از عرب قریش و از غیر عرب فارس).

چنانکه ابو الاسود دوئلی در مدح علی بن الحسین (ع) به این مطلب اشاره کرده می گوید:

و ان غلاما بین کسری و هاشم

لاکرم من نیطت علیه التمائم

(جوانی که از پیوند دو نژاد خسرو و هاشم به وجود آمده باشد، براستی که برترین و شایسته ترین کودکی است که به گردنش حرز آویخته شده است.)

## لقب آن حضرت

ابن شهرآشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۰۴، می نویسد:

ابن عباس می گوید که پیامبر اسلام (ص) فرمود: «به روز رستاخیز فریاد کننده ای آواز کند: کجاست زینت عبادت کنندگان؟ گویا می بینم که فرزندم علی بن الحسین در آن هنگام در میان صفوف اهل محشر با تمام وقار و سکون گام همی سازد.»

و نیز در همان صفحه ی ۳۰۴ مناقب چنین آمده است:

«هر وقت زهری از علی بن الحسین (ع) حدیث می کرد با چشمانی اشکبار می گفت: زین العابدین.»

در کشف الغمه آمده است که: «سبب ملقب شدن آن حضرت به امام زین العابدین این است که شبی در نمازگاه خویش

به نماز ایستاده بود، پس شیطان به صورت اژدهایی به آن حضرت نمودار گشت، تا خاطر مبارکش را از عبادت بازدارد و آن حضرت همچنان به عبادت خود مشغول بود، و به شیطان التفاتی نمی فرمود. شیطان نزدیک شده انگشت ابهام امام علیه السلام را در دهان بگزید، امام علیه السلام که از این ماجرا آگاه بود، برای اتمام دعای خویش قیام فرمود، در این هنگام

[صفحه ۲۱]

صدایی بشنید و در حالی که گوینده را نمی دید سه بار گفت: زین العابدین، و این کلمه را دیگران بشنیدند.» [۱۶].

هر چند برای آن حضرت القاب بسیاری ذکر کرده اند، اما معروفترین لقب وی را زین العابدین، سید العابدین، سجاد و ذوالثفنات می دانند.

## دربان آن حضرت

دربان آن حضرت را ابوخالد کابلی و ابو جبله نوشته اند و بعضی یحیی بن [۱۷] ام الطویل مطعمی را که به دست حجاج به قتل رسید و در «واسط» به خاک سپرده شده نیز نام برده اند.

## شاعر آن حضرت

معروفترین شعرای آن حضرت را فرزدق و کثیر عزه نوشته اند.

## سلاطین عصر آن حضرت

در زمان آن حضرت یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک سلطنت داشته اند.

## اولاد امام

در میان فرزندان امام حسین (ع) توالد و تناسل تنها به امام زین العابدین (ع) اختصاص داشته و نسل ابوعبدالله الحسین (ع) به شخص علی بن الحسین (ع) انحصار یافت. شیخ مفید [۱۸] در ارشاد و ابن صباغ در فصول مهمه آورده اند که تعداد اولاد آن حضرت پانزده نفر بوده که یازده نفر از آنها پسر و چهار دختر بوده اند، به این ترتیب:

۱- امام محمد باقر (ع) که مادرش فاطمه، دختر عم آن حضرت، امام حسن مجتبی (ع) بوده و ام عبدالله کنیه داشته است.

[صفحه ۲۲]

۲ - عبدالله. ۳ - حسن. ۴ - حسین اکبر: مادر دو پسر اخیر از کنیزان بود و غیر از این دو، فرزند دیگری نیاورد.

۵ - زید. ۶ - عمر: مادر این دو نفر نیز از کنیزان بود.

۷ – حسین اصغر. ۸ – عبیدالله.

۹ – سلیمان: مادر وی نیز بلا عقب بوده و فرزند دیگری نداشت.

۱۰ – علی که از همه ی فرزندان امام کوچکتر بوده است.

۱۱ – خدیجه: مادر این دو (علی و خدیجه) نیز کنیز بوده است.

۱۲ – محمد اصغر که مادرش از کنیزان بود.

۱۳ – فاطمه. ۱۴ – علیه. ۱۵ – ام کلثوم. که مادر ایشان نیز کنیز بود.

اما محمد بن سعد در کتاب خود الطبقات الکبیر تعداد اولاد آن حضرت را ده پسر و هفت دختر ثبت کرده و می نویسد: اولاد علی اصغر ابن حسین بن علی به این شرح است:

حسن بن علی درج، حسین اکبر درج، محمد اباجعفر الفقیه، و عبدالله که مادر آنها ام عبدالله دخت

حسن بن علی بن ابی طالب بوده است، یکی دیگر از اولاد آن حضرت عمر، و دیگری زید بود که در کوفه به شهادت رسید، و علی بن علی و خدیجه که مادرشان از کنیزان بود، حسین اصغر ابن علی و علیه که کنیه اش ام علی بود و مادر این دو نیز کنیز بود و کلثوم و دیگر سلیمان که مادرش غیر از او فرزند دیگری نیاورد، و ملیکه که مادرشان نیز کنیز بوده است، و قاسم، و ام الحسین، و فاعمه که اینها نیز مادرشان از کنیزان بود، و یکی دیگر از فرزندان آن حضرت کنیه اش ام الحسن بود [۱۹] اما در کشف الغمه آمده است که: برخی گویند علی بن الحسین (ع) دارای نه پسر بوده و اصولا ـ فرزند دختر نداشته است. و چنانکه ابن خشاب نحوی در موالید اهل بیت آورده، آن حضرت دارای هشت پسر بوده و اولاد دختر برای آن حضرت ذکر نکرده و می نویسد: محمد الباقر، و زید که در کوفه به شهادت رسیده، عبدالله، عبیدالله، حسن، حسین، علی و عمر.

اما آنچه را که ابن شهرآشوب [۲۰] در مناقب آورده چنین است: فرزندان آن حضرت که تعداد آنها به سیزده نفر می رسید غیر از امام محمد باقر (ع) و عبدالله باهر که مادر آنها ام عبدالله دختر حسن بن علی (ع) بوده بقیه ی آنها مادرشان جزء کنیزان

[صفحه ۲۳]

بوده است، و ابوالحسین زید که در کوفه شهید گردیده و عمر با یکدیگر دو قلو بوده اند، محمد اصغر عبدالرحمن و سلیمان نیز سه قلو بوده، حسن و حسین و عبیدالله نیز با یکدیگر سه قلو بوده اند و محمد اصغر، و کوچکترین اولاد آن حضرت را

علی ذکر کرده، و خدیجه؛ و هر چند که برخی گویند اصولا آن حضرت فرزند دختر نداشته، اما بعضی دیگر فاطمه، علیه و ام کلثوم را نیز از دختران آن حضرت دانسته اند.

و در کتاب عمده الطالب چنین آمده است که: از امام زین العابدین (ع) شش فرزند به نام های امام محمد باقر، عبدالله باهر زید الشهید و عمر الاشرف و حسین الاصغر و علی الاصغر باقی مانده است.

## لباس آن حضرت

در کتاب طبقات ابن سعد به نقل از فضل بن دکن می نویسد: حدیث کرد ما را نضر بن اوس طائی که روزی بر علی بن الحسین (ع) وارد شدم جامه ای بر تن داشت که روی آن را با پارچه ای به رنگ تیره و گرم پوشانیده بود و اغلب از آن استفاده می کرد و نیز به سند خود از موسی بن ابی حبیب الطائفی روایت کرده که: علی بن الحسین (ع) اغلب با حناء، همراه با گیاه دیگری به نام «کتم» خضاب می نمود که به رنگ مشگی در می آمد، و نیز می نویسد: علی بن الحسین (ع) دارای جامه ای از خز بود که در روز جمعه می پوشید، و به سند خود روایت کرده که آن حضرت دو نوع جامه از خز بر تن می کرد، یکی کوتاهتر بود و جبه ای دیگر از همان نوع خز که بر روی لباس های خود از آن استفاده می کرد. و باز به سند خود از ابی جعفر روایت کرده که گوید: پوستینی که دارای آستین بلندی بود و در عراق تهیه گردیده به عنوان هدیه به علی بن الحسین (ع) اهداء کردم، آن حضرت اغلب از آن استفاده می کرد اما به هنگام ادای نماز از تن خود

خارج می ساخت، و در جای دیگر به سند خود از ابی جعفر آورده است که در زمستان جامه ی خز به پنجاه دینار می خرید و چون تابستان فرا می رسید آن را به فروش می رسانید و پول آن را به فقرا صدقه می داد، در تابستان از دو نوع جامه از لباس های مصری استفاده می نمود که به بهای یک دینار خریداری کرده و در هر موقع یکی از آنها را بر تن کرده و می فرمود: قل من حرم زینه الله التی

[صفحه ۲۴]

اخرج لعباده [۲۱].

در حدیث دیگر می گوید: خبر داد ما را محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک و عبدالله بن مسلمه و اسماعیل بن عبدالله ابی اویس که گویند حدیث کرد ما را از محمد ابن هلال که گوید: روزی به دیدار علی بن الحسین (ع) نایل آمدم در حالی که وی عمامه ای بر سر نهاده و قسمتی از آن را در پشت سر خود فرو آویخته بود.

## اخلاق آن حضرت

امام سجاد (ع) یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت است که در کلیه ی صفات بارز انسانیت و اخلاق و فضیلت به حد کمال بود، و نسبت به اهل زمان افضل و اعلم و افقه و اورع و اعبد و اکرم و احلم و اصبر و افصح و در مکارم اخلاق و در راه صدقه و انفاق و مهربانی و عطوفت نسبت به فقراء و مساکین و خیرخواهی، از نیکوترین افراد بوده و هیچ کس به پایه ی وی نمی رسید، و شخصیت و عظمت آن حضرت به اندازه ای بود که دور و نزدیک و دوست و دشمن را تحت تأثیر جذبه و روحانیت خود قرار می داد تا آنجا که گویند: یزید

بن معاویه پس از واقعه ی حره که دستور داد کلیه ی اهالی مدینه با وی بیعت کنند تنها علی بن الحسین (ع) بود که از این فرمان استثناء گردیده بود، و اگر از او نیز بیعت خواست بدان جهت بود که وی را برادر و ابن عم خود محسوب می داشت.

در پوشیدن لباس و علم و فقه و عبادت به جد بزرگوار خود امیرالمؤمنین علیهماالسلام شباهت بسیار داشت، از صفات بارز آن حضرت این بود که هر کس نسبت به وی رفتار سوئی نشان می داد برعکس با وی به نیکی و احسان رفتار می کرد.

فی المثل هشام بن اسماعیل به هنگامی که والی مدینه بود آن حضرت را به شدت مورد رنج و آزار قرار داد؛ اما به وقتی که از امارت معزول گردید، ولید دستور داد وی را بر در خانه ی مروان قرار دهند و چنانچه حق کسی را پایمال نموده از وی بازخواست نمایند و بدین ترتیب مردم وی را مورد سرزنش و دشنام قرار دادند، اما همین که امام وی را بدین حال مشاهده کرد بر او سلام کرده و به نزدیکان خود دستور

[صفحه ۲۵]

داد هرگز متعرض او نگردیده، و به آزارش نپردازند. عجیب این که پسر عم آن حضرت که اغلب به آزار وی می پرداخت، شب ها به خانه ی وی مراجعه می کرد و بی آنکه خود را معرفی نماید مبالغ بسیاری پول به وی اعطا می فرمود، و وی بی آنکه از این امر اطلاعی داشته باشد و در حالی که به امام بدگویی می کرد، می گفت: اما علی بن الحسین هرگز یادی از من نمی نماید. آن حضرت همچنان این کلمات را استماع می نمود، و با صبر و شکیبایی

تحمل می کرد و هرگز سخنی بر زبان نمی آورد، تا آنگاه که چشم از جهان فروبست و دیگر کسی به کمک وی نمی شتافت، دانست کسی که هر شب به خانه ی وی رفته و یاریش می نمود همان علی بن الحسین (ع) بوده است.

و آنگاه که اهالی مدینه در واقعه ی حره بر بنی امیه شوریدند، مروان بن حکم به علی بن الحسین (ع) متوسل شده، از وی استمداد کرد. از طرفی خانواده ی او نیز که هیچ کس حاضر نشد آنها را بپذیرد به علی التجاء کرده و از او یاری خواستند. راستی عظمت و بزرگی امام زین العابدین (ع) تا چه اندازه بود که وقتی دشمن به او روی آورد، دست از عطوفت و مهربانی خویش برنداشت. زنان شهر مدینه نیز در موقع بروز جنگ به خانه ی علی بن الحسین (ع) روی آورده، به وی پناه بردند. آنها که غالبا از زنان عبدمناف بودند و تعدادشان به چهارصد نفر می رسید تا آنگاه که این واقعه پایان یافت و سپاه مسرف بن عقبه متفرق شدند همچنان غذا و لباسشان را تأمین می کرد.

امام سجاد معاش تعداد کثیری از خانواده ها را تأمین می کرد و هر شب به خانه ی آنها مراجعه می کرد و طعام و پول به آنان اعطاء می فرمود، و تا موقعی که چشم از جهان فروبست هیچ کس به این امر واقف نبود که چه کسی است که معیشت آنان را تأمین می نماید. و آنگاه که در برابر شخصی قرار گرفت که وی را به باد ناسزا و دشنام قرار داده بود فرمود: «اگر آنچه را که درباره ی من بر زبان آوردی درست بوده خداوند مرا ببخشد و اگر نسبت هایی

که به من دادی نادرست بوده خداوند تو را عفو فرماید.»

گویند بیست بار که با شتر خود به حج سفر کرد حتی یک تازیانه بر وی نزد. غلامان را می خرید و آزاد می کرد، در میان این غلامان عده ای سیاه بودند که آن

[صفحه ۲۶]

حضرت آنان را به عرفات می برد و به کارشان وامی داشت، آنگاه حوایج آنها را برآورده می ساخت و آزادشان می کرد و سپس جوایزی به آنها اعطاء می فرمود. زهری که از اصحاب آن حضرت محسوب می شد روزی تازیانه ای به غلام خود زد و وی جان را به جان آفرین تسلیم کرد. وی از این ماجرا سخت مضطرب شده، انگشت ندامت بر دهان گرفت، و سرانجام به خدمت علی بن الحسین (ع) آمده حادثه را تعریف کرد. امام سجاد به وی فرمود: به نظر من گناهی مرتکب شده ای و می توانی توبه کنی و عمل خود را جبران نمایی، به این ترتیب که کنیز مؤمنه ای را آزاد و یا دو ماه متوالی روزه بگیری تا گناه تو بخشوده شود.

زهری آنچه که زین العابدین (ع) برای او داوری فرمود به موقع اجرا گذاشت، و هم به وسیله ی امام سجاد (ع) بود که از اضطراب و غم و اندوه بیرون آمده از حالت تشویش و نگرانی رهایی یافت.

امام سجاد اغلب با کسانی به سفر می رفت که وی را نشناسند و با آنها نیز شرط می کرد در اموری که در راه بدانها احتیاج دارند خود کمک کرده و شخصا انجام دهد. و آنگاه که از این موضوع از وی پرسیدند، فرمود: بیم دارم از این که به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم با من رفتار نمایند [۲۲].

در

کشف الغمه آمده است که: امام سجاد (ع) غالبا پیش از خواب وضو می گرفت. و روی ظرف آب را می پوشانید، و در شستشو و وضو گرفتن خود از هیچ کس کمک نمی گرفت، همین که پاسی از شب می گذشت از خواب برمی خاست، پیش از گرفتن وضو ابتدا مسواک می نمود و سپس به نماز می پرداخت. در سفر و حضر هرگز نماز شب را ترک نکرد، و از نمازهای نافله آنچه را که در روز نتوانسته بود انجام دهد به هنگام شب آنها را جبران می نمود، در این مورد به فرزندان خود توصیه کرده می فرمود: هر چند که نمازهای نافله مانند فرایض بر شما واجب نگردیده، اما چون از عباداتی است که فضیلت بسیار دارد دوست دارم که خود را بدان عادت دهید و چنانچه در فرایض و واجبات خود قصور کرده اید به وسیله ی نوافل جبران نمایید.

هر وقت سائلی به نزدش می آمد می فرمود: مرحبا بمن یحمل زادی الی -



الاخره (مرحبا بر آنکس که توشه ی آخرت مرا فراهم می سازد)، به هنگام راه رفتن هرگز دست های مبارکش از ران های مبارکش تجاوز نمی کرد، و بی آنکه کبر و غروری از خود نشان دهد به آرامی و وقار قدم برمی داشت. امام صادق (ع) در این مورد فرمود: آن حضرت به هنگام راه رفتن هرگز به چپ و راست توجه نمی کرد و چنان با سکون و آرام راه می رفت که گویی برفراز سرش مرغی ایستاده باشد [۲۳] به هنگام شب در عرفه و بامدادان که به مشعر می رفت به آرامی گام برمی داشت و در سفر بین نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع می کرد و بی آنکه بین آنها

فاصله قرار دهد ادا می کرد، و پیاده به رمی جمره می پرداخت.

چنانکه ابن حجر در کتاب خود صواعق می نویسد: زین العابدین (ع) تنها کسی است که در علم و زهد و عبادت جای پدر بزرگوار خود را گرفته و در این امر سرآمد اقران بود و آن حضرت چنان بود که در وقت گرفتن وضو تغییر می یافت و رنگش به زردی می گرایید، وقتی از این موضوع از وی پرسیدند فرمود: شما نمی دانید در خدمت چه شخص با عظمتی حاضر می شوم!

ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که پدرم علی بن الحسین علیه السلام هرگز نعمتی را از خدا یاد نکرد مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت، و آیه ای از کتاب خدا را قرائت نکرد که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده ای بجا می آورد و چنانچه حق تعالی از او زیانی را که از آن در بیم بود دفع می کرد یا مکر مکرکننده ای را از او می گردانید سجده می کرد، و هرگاه از نماز واجب فارغ می شد سجده بجا می آورد، و هرگاه به این امر توفیق می یافت که میان دو کس را اصلاح کند برای شکر آن سجده می کرد، و اثر سجده در جمیع مواضع سجود آن حضرت نمایان بود، از این رو آن حضرت را سجاد می گفتند.

در عظمت و بزرگواری و عفو و اغماض، هیچکس به پایه ی وی نمی رسید، چنان که گویند مردی وی را به شدت ناسزا و دشنام داد اما آن حضرت سخنی نگفت و وی را به حال خود گذاشت، بار دیگر که به ملاقات امام نایل آمد، پیش خود چنین احساس کرد که وی را مجازات خواهد

کرد، اما آن حضرت در حالی که این آیه را

[صفحه ۲۸]

قرائت می کرد: «خذالعفو و امر بالعرف و أعرض عن الجاهلین» [۲۴] به وی فرمود: تو را عفو کردم.

شیخ صدوق در خصال به سند خود از امام باقر (ع) چنین آورده است که: علی بن الحسین (ع) در شب های تاریک جهت یاری و مساعدت به فقراء و مساکین به راه می افتاد، و در حالی که به یک دست مقداری پول و بر پشت مبارکش انبانی از غذا داشت به خانه ی فقرا می رفت، در را می کوبید و به آنها غذا و نان و پول مرحمت کرده و صورت خود را می پوشانید تا کسی او را نشناسد، و تا آنگاه که چشم از جهان فروبست این امر همچنان ادامه داشت. از آن پس اهالی مدینه کسی را نیافتند که معاش آنها را تأمین نماید، و در چنین موقع بود که به این امر واقف شدند که شخصی که همه شب به خانه های آنها رفته و به آنها غذا و پول می رساند علی بن الحسین (ع) بوده است.

گویند روزی که جامه ای از خز بر تن کرده و از خانه به راه افتاد، سائلی به عنوان سؤال وی را مورد اعتراض قرار داد و به آن رداء درآویخت، آن حضرت بی آنکه به اعتراض وی پاسخ گوید، وی را ترک کرد و جامه بدو بگذاشت.

در روز عرفه بود که جمعی توجه آن حضرت را جلب کرده که از مردم سؤال می کردند، رو کرد به آنها و فرمود: وای بر شما در چنین روزی که درهای رحمت الهی بر روی مردم تا آنجا گشوده است که امید می رود کودکان در شکم

مادران خود خوشبخت گردند! چگونه از غیر خدا به سؤال پرداخته اید؟

بـا این که علی بن الحسین (ع) از هر کس، نسبت به مـادر خود بیشتر به احسـان و نیکی رفتار می نمود با این وصف اغلب از خوردن غذا با وی امتناع می ورزید، و آنگاه که یاران و نزدیکان آن حضرت درباره ی این موضوع از وی جویا شده و گفتند: شما از نیکوترین و اصیل ترین مردم هستید و از هر کس نسبت به مادر خود بیشتر به احسان رفتار می نمایید، پس چگونه است که از غذا خوردن با وی اباء دارید؟ فرمود: «من شرط ادب و احترام به جا می آورم، و بیم دارم که به لقمه ای دست برم که او زودتر متوجه آن شده باشد.»

[صفحه ۲۹]

و آنگاه که شخصـی خطاب به آن حضـرت گفت: یابن رسول الله، من شـما را به جهت خدا دوست دارم، آن حضـرت فرمود: خداوندا من به تو پناه می برم از اینکه مردم مرا به خاطر تو دوست بدارند و تو مرا دشمن بداری.

از یکی از کنیزان [۲۵] امـام از اخلاـق آن حضـرت جویا شدنـد، وی گفت: به اختصار یا به تفصـیل شـرح دهم؟ وقتی از وی خواسـتند که مختصـر بیان کنـد، گفت: روزها هرگز برای او غـذایی نیاوردم و شـبها نیز هیچ گاه رختخواب پهن نکردم، و این بدان جهت بود که اغلب در روز روزه داشت و در شب به عبادت مشغول بود.

روزی با عده ای مواجه گردید که وی را به باد ناسـزا و بدگویی گرفته اما آن حضـرت رو کرد به آنها و فرمود: چنانچه سـخن شما درباره ی من درست است خداوند مرا عفو کند، و اگر نسبت هایی

که به من داده اید نادرست بوده از خدا می خواهم گناه شما را عفو فرماید، و آنگاه که طالب علمی در خدمت آن حضرت حاضر می شد می فرمود: «مرحباً بوصیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» سپس می فرمود: طالب علم و دانش از همان وقت که از خانه ی خود خارج می شود، به هیچ تر و خشکی از زمین نیست که قدم می نهد مگر آن که همه برای او به تسبیح می پردازند.

علی بن الحسین (ع) هر شب به تنهایی در یکصد خانه را می کوبید و به دست مبارک خود به درماندگان و بیچارگانی که از فرط آبرو و نجابت، فقر و تنگدستی خود را ابراز نمی کردند انفاق می کرد، در حالی که انبان غذا بر پشتش سنگینی می نمود و بی آنکه از غلامان و خدمتگزاران خود کمک بگیرد غذا را تقسیم می کرد، زیرا نمی خواست کسی از این امر آگاه شود، و از طرفی عده ای از فقرا و مساکین نیز مانند او میل نداشتند کسی آنها را بشناسد آن حضرت نیز می کوشید رازشان فاش نگردد. هیچ طعامی میل نمی فرمود مگر آنکه همانند آن را به عنوان صدقه به فقرا اعطا می نمود. مدت بیست سال بر پدر بزرگوار خود می گریست، و هر موقع غذا به نزد آن حضرت می آوردند بی درنگ آثار غم و اندوه در سیمایش آشکار می گردید و گریان می شد، تا آنجا که روزی یکی از غلامان به وی گفت: یابن رسول الله آیا لحظه ای می رسد که شما محزون و اندوهناک نباشید؟ زین العابدین (ع) فرمود: وای بر تو، من چه بگویم، یعقوب علیه السلام دوازده پسر داشت همین که به فراغ یکی از

[صفحه ۳۰]

آنها مبتلا شد آن قدر گریست

که چشمانش از غم و اندوه نابینا گردید، در حالی که فرزند عزیزش یوسف حیات داشت، حال من چگونه غمگین نباشم، که چون به هر طرف می نگرم از یک سو پدرم و از سوی دیگر برادر و عمویم و هفده نفر از خاندانم و عده ای از اصحاب پدرم در جلو چشم من به شهادت رسیدند؟ با این حال آیا می توانم لحظه ای آسوده باشم و از غم و اندوه بیرون آیم؟

چنانکه شیخ در امالی از امام صادق (ع) آورده است: علی بن الحسین (ع) می فرمود: هیچ جرعه ای نزد من محبوب تر از جرعه ی غضب نیست که با صبر و شکیبایی آن را فرو نشانم، و در جای دیگر فرمود: صدقه غضب پروردگار را فرو می نشاند و نیز فرمود که: من دوست ندارم که نعمت های بزرگ دریابم و اندک ذلتی بر خویش باز پذیرم با همه ی اینکه چون از کسی در خشم و غضب شوم و مکافات او لازم باشد ذلت فرو خوردن خشم را بر خود هموار کنم، و از مکافات او خودداری نمایم.

آن حضرت چنان بود که پیش از آن که به دادن صدقه بپردازد آن را می بوسید، و آنگاه که از این امر از وی پرسیدند، فرمود: این دست سائل نیست که من می بوسم، بلکه در حقیقت دست پروردگار است که من می بوسم، زیرا که صدقه قبل از آنکه به دست فقیر برسد در دست پروردگارم قرار گرفته است.

به هنگام مسافرت چنانچه در بین راه سنگی می یافت از شتر خود پیاده می شد و به دست خود آن را به کناری برده و سپس به راه خود ادامه می داد.

روزی به عده ای از افرادی که به بیماری

[۲۶] جذام مبتلا بودند برخورد که بر سفره ی غذا نشسته، همین که علی بن الحسین (ع) را مشاهده کردند وی را به خوردن غذا دعوت نمودند، آن حضرت ابتدا بر آنها سلام کرده و از آنجا عبور فرمود، اما دیری نپایید، در حالی که می فرمود: «ان الله لا یحب المتکبرین» به طرف آن ها مراجعت کرد. پس فرمود من روزه دار هستم، و به این وسیله از شرکت با آنها امتناع ورزید و در عوض از آنان به خانه ی خود دعوت کرد، پس از چندی دعوت وی را پذیرفته آن حضرت نیز به آنان اطعام کرده و عطایایی به آنان اهداء فرمود.

جامه ای داشت که همین که زمستان پایان می یافت به عنوان صدقه به فقراء

[صفحه ۳۱]

اعطا می کرد و چون تابستان سپری می گردید لباسی که برای تابستان تهیه کرده بود به فقراء می بخشید، و در روایت دیگری آمده است که: آن حضرت همان لباس خود را صدقه می داد و آنگاه که از وی پرسیدند: «لباس خود را به کسی می بخشید که از بهای آن اطلاع نداشته و شاید لایق پوشیدن این لباس نباشد، بهتر نیست آن را به فروش برسانید و پول آن را اعطا نمایید؟» در پاسخ فرمود: من خوش ندارم لباسی را که با آن نماز گزارده ام به فروش رسانم.

## مناقب و فضایل امام

### اشاره

در طبقات ابن سعد چنین آمده است که: علی بن الحسین (ع) در گفتار و کردار شخصیتی موثق و امین بود و در بزرگی و علو همت و پارسایی و حلم و بردباری مقامی بس عالی داشت و در کلیه ی فضایل به حد کمال بود، «کان علی بن الحسین ثقه مأمونا کثیر الحدیث علیا رفیعا ورعا «اه»

» .

و در کتاب مرآه الجنان می نویسد: مناقب و فضایل اخلاقی امام سجاد (ع) به اندازه ای است که شرح آنها در این مختصر نمی گنجد.

چنانکه مبرد در کامل می نویسد: روزی یکی از مردمان قریش که مادرش از کنیزان بود در مجلس سعید بن مسیب حضور یافت، سعید برای این که به خوبی وی را بشناسد و از پدر و مادرش آگاه شود وی را مخاطب ساخته پرسید: خاله های شما چه کسانی بودند؟ مرد قریشی جواب داد: مادرم بانویی کنیز بود، همین که سخنش پایان یافت پیش خود احساس کرد که در نظر سعید چیزی کسر داشته و یا شاید نقصی در او مشاهده کرده زیرا به زودی از او رو گردانید و آن طور که انتظار داشت سعید به وی اعتنا نکرد، دیری نپایید که علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام وارد شد، سعید از جای خود برخاسته و پس از سلام نسبت به وی تعظیم و تکریم فراوان نمود، در اینجا مرد قریشی رو کرد به سعید و گفت: آقا، پس این شخص کیست؟

سعید گفت: این آقایی است که ممکن نیست کسی مسلمان باشد و او را نشناسد، وی علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب است.

مرد قرشی اضافه کرد و پرسید: مادر او کیست؟

سعید پاسخ داد: مادرش از کنیزان بود.

[صفحه ۳۲]

آنگاه قرشی به سعید گفت: پس من فکر کردم از موقعی که شما دانستید که مادرم کنیز بوده با نظر تحقیر به من نگریستید!

و چنان که در محاضرات راغب آمده و ابن جوزی نیز در مناقب عمر بن عبدالعزیز آورده، روزی عده ای به مجلس عمر بن عبدالعزیز حاضر شده و

با وی به مذاکره پرداختند. در همین اثنا بود که علی بن الحسین علیه السلام از جا برخاسته و آنان را ترک کرد. آنگاه عمر بن عبدالعزیز رو کرد به حضار و پرسید: آیا شریف ترین مردم کیست؟ همه یک صدا گفتند: شریف تر از همه کس شما هستید، وی بی درنگ به آنها گفت: خیر، هرگز چنین نیست، آنکه در فضیلت و شرافت هیچ کس به پایه ی او نمی رسد، علی بن الحسین (ع) و همان کسی است که چند لحظه قبل مجلس را ترک کرد، و او کسی است که همه کس دوست دارد به جای وی بوده و همانند وی به فضایل اخلاقی پیراسته گردد، اما او هرگز مایل نیست که خود را همانند دیگر مردمان قرار دهد.

شیخ صدوق در کتاب العلل به سند خود از سفیان بن عینیه آورده که گفت: از زهری پرسیدم آیا علی بن الحسین را ملاقات کرده ای؟ وی گفت: بلی به دیدارش نایل شده ام و این را هم باید بگویم که به راستی احدی را افضل از او ندیده ام. به خدا سوگند که کمتر کسی را می شناسم که قادر باشد محبت او را مخفی داشته و یا چنانچه از دشمنان او است دشمنی خود را آشکار نماید، و آنگاه که از زهری در این مورد جویا شدند وی توضیح داده گفت: من هرگز کسی را ندیده ام که وی را دوست داشته مگر آن که به فضل و بزرگواری آن حضرت واقف گردیده، و این آگاهی به حدی است که گاه نسبت به وی به حسادت منتهی خواهد شد، و آنکس که با وی به دشمنی و عداوت پردازد چنان با وی به

رأفت و ملایمت و مهربانی رفتار می نماید که وی از دشمنی با او شرم می نماید.

هر چند مناقب و فضایل امام زین العابدین (ع) به اندازه ای است که شرح همه ی آنها امکان پذیر نیست، ولی ما در اینجا به ذکر مختصری از آنها که با گنجایش این کتاب مناسب است می پردازیم:

### علم آن حضرت

همان طور که قبلا نیز بیان داشتیم، گفتار شیخ مفید به این ترتیب بود که،

[صفحه ۳۳]

آنچه را که فقها و دانشمندان در علوم مختلفه از آن حضرت نقل کرده اند به اندازه ای است که از شمار عدد بیرون است، و آنچه را که از مواعظ و ادعیه و فضایل قرآن کریم و حلال و حرام و درباره ی حوادث و ایام و دیگر علوم مختلفه که بین علماء و دانشمندان مشهور است اغلب از کسانی به دست آورده اند. که در مکتب امام زین العابدین (ع) آموخته و از چشمه ی علوم آن حضرت سیراب گردیده است، و به دنبال آن اضافه کرده، می نویسد: چنانچه بخواهیم به شرح آنها بپردازیم موجب اطاله ی کلام گردیده و از حوصله ی زمان نیز خارج است.

و چنان که ابن شهرآشوب در مناقب می نویسد: کمتر کتابی می توان یافت که در موعظه و زهد و تقوی تنظیم یافته و عبارت «قال علی بن الحسین» یا «قال زین العابدین» در آن نیامده باشد.

شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۴۱ به سند خود از عبدالله بن حسن بن حسن روایت کرده می گوید:

- مادرم فاطمه بنت الحسین (ع) همیشه به من می فرمود با دائی بزرگوارت بنشین، سخنانش را بشنو و من هر وقت فرمان مادرم را اطاعت کرده، به حضور علی بن الحسین (ع) دائی نازنینم شرفیاب می شدم محال بود که

بی خیر و فیض از حضورش برخیزم، و این نیز در اثر خوف و خشیت او بود که از پروردگار خود داشته و جذبه و روحانیت و کثرت علم و دانش وی بود که مرا نیز به شدت تحت تأثیر قرار می داد.

چنان که ابونعیم در کتاب حلیه الاولیاء ص ۱۴۱ به سند خود از زهری روایت کرده می نویسد: روزی به خدمت علی بن الحسین علیه السلام شرفیاب شده، گفتم: من با جماعتی درباره ی روزه مذاکره نموده و به این نتیجه رسیدیم که روزه ی واجب تنها به ماه رمضان اختصاص دارد. نظر آن حضرت در این مورد چیست؟

امام سجاد (ع) فرمود: روزه به چهل نوع تقسیم می شود، ده قسم از آن جزء روزه های واجب محسوب می شود مانند روزه ی ماه رمضان و ده نوع آن جزء روزه ی حرام است و نوع دیگر که اقسام آن به چهارده نوع می رسد روزه ی مستحب است که شخص مختار است چنانچه بخواهد روزه می گیرد اگر مایل نباشد افطار می نماید. و روزه ی نذر و روزه ی اعتکاف نیز واجب محسوب می شود.

[صفحه ۳۴]

زهری بار دیگر رو کرد به آن حضرت و گفت: یابن رسول الله، اقسام آنها را برای من بیان فرمایید.

آن حضرت نیز ادامه داده، فرمود: اما روزه ی واجب روزه ی ماه رمضان و روزه ی دو ماه متوالی برای کسی که مرتکب قتل خطا و غیر عمد گردیده و از عهده ی کفاره ی آن که آزاد کردن بنده ای است برنیامده باشد، که در چنین موقع دو ماه پی درپی روزه می گیرد، چنان که خداوند تعالی می فرماید: و من قتل مؤمنا خطا [۲۷] «الایه» و سه روز نیز واجب است در کفاره ی قسم برای کسی که قادر به اطعام

به فقراء نگردد، خدای عزوجل می فرماید: ذلک کفاره ایمانکم اذا حلفتم: (اینست کفاره ی قسم های شما وقتی قسم خوردید) سوره ی مائده آیه ۸۹.

اما روزه ی کسی که در حال احرام سر خود را بتراشد: که در این صورت چنانچه از یکی از سه طریق کفاره ی آن یعنی روزه گرفتن و اطعام فقیر و یا قربانی کردن، روزه را انتخاب نماید، گرفتن سه روز روزه بر وی واجب می گردد. چنانکه خداوند تعالی فرمود: فمن کان منکم مریضا او به اذی من رأسه ففدیه من صیام او صدقه اونسک (پس هر که از شما ناخوش باشد یا در سر او ناخوشی باشد که مجبور به تراشیدن سر شود پس فدا بدهد از روزه گرفتن، یا تصدق دادن یا قربانی کردن.) سوره ی بقره آیه ۱۹۶.

اما روزه ای که به نام «دم متعه» خوانده می شود روزه ای است که در حج تمتع انجام می گیرد برای کسی که نتواند قربانی نماید. خدای تعالی می فرماید: فاذا امنتم فمن تمتع بالعمره الی الحج فما استیسر من الهدی... (پس چون آسوده و ایمن باشید پس آن که حج تمتع کند و مشغول شود به افعال عمره پیش از اعمال حج پس هر چه ممکن است از گاو و شتر و گوسفند قربانی کند...) سوره ی بقره ی آیه ۱۹۶.

اما روزه ای که در برابر جزای صید انجام می گیرد به نص آیه ی شریفه ی قرآن کریم که می فرماید: و من قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم... (و هر کس از شما بکشد شکاری را عمدا پس جزای اوست مثل آنچه کشته است از شکار که آن مثل از گاو و گوسفند و شتر باشد...) سوره ی مائده آیه ۹۵. به

این ترتیب است که بهای صید را تعیین کرده و مطابق قیمت آن گندم می پردازد، اما روزه های مباح که شخص در

[صفحه ۳۵]

انجام آنها مختار است، روزه ی روز دوشنبه و روز پنج شنبه و روزه ی شش روز اول ماه شوال پس از ماه رمضان و روز عرفه و روز عاشورا [۲۸] که در تمام این موارد شخص در گرفتن آن مختار است.

و اما روزه ای که به نام اذن یا تطوع خوانده می شود به این ترتیب است که فی المثل زن در روزه های مستحبی و در غیر ماه رمضان جز با اجازه ی شوهر روزه، نمی گیرد، و به همین ترتیب است روزه ی غلام و کنیز که می بایست با اذن مولای خود روزه بگیرند.

اما روزه های حرام عبارتند از روزه ی عید فطر و قربان و سه روز ایام تشریق، و یوم الشک نیز چنانچه به عنوان ماه رمضان محسوب دارد جزء روزه هایی است که گرفتن آن برای ما نهی شده است.

دیگر از روزه های حرام روزه ی وصال و روزه ی صمت (سکوت) است و روزه ی نذری که توأم با معصیت و گناه باشد و دیگر صوم الدهر (یعنی یک سال روزه گرفتن که عیدین نیز جزء آنست) از روزه های حرام محسوب می شود، و در روزه های غیر واجب میهمان جز با اجازه ی میزبان روزه نمی گیرد، چنانکه پیامبر اسلام (ص) فرمود:

من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا الا باذنهم (کسی که بر قومی وارد شد جز به اذن صاحب خانه نبایستی روزه بگیرد.)

نوعی دیگر از انواع روزه، روزه ی تأدیبی است که پدر کودک خود را تا آنگاه که هنوز به سن بلوغ نرسیده و بر وی واجب نشده امر به گرفتن روزه می نماید،

و این جزء روزه های واجب محسوب نمی شود، و به همین ترتیب است موقعی که شخص به علل بیماری یا ضعف از اول روز افطار کرده اما چنانچه در وسط روز ضعف وی برطرف گردید، امر به امساك گردیده و این خود نوعی تأدیب از جانب خدای عزوجل به شمار می رود و البته واجب نیست، و حکم شخص مسافر نیز به همین ترتیب است، که وقتی شخص از اول روز به خوردن غذا پرداخته سپس به

[صفحه ۳۶]

مقصد برسد امر به امساك گردیده است.

اما روزه ی اباحه که شخص مخیر است روزه بگیرد یا افطار کند روزه ی کسی است که از روی فراموشی و غیر عمد غذا خورده یا آب نوشیده، این امر برای او مباح گردیده و خداوند جزای روزه ی تمام برای او محسوب خواهد داشت.

اما درباره ی روزه ی مریض و مسافر در میان عامه آرای مختلفی ذکر گردیده است. به این ترتیب که برخی گویند بایستی روزه بگیرد و بعضی بر این عقیده اند که نبایستی روزه بگیرد، و عده ای نیز معتقدند در گرفتن روزه یا افطار کردن آن مخیر است، اما به عقیده ی ما (امامیه) در هر دو مورد (مریض یا مسافر) لازم است که از گرفتن روزه خودداری نماید، و چنانچه شخص به هنگام بیماری و سفر روزه بدارد بر وی لازم می شود که در غیر ماه رمضان قضای آن را بجا آورد، چنانکه خدای عزوجل می فرماید: فعده من ایام اخر [۲۹].

و ابن سعد در کتاب طبقات به سند خود آورده است که: چنین افتاد که روزی زهری که مرتکب قتل خطا و غیر عمد گردیده و بشدت دستخوش اضطراب و تشویش گردیده بود و چنان

در غم و انـدوه فرو رفته که پیش خود می گفت هرگز مایـل نیسـتم که سـقف خانه بر من سایه افکنـد پس به ترک یار و دیار پرداخته و به غاری پنهان گردید. این امر همچنان ادامه داشت تا آنگاه که علی بن الحسـین (ع) که عازم حج گردیده بود، وی را بـدین حال مشاهـده کرد و خطاب به وی فرمود: یابن شـهاب، بـدان که گناه نومیـدی و یأس تو به مراتب شدیدتر از گناهی است که مرتکب شده ای. از خدا بپرهیز و به درگاهش توبه و اسـتغفار کن و دیه ی آن را برای وارث مقتول بفرست و به خانه ی خود برگرد. و به این ترتیب نگرانی و غم و انـدوه زهری بر طرف گردید، «فکان الزهری یقول علی بن الحسـین اعظم الناس علی منه» «به راستی که علی بن الحسـین (ع) عظیم تر شخصـیتی است که بر من منت نهاده و حق بزرگی بر من خواهد داشت» [۳۰].

## حلم امام

امام سجاد علیه السلام در حلم و بردباری و عفو و گذشت چنان بود که در برابر هر

[صفحه ۳۷]

خطا و اشـتباهی به عفو و اغماض پرداخته و در برابر هر بدی و رفتار سوئی به احسان و نیکی رفتار می نمود. کلینی در کافی به سند خود از علی بن الحسـین علیهماالسلام در حدیثی آورده است که فرمود: «ما تجرعت من جرعه احب الی من جرعه غیظ لا اکافی ء بها صاحبها» «جرعه ای بهتر از جرعه ای نیست که انسان بی آنکه در مقام تلافی برآید با حلم و بردباری غیظ و غضب را فرو نشاند.»

چنانکه شیخ مفید [۳۱] می نویسد: خبر داد مرا ابومحمد حسن بن محمد که حدیث کرد مرا جدم

و او نیز برای من از محمد بن جعفر و دیگران حدیث کرده اند که: مردی از خاندان هاشم نسبت به علی بن الحسین (ع) جسارت کرده و ناسزا می گفت، و در پیش روی آن حضرت به ناشایست دهان گشود، اما امام سجاد (ع) هرگز لب به سخن نگشوده وی را به حال خود گذاشت. پس از چندی علی بن الحسین (ع) از جا برخاست و به آنها که در حضورش بودند فرمود: کلمات این مرد را شنیدید، دوست دارم همراه من به ملاقاتش برویم و پاسخ مرا ببینید، آنها که مایل بودند آن مرد بدگو را به سزایش برسانند، همراه امام به راه افتادند، امام نیز در حالی که می گفت: «و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین» [۳۲] به راه افتاد. همراهان آن حضرت با شنیدن این کلمات پیش خود احساس کردند که امام هرگز به تلافی و جبران نخواهد پرداخت. آن شخص نیز به محض مشاهده ی امام جای تردید برایش باقی نماند که وی برای تنبیه و جبران دشنام وی به ملاقاتش آمده است، اما بزودی دانست که اشتباه کرده و تصورش بیهوده بوده است.

علی بن الحسین (ع) پیش آمد و رو کرد به وی و فرمود:

- برادر من، تو با من خیلی حرف زدی، من نمی دانم چه می گفتی، اگر این نسبت ها که به من داده ای در من وجود دارد از درگاه خدا پوزش می خواهم و استغفار می کنم، اما اگر نسبت های تو دروغ بوده باز هم از درگاه خداوند مسئلت می دارم گناه تو را ببخشد. آن شخص که یک چنین عفو و گذشت و بزرگواری از امام سجاد مشاهده کرد

جلو آمد و پیشانی مبارک آن حضرت را بوسید و با چشمانی

[صفحه ۳۸]

لبریز از اشک گفت:

- یابن رسول الله آنچه به تو گفته ام صحیح نبوده، خود من به این دشنام ها و تهمت ها از تو هزاران بار سزاوارترم.

و در جای دیگر می نویسد: خبر داد مرا حسن بن محمد از جد خود که گفت: روزی یکی از اهالی یمن که پا به سن گذاشته و سنش از نود سال گذشته بود برای من تعریف کرد، وی نیز گفت: خبر داد مرا مردی که به نام عبدالله بن محمد خوانده می شد و او نیز گفت، شنیدم از عبدالرزاق که از زبان یکی از کنیزان آن حضرت تعریف کرده می گفت: هنگامی که افتخار خدمت علی بن الحسین (ع) را داشت، روزی برای گرفتن وضو آب بر دست های او می ریخت. ناگاه ظرف آب از دستش رها شد و پیشانی مبارکش مجروح گردید. سر را بلند کرده بر وی نظری افکند لیکن سخنی نگفت. ترس و وحشت وی را فراگرفت، اما به زودی عفو و بخشش و بزرگواری آن حضرت را به یاد آورد و در مقابل عظمت و کرامتش به خود اطمینان داد، آنگاه به وی گفت:

- خداوند می فرماید: و الکاظمین الغیظ.

آن حضرت پاسخ داد: آری خشم و غضب خود را فروبردم.

بازگفت: و العافین عن الناس.

امام (ع) گفت: خداوند از گناه تو درگذرد.

کنیز گفت: والله یحب المحسنین.

زین العابدین (ع) فرمود: اذهبی فانت حره لوجه الله عزوجل (تو را به خاطر خداوند عزوجل آزاد کردم).

و بیهقی نیز مانند این روایت را در کتاب خود آورده است.

و در مناقب ابن شهرآشوب آمده است که: روزی یکی از کنیزان که کاسه ی بزرگی از طعام

در دست داشت ناگهان از دستش رها شد و شکست. وی سخت بلرزید و رنگش به زردی گرایید، اما بی درنگ آن حضرت رو کرد به وی و فرمود: به خاطر خدا تو را آزاد کردم.

در کشف الغمه آمده است که یکی از غلامان که نزد آن حضرت خدمت می کرد تعریف کرده می گوید: بیشتر اوقات تهیه ی غذا بر عهده ی من بود، یک روز که

[صفحه ۳۹]

عده ای میهمان بر او وارد شده بود و من به بریان کردن کباب مشغول بودم با عجله و شتاب سیخ های کباب را در حالی که از شدت حرارت یک پارچه آتش شده بود برداشته به طرف ایشان روانه شدم ناگهان سیخ های آتشین بر روی سر طفل کوچک علی بن الحسین (ع) که در کنار حیاط ایستاده بود بیفتاد و به سختی مجروح شد و جان سپرد.

میهمانان غذا را تناول کرده و رفتند. آنگاه زین العابدین (ع) مرا صدا کرد، رنگ از رویم پرید و اضطراب و وحشت عجیبی بر من دست داد. به طرف او روانه شدم و سر را به زیر افکندم، او همین که مرا به این حال مشاهده کرد پیش از آن که پوزش بخواهم مرا عفو کرد و در حالی که مرا مخاطب ساخته بود گفت: چون از روی عمد و اختیار مرتکب این عمل نشدی تو را آزاد کردم و افزود: طفل را بپوشانید و کفن کنید و سپس خود نیز در کفن و دفن وی کمک کرده او را دفن کردند.

یکی دیگر از غلامان آن حضرت سرگذشت خود را تعریف کرده می گوید:

- من به غلامی در خدمت او بودم [۳۳] وی قسمتی از املاک خود را به

من محول کرد که آن را آباد کنم و با استخراج آب از چاه زمین را مشروب سازم اما روزی که علی بن الحسین (ع) برای سرکشی و بازدید مزرعه تشریف آوردند مقداری از زمین ویران شده و آسیب زیادی به درختان رسیده بود و این بر اثر بی مبالاتی و اهمال من بود که در نگهداری و مواظبت آن قصور ورزیده بودم و وظیفه ی خود را به خوبی انجام نمی دادم. همین که زین العابدین (ع) آگاه گردید خشمناک و عصبانی شد و با تازیانه ای که در دست داشت ضربتی بر بدنم زد، سپس از من رو برگرداند و از آنجا مراجعت فرمود. هنگامی که به منزل رسید، مرا احضار کرد من نیز اطاعت کرده به حضورش رفتم. وقتی که به وی نزدیک شدم دریافتم که آثار خشم و غضب در چهره اش نمایان است. تازیانه در جلویش قرار داشت. سراپایم لرزید و ترس شدیدی بر من مستولی شد زیرا هنوز مرا عقوبت نکرده و در مقام تنبیه و جبران خطا و اشتباه من برنیامده بود. اما به زودی فهمیدم که زین العابدین (ع) در اندیشه ی دیگری است. او رو کرد به من و گفت: هنوز در



باره ی کسی این چنین رفتار نکرده بودم و به این سرعت خشم و غضب مرا فرا نمی گرفت و افزود:

بگیر این تازیانه را و از من قصاص بگیر و تلافی کن. گفتم عجبا!! ای مولای من، گمان کردم که شما برای تنبیه مرا احضار فرموده اید، و می دانم که مستحق عقوبتم، حال چگونه جرأت کنم که چنین جسارتی درباره ی شما روا دارم، در صورتی که هنوز خود را گناهکار می دانم. علی بن الحسین (ع)

دوباره در حالی که تازیانه را به دست من می داد فرمود:

وای بر تو چرا از من انتقام نمی گیری؟

من از بزرگی و عظمت امام (ع) سر به زیر افکنده گفتم جانم فدای شما باد، پناه می برم به خدا که چنین روزی را برای من بیاورد. شما بالاتر از آنید که من چنین جسارتی را بنمایم. وی همچنان اصرار می کرد و من نیز در برابرش تعظیم کرده و هر آن بر تواضع و فروتنی خویش می افزودم، چون مشاهده کرد که این چنین امتناع می ورزم با لطف و ملایمت خاصی رو کرد به من و فرمود: حال که از قصاص من ابا داری ملک و زمین را به عنوان صدقه و خیرات به تو بخشیدم، از آن پس خوشبختی و سعادت مرا در آغوش گرفت و از ثروت و مال فراوانی نیز برخوردار شدم.

چنان که واقدی روایت کرده می گوید: حدیث کرد مرا عبدالله بن محمد بن عمر بن علی (ع) موقعی که هشام بن اسماعیل [۳۴] بر مسند حکومت نشست، دست به -

[صفحه ۴۱]

کارهای زشت و ناپسند زده و با مردم شهر به خشونت و درشتی رفتار می کرد، و در این میان بیش از همه به آزار علی بن الحسین (ع) پرداخت. و آنگاه که ولید بن عبدالملک دستور داد وی را از فرمانداری معزول کنند و از مردم خواست در برابر خانه ی مروان بایستد تا چنانچه حقی از مردم پایمال نموده وی را بازخواست نمایند؛ اما هشام که از رفتار خود بیش از همه واقف بود خود می گفت: جز از علی بن الحسین (ع) از هیچ کس بیم ندارم.

و بدین ترتیب هر کس از برابر

او می گـذشت وی را دشـنام می داد و لعن و نفرین می کرد. در همین موقع بود که زین العابـدین (ع) در حالی که عده ای از اهل بیت و غلامان گرد او حلقه زده بودنـد دیده شد که به سوی هشام پیش می آید. پس هشام دست و پای خود را گم کرد، گویی مرگ را به چشم خود می دیـد. اما برخلاف تصور وی امام (ع) بر وی سـلام کرده و به یاران خود نیز توصـیه فرمود که هرگز به وی آزار و آسـیبی نرساننـد. هشـام بـا مشاهـده ی این همه بزرگواری امـام که هرگز چنین انتظاری را نـداشت با لحن خاصی گفت: الله اعلم حیث یجعل رسالته (خداوند از هر کس داناتر است که چه کسی را به رسالت برگزیند.)

ابن فیاض در کتاب خود به دنبال این روایت اضافه کرده می گویـد: عظمت و بزرگواری امام (ع) به اندازه ای بود که در برابر آن همه گسـتاخی و جسـارت هـای هشـام از ملاطفت و ملایمت روی نگردانـد و دست عطوفت به سوی او دراز کرد و وی را اسـتمالت نمود. هشام شـرم کرده سـر را به زیر انداخت، آنگاه امام (ع) وی را مخاطب ساخته فرمود: اگر حاجتی داری و یا در موقـع حکـومت مـدیون کسـی شـده ای بگـو تـا در ادای آن بکوشم. وی در حـالی که اشـک از چشـمانش جـاری بود گفت: خداوند از هر کس داناتر است که چه کسی را به رسالت برگزیند.

و ابن سـعد در کتاب طبقات به سـند خود از عبدالله بن علی بن الحسین روایت کرده می نویسد که: وی گفت: آنگاه که هشام بن اسماعیل از سمت خود معزول گردید پدرم علی بن الحسین (ع) ما

را از آزار وی به شـدت بر حـذر داشت و آنگـاه که همگی به حضـورش بـودیم فرمـود که: هشـام از حکومت معزول و اکنون نیرویی در اختیارش نیست و به امر ولید وی را در برابر خانه ی مروان بن حکم آورده و به مردم

[صفحه ۴۲]

گفته انـد: هشـام را به اینجا آورده ایم تا هر کس از وی شـکایتی دارد و ناسـزا و دشـنامی از وی شـنیده در مقام تلافی برآیـد. مردم نیز اغلب وی را به باد لعن و ناسزا گرفته اند. اما من به شما توصیه می کنم که از ایذاء و آزار وی خودداری کنید.

در اینجا عبدالله رو کرد به پدر خود و گفت: پدر جان هنوز آثار ظلم و بیدادگری هشام بر ما باقی است و رنجمان می دهد. ما در پی چنین موقعیتی، روز شماری می کردیم.

آنگاه علی بن الحسین (ع) فرمود:

- ای فرزند، بهتر این است که وی را به خدا واگذاریم.

به خدا سوگند تا آنگاه که این امر خاتمه پذیرفت از خاندان حسین بن علی (ع) نسبت به وی کمترین آزاری مشاهده نگردید.

و در مرآه الجنـان آمـده است که: گوینـد زین العابـدین (ع) به مردی که وی را به باد انتقاد و تهمت و افتراء گرفته بود گفت: چنـانچه گفتـار تو درباره ی من درست باشـد خداونـد مرا ببخشـد و اگر سـخن تو نادرست است از خـدا می خواهم تو را عفو فرماید، سـپس آن مرد جلو آمده پیشانی آن حضـرت را بوسـید و در حالی که از خجلت سـر را به زیر افکنده بود گفت: جانم فدای شما باد، آنچه درباره ی شما بر زبانم جاری شد نادرست بود و مرا عفو فرمایید.

امام (ع) فرمود: خداوند تو را

ببخشد.

سپس آن مرد گفت: خداوند بهتر می داند چه کسی را به رسالت برگزیند.

و چنان که در بحار آمده است: آنگاه که یکی از اهالی مدینه زین العابدین صلوات الله علیه را به باد ناسزا گرفته و کلمات ناروا به وی می گفت ناگاه عده ای از غلامان آن حضرت تحت تأثیر قرار گرفته و به طرف وی دویدند اما علی بن الحسین (ع) آنان را از این امر بازداشت و گفت: او را به حال خود گذارید. سپس رو کرد به وی و فرمود: خدای آنچه از کارهای ما را از تو پوشیده داشته بیشتر از آنست که تو بدانی و بگویی. پس از آن فرمود: آیا حاجت و درخواستی داری که در انجام آن تو را یاری کنم؟

وی می گوید: من شرم کرده، از خجلت سر را به زیر افکندم. چون آن حضرت مرا به این حال مشاهده کرد برای این که مرا از اضطراب و تشویش و شرم و

[صفحه ۴۳]

حیا برهاند جامه ای را که مخصوص خود او بود بر دوش من انداخت و دستور داد هزار درهم برای من بیاورند. از آن پس هر موقع آن مرد به دیدار آن حضرت نایل می شد می گفت: اشهد انک ابن رسول الله (گواهی می دهم که تو فرزند رسول خدایی...)

و در مناقب ابن شهرآشوب ج ۳ ص ۲۹۶ آمده است: روزی علی بن الحسین (ع) غلام خود را دو بار صدا کرد و او جواب نداد، بار سوم که پاسخ داد امام (ع) رو کرد به او و گفت:

- صدای مرا نشنیدی؟

- بلی شنیدم.

- پس چه باعث شد که از جواب خودداری کردی؟

- چون می دانستم که در خدمت شما در امان

هستم.

آنگاه علی بن الحسین (ع) فرمود: الحمدلله الذی جعل مملوکی یأمننی (شکر و سپاس به درگاه خداوندی که غلام مرا در پناه من در امان قرار داد.)

و در کتاب حیاه الحیوان آمده است که: هر وقت که علی بن الحسین (ع) از خانه خارج می شد می گفت: بار خدایا از تو می خواهم توفیق عنایت فرمایی که امروز به دادن صدقه و خیرات پرداخته و چنانچه کسی با من به بدی رفتار کرد، مورد عفو و بخشش قرار دهم و کار خود را به تو وا می گذارم.

و در حلم و بردباری علی بن الحسین (ع) همان بس که وقتی مرد سالخورده ای از اهالی شام - که اهل بیت را اسیران خارجی می پنداشت - وی را مخاطب ساخته و در کمال جسارت گفت: «خدا را شکر که شما را به هلاکت رسانید و این بلاد را از رجال شما آسوده ساخت.» زین العابدین (ع) پاسخ وی را نداد و هرگز دشنام و ناسزا به وی نگفت، بلکه با نرمی و خونسردی خطاب به وی گفت:

- آیا قرآن خوانده ای؟ پس آنگاه به ذکر آیاتی از قرآن کریم که در فضل اهل بیت نازل گردیده پرداخت و در همین موقع بود که آن مرد از کرده ی خود سخت پشیمان شد و انگشت ندامت بر دهان گرفت و توبه و استغفار کرد و همانطور که در شرح زندگانی امام حسین (ع) بدان اشاره شده وی به شدت تحت تأثیر جذبه ی فضیلت و حکمت و حلم و بردباری امام زین العابدین (ع) قرار گرفت.

[صفحه ۴۴]

### شجاعت امام

امام سجاد (ع) که در کلیه ی صفات حمیده و فضایل اخلاقی زبانزد خاص و عام بود، در شجاعت و

قوای روحی و ثبات دل و جرأت و شهامت نیز به حد کمال بود. سخنان آن حضرت که در پاسخ عبیدالله بن زیاد ظالم و ستمگر - به وقتی که امر به قتل وی داده بود در برابرش بیان داشت، خود بالاترین دلیل بر شجاعت و شهامت آن حضرت است. به این ترتیب که خطاب به عبیدالله فرمود: یابن زیاد، ابالقتل تهددنی؟ (مرا به مرگ تهدید می کنی؟) تو نمی دانی که قتل برای ما امری عادی و شهادت مایه ی کرمت و مباهات ماست.

و آنگاه که از کوفه وی را به اسارت می بردند تا موقعی که به شام رسیدند با هیچ یک از آنها که با وی بودند لب به سخن نگشود، چنان که محفربن ثعلبه که به این امر فجیع دست زده بود چون به دربار یزید رسید در این مورد می گفت: او هرگز سخنی نگفت، اما یزید نیز در جواب محفر گفت:

- مادر محفر آنچه زایید فاجرتر و لئیم تر است.

و سخنان آن حضرت در برابر یزید خود دلیل بارزی بر شهامت و شجاعت او است، و آن به هنگامی بود که یزید بر مسند حکومت و قدرت تکیه داشت. زین العابدین (ع) خطاب به پسر معاویه چنین فرمود:

- یابن معاویه و هند و صخر، تو خود می دانی که پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر و احد و احزاب بر دست جدم علی بن ابی طالب (ع) قرار داشت، اما پدر تو و جد تو پرچم کفار را به دست داشتند.

و در جای دیگر نیز به همین ترتیب یزید را مخاطب ساخت و گفت: وای بر تو، اگر به این

فاجعه ای که دامن خود را آلوده ساخته ای کمی اندیشه می کردی، آن وقت به کوه و بیابان گریخته و فرش خود را جز خاکستر قرار نمی دادی، اکنون بر تو بشارت باد که سرانجام انگشت ندامت بر دهان گرفته و به ذلت و خواری و زیان بزرگی گرفتار خواهی شد.

### سخاوت و کرم امام

اربلی در کشف الغمه از کتاب نثر الدرر از ابن اعرابی روایت کرده می نویسد:

[صفحه ۴۵]

آنگاه که یزید بن معاویه لشکریان خود را جهت قتل و غارت به مدینه گسیل داشت، علی بن الحسین علیهماالسلام چهارصد زن همراه با شوهران خود از قبیله ی بنی عبد مناف را پناه داده و تا آنگاه که سپاه مسرف بن عقبه متفرق شدند و مدینه را ترک کردند همچنان در خانه ی علی بن الحسین (ع) به سر می بردند.

علامه اربلی اضافه کرده می گوید: موقعی که ابن زبیر نیز به طرد و اخراج بنی امیه از حجاز پرداخت علی بن الحسین (ع) باز هم به همان ترتیب رفتار کرد و بسیاری از خانواده های مختلف را در کنف حمایت خود درآورد.

و از زمخشری در ربیع الابرار چنین آمده است که: وقتی یزید بن معاویه مسلم بن عقبه را به قتل و غارت مدینه فرستاد، زین العابدین (ع) چهارصد نفر از زنان مدینه همراه با اولاد و حشم آنان را در کفالت خود درآورد و در خانه ی خود جای داد و تا وقتی که لشکر مسلم مدینه را ترک نکرده بود همچنان آذوقه و غذا و خوراک آنان را اداره می کرد، و آنگاه که در این مورد از یکی از زنان جویا شدند، وی در پاسخ گفت: نعمت و آسایش و زندگی شیرینی که در خانه ی علی

بن الحسین (ع) بر من می گذشت هرگز در خانه ی پدر و مادر خود مشاهده نکردم.

و در تـذکره الخواص از ابن ابی الـدنیا آمـده است که گفت حـدیث کرد ما را محمـد بن حسـین از حمیدی و او نیز از سـفیان ثوری که گفت: آنگاه که علی بن الحسـین علیهماالسـلام عازم حـج و عمره گردید سـکینه دختر حسـین بن علی (ع) برای وی توشه و سـفره ای که هزار درهم خرج آن شده بود فرسـتاد، آن حضـرت همین که به منطقه ی حره نزدیک شد دستور داد بین فقرا و مساکین تقسیم کنند.

## کثرت صدقات آن حضرت

روایات بسـیاری وارد شده که علی بن الحسین (ع) در شبهای مدینه از سکوت و ظلمت شهر استفاده می کرد و انبانی که پر از نـان و خرمـا و غـذا بود برمی داشت و در کوچه هـا به راه می افتاد و میان خانواده های مسـتحق تقسـیم می کرد، بخصوص در صدقه ی سری زبانزد خاص و عام بود.

روایت است که هرگز غذایی را میل نمی کرد مگر آنکه مشابه آن را به عنوان

[صفحه ۴۶]

صـدقه به فقرا اعطا می نمود. و چنان که ابونعیم [۳۵] در حلیه الاولیاء به سـند خود از ابی حمزه ی ثمالی آورده است: علی بن الحسـین (ع) شـبها زنبیلی پر از نـان بر دوش می گرفت و در تاریکی شب بین فقرا تقسـیم می کرد، در حالی که می گفت: ان صدقه السـر تطفی غضب الرب عزوجل (صدقه ی سری غضب پروردگار عزوجل را فرو می نشاند.) و در جای دیگر ابونعیم به سنـد خود از شـیبه بن نعـامه نقل کرده می نویسـد: موقعی که علی بن الحسـین (ع) از دنیا رحلت فرمود اهالی مـدینه به این امر واقف شدند که آن حضرت معاش صد خانواده

از مردم مـدینه را اداره می کرده است و از احمـد بن حنبل و شـیخ صـدوق در خصال از امام باقر (ع) روایت است که علی بن الحسـین (ع) چنان بود که غـذا و نان صد خانه از فقرای مدینه را که در هر خانه جماعتی زندگی می کردند، بر عهده داشت و ابونعیم در کتـاب حلیه به سـند خود از محمـد بن اسـحاق آورده است که: بسـیاری از مردم مـدینه که زنـدگی آن ها اداره می گردید هرگز نمی دانسـتند که به دست چه کسی معاش آنها تأمین می شود. همین که علی بن الحسین (ع) دنیا را ترک کرد و این امر متوقف گردیـد احساس کردنـد دیگر کسـی وجود نـدارد که غـذا و معاش آنها را برساند. و نیز در کتاب حلیه به سـند خود از ابن عایشه و او از پدر خود روایت کرده است که از اهالی مدینه شـنیدم که می گفتند صدقه ی سـری تا آنگاه که علی بن الحسین (ع) در قید حیات بود ترک نگردیده بود.

شیخ صدوق در کتاب علل به سـند خود از سفیان بن عینیه آورده است که: چنین افتاد که زهری در یک شب سرد بارانی علی بن الحسـین (ع) را در حالی که مقداری آرد با خود داشت ملاقات کرد و از وی جویا شد و گفت: یابن رسول الله، این چیست که با خود دارید؟

فرمود: قصد سفر کرده ام و این زاد و توشه ی من است که برای خود ذخیره می کنم.

زهری گفت: بهتر است غلام من شما را کمک کند، یا اجازه دهید من بار را حمل کنم.

امام در حالی که از این امر خودداری می کرد و می گفت من خود مسئول این

کار هستم؛ فرمود: خیر، این سفری است که کلیه ی امور آن بایستی به دست خود من انجام شود، هر چند ممکن است حمل آن برای من کمی باعث زحمت باشد، اما به

[صفحه ۴۷]

هنگام ورود به مقصد موجبات آسایش و نجات مرا فراهم خواهد ساخت.

آن حضرت در حالی که به زهری می گفت از خداوند مسئلت دارم که حوائج تو را برآورده سازد، وی را ترک کرد.

پس از چندی بار دیگر زهری وی را ملاقات کرد و گفت: یابن رسول الله، گویا قصد مسافرت داشتید؟

امام (ع) برای زهری بیان فرمود و گفت:

- بله، سفر من آن طور که تو گمان کردی نبود، و اضافه کرد: سفر من از سفرهای دنیایی نیست، بلکه سفر مرگ است که من خود را برایش آماده می کنم، و آن زاد و توشه ای است که برای آخرت بایستی ذخیره کرد. این سفری است که هرکس بایستی خود را برایش آماده سازد و چیزی که انسان را برای این سفر مهیا می کند، اجتناب از حرام و توشه و ذخیره ی آن خیر و احسان به دیگران است.

به این ترتیب علی بن الحسین (ع) انبانی که بر دوش خود حمل می کرد جهت صدقه و انفاق بود و توشه ای بود که برای سفر به آخرت می اندوخت.

و چنان که در بحار آمده است: امام (ع) همین که تاریکی شب فضای مدینه را در خود فرو می برد از سکوت و آرامش شب استفاده می کرد و به منزل می رفت و آنچه از غذا و خوراک در خانه داشت در انبانی قرار داده و بر گردن خود می آویخت. آنگاه از خانه خارج می شد و در حالی که روی خود را

می پوشانید در کوچه ها به راه می افتاد. بسیار اتفاق می افتاد که عده ای از فقرا جلو خانه های خود به انتظارش می ایستادند و همین که وی را مشاهده می کردند در حالی که می گفتند صاحب انبان آمد به جانب وی می شتافتند.

از کتاب سوق العروس از ابی عبدالله دامغانی روایت است که علی بن الحسین (ع) آجیلی را که مرکب از مغز بادام و شکر بود دوست می داشت و این آجیل را بیش از همه به تصدق می داد و می فرمود: چون من این خوراکی را دوست می دارم سزاوار می دانم از همین متاع محبوب خود در راه خدا به صدقه بگذارم. آنجا که در قرآن کریم می فرماید:

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون [۳۶].

[صفحه ۴۸]

و چنان که ابونعیم در حلیه روایت کرده و ابن سعد در طبقات به سند خود از ابی جعفر آورده که وی گفت: پدرم علی بن الحسین (ع) دوبار اموال خود را در راه خدای عزوجل تقسیم کرد و می گفت: ان الله تعالی یحب المؤمن المذنب التائب (خداوند تعالی بنده ی مؤمن گناهکاری را که توبه می کند، دوست می دارد.)

### آزاد کردن بندگان در راه خدا

ابونعیم [۳۷] در حلیه به سند خود از سعید بن مرجانه آورده است که: علی بن الحسین (ع) که در آزاد ساختن بندگان شهرت بسزایی داشت، روزی یکی از غلامان را از عبدالله بن جعفر به ده هزار درهم و یا هزار دینار خریداری کرد و وی را آزاد ساخت.

ابن طاووس در کتاب شهر رمضان معروف به کتاب اقبال به سند خود از امام صادق (ع) روایت کرده است که: علی بن الحسین علیه السلام هرگز به زدن غلامان و کنیزان نمی پرداخت و همین که ماه رمضان فرا می رسید

بیش از مواقع دیگر این امر را رعایت می فرمود. روش او چنان بود که هر گناه و خطایی را که غلام یا کنیزی مرتکب می شد به نام وی در دفتری ثبت می نمود و ساعت و روز وقوع آن را نیز یادداشت می کرد و از عقوبت آنان خودداری می فرمود و در این باره چیزی به آنان اظهار نمی کرد، تا آن که آخرین شب ماه مبارک رمضان فرا می رسید. در شب عید فطر همه ی آنها را به حضور می طلبید، دفتر را می گشود و خطاها و اشتباهات هر یک را به نام می خواند و به وی می گفت: در فلان روز چنین خطایی را مرتکب شده ای و من تو را عقوبت نکرده ام، آیا به خاطر داری؟ وی در پاسخ آن حضرت می گفت: بلی یابن رسول الله.

بدین ترتیب یک یک آنها به گناه خود اعتراف می کردند. آنگاه در میان آنها می ایستاد و از آنان می خواست که بگویند: یا علی بن الحسین، همچنان که اعمال ما را ثبت کرده ای پروردگارت نیز اعمال تو را به ثبت رسانده و نزد او کتابی است که ناطق به حق است و هرگز عمل کوچک یا بزرگی از نظر او مخفی و پوشیده نخواهد بود. پس از گناه ما درگذر، تا خداوند کریم تو را نیز عفو فرماید. او نیز می گفت:

[صفحه ۴۹]

و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم.

سپس در حالی که در میان آنها ایستاده بود دست به دعا بلند می کرد و به آنان نیز اشاره می فرمود که با وی بخوانند و خود با چشمانی گریان چنین می گفت:

ربنا انک امرتنا ان تعفو عمن ظلمنا و قد عفونا عمن ظلمنا کما امرت فاعف

عنا فانك اولی بذلک منا و من المأمورین، الهی کرمت فاکرمنی اذ کنت من سؤالک و جدت بالمعروف فاخلطنی باهل نوالک یا کریم.

(پروردگارا، تو خود امر کردی، از آنکس که بر ما ستم کرده درگذریم، اکنون به فرمان تو آنان را بخشیدم، پس تو نیز ما را ببخش؛ زیرا که تو به بخشش از ما سزاوارتری. بارالها تو کریمی، پس درهای رحمت و کرمت را بر روی من نیز بگشا. همان طور که هر کس از درگاه تو مسئلت نموده از دریای احسان و بخشش تو بهره مند گردیده، مرا نیز در زمره ی نیکان قرار بده و توفیق نیکی و احسان عنایت فرما، ای خدای کریم.)

آنگاه علی بن الحسین (ع) با عطوفت و مهربانی خاصی خطاب به آنان می گفت:

شما را عفو کردم! آیا شما هم مرا که نسبت به شما مالکی ستمکار بوده ام مورد عفو قرار دادید؟ زیرا که من نیز خود بنده ی ناچیز و ستمکاری هستم در برابر پادشاهی کریم و بخشنده، و عادل و نیکوکاری که از دریای فضل و رحمتش همه کس بهره مند خواهد شد.

آنگاه غلامان یکصدا می گفتند: شما را عفو کردیم، و ما هرگز رفتار سوئی از شما مشاهده نکرده ایم. سپس از آنها می خواست دست به دعا و تضرع بلند کرده بگویند: خداوندا علی بن الحسین (ع) را ببخش همچنان که او نیز ما را بخشید، پروردگارا همچنان که وی ما را از قید بندگی آزاد ساخت او را از آتش دوزخ آزاد فرما!

به این ترتیب آنان به دعا پرداخته و آن حضرت نیز می گفت: اللهم آمین رب العالمین. سپس غلامان را آزاد می ساخت، به این امید که خداوند نیز وی را

مورد عفو و بخشش قرار دهد. و اضافه کرده چنین می فرمود: اذهبوا فقد عفوت عنکم و اعتقت رقابکم رجاء للعفو عنی و عتق رقبتی.

و همین که عید فطر فرا می رسید جوایز بسیاری به آنان عطا می فرمود و زندگی آنان را مطابق دیگر مردم تأمین می ساخت تا به دیگران احتیاج نداشته باشند.

[صفحه ۵۰]

این امر در تمام سنوات همچنان ادامه داشت و کمتر اتفاق می افتاد که در سالی که در آخرین شب ماه رمضان در حدود بیست نفر و گاه کمتر یا بیشتر از غلامان به دست امام زین العابدین (ع) آزاد نگردند.

وی می گفت: خداوند تعالی در هر شب از ماه رمضان به هنگام افطار هفتاد هزار نفر از بندگان خود را که بدون شک مستوجب دوزخ هستند آزاد می سازد، و در یک شب آخر ماه رمضان به اندازه ی همه ی شب های ماه رمضان آزاد خواهد ساخت. و من دوست دارم آنگاه که به ملاقات پروردگار خود نایل می آیم غلامانی که در این دنیا در اختیارم بوده اند آزاد ساخته باشم به این امید که خداوند نیز مرا از آتش دوزخ آزاد فرماید.

علی بن الحسین (ع) غلامانی را که در خدمتش کار می کردند بیش از یک سال نگهداری نمی کرد و هنوز سال به پایان نرسیده آزادشان می کرد. روش آن حضرت چنان بود که اگر غلامی را در اول سال و یا در نیمه ی سال ابتیاع کرده بود همین که شب عید فطر فرا می رسید وی را آزاد می ساخت و در سال جدید یکی دیگر را به جای او خریداری می کرد. و سپس وی را نیز آزاد می ساخت. و چنان بود که این امر را تا پایان عمر و تا آنگاه

که به لقای پروردگار خود نایل آمد همچنان ادامه می داد. چنانچه در ماه رمضان در مکه به سر می برد، به خریدن سیاهان می پرداخت، و آنان را به عرفات برده و اگر جاده و راه عبور احتیاج به مرمت و تعمیر داشت آنان را به کار وا می داشت و همین که کار آنها پایان می یافت آنان را آزاد ساخته و جوایز و اموال بسیاری به آنان انفاق می فرمود.

### فصاحت و بلاغت امام

خطبه ها و بیانات امام سجاد که در کوفه و شام و مدینه و در موارد دیگر در واقعه ی کربلا ایراد فرمود و نفوذ و اثراتش در دلها، خود بالاترین دلیل بر حسن بلاغت و کمال فصاحت آن حضرت است. تنها نگاهی به صحیفه ی کامله ی سجادیه، و بدایع معانی و فصاحت الفاظ و بلاغت عبارات و ترکیب کلمات و سخنان زیبا و لطایف و حقایق الهی و زیبایی و شکوه و قدرت روحی که در تعبیرات روح پرور حضرت سجاد علیه السلام دیده می شود خود این حقیقت را آشکار می سازد، که در فصاحت و

[صفحه ۵۱]

بلاغت هیچ کس به پایه ی آن حضرت نرسیده چنان که صحیفه ی کامله به انجیل آل محمد (ص) شهرت یافته، و کلمات معجزه آسا از صحیفه ی سجادیه و ادعیه و غیره که از آن حضرت باقی مانده است خود اعجازیست که تا حال کسی از فصحای عرب نتوانسته است بمانند آنها بیاورد و در برابر عظمت آن خاضع و خاشع گردیده اند، و ما در صفحات آینده در بخش کتب و آثار آن حضرت صحیفه ی کامله را به تفصیل مورد بحث قرار خواهیم داد.

### ورع و پارسایی امام

امام سجاد (ع) که به کلیه ی فضایل اخلاق آراسته بود، در پارسایی و تقوی نیز در عصر خود سرآمد اقران بود. چنان که ابونعیم در کتاب الحلیه به سند خود از صالح بن حسان روایت کرده که مردی به سعید بن مسیب گفت: ما رأیت احدا اورع من فلان. (من از فلان شخص پارساتر ندیده ام.)

سعید گفت: هل رأیت علی بن الحسین؟ (آیا علی بن الحسین را دیده ای؟) وی گفت: خیر.

سعید گفت: ما رأیت اورع منه. (در ورع و پارسایی هرگز مانند

علی بن الحسین (ع) ندیده ام.)

و در مرآه الجنان از قول جماعتی از پیشینیان که در میان آنها سعید بن مسیب را نیز می توان نام برد روایت است که گویند: ما هرگز در تقوی و پارسایی مانند علی بن الحسین (ع) ندیده ایم.

حسن بن محمد بن یحیی [۳۸] به سند خود از سعید بن کلثوم روایت کرده است که گفت: در محضر امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام شرفیاب بودم، سخن از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به میان آمد، امام صادق (ع) او را بسیار ستود، و آنچه شایسته ی آن حضرت بود در مدح آن بزرگوار سخن گفت، آنگاه فرمود: به خدا علی علیه السلام در طول عمر خود ذره ای حرام نخورد، هرگز در راه خدا از هیچ گونه کار و کوشش فروگذار نکرد، و چنانچه پیشنهاد انجام دو کار که مورد خوشنودی خدا بود به وی می شد، آن که از همه سخت تر

[صفحه ۵۲]

و دشوارتر بود بر عهده می گرفت، و هرگز حادثه ای برای رسول الله (ص) پیش نیامد جز آن که علی (ع) را به یاری خواست و هرگز علی (ع) را به یاری نخواست جز آن که فرمانش را هر چه بود اطاعت کرد و دستورش را انجام داد، و این به خاطر اعتمادی بود که رسول خدا (ص) به وی داشت، و کسی از این امت تاب انجام عمل رسول خدا (ص) را جز آن حضرت نداشت، و در آن هنگام که به اعمال خیر و عبادت می پرداخت چنان واهمه و هراس داشت که گویی هم اکنون میان بهشت و دوزخ ایستاده و سعی می کند بهشت را دریابد.

علی (ع) از مال خود - مالی

که بـا زور بـازوی خویش به دست آورده بود - هزار بنـده خریـد و بخـاطر خـدا آزادشان کرد. این غلامان را در شـرایطی می خرید که خوراک خانواده و زن و بچه ی خود را از زیتون و سـرکه و خرما ترتیب داده بود (به این معنی که با خوراکی بسـیار سـاده آنـان را اداره می کرد و زیادی آن را در این راه مصـرف می نمود) و جامه اش جز از کرباس نبود و آنقـدر به تجملات بی اعتنـا بود که اگر آستین جـامه اش زیـادی می کرد خود آن را می بریـد و یـک چنین علی ای (ع) در میان فرزنـدانش تنها یک نظیر داشت و او هم علی بن الحسـین (ع) بود. تنها علی بن الحسین بود که می توانست دومین علی در علم و فقه و زهد و عبادت و مرحمت میان خاندان هاشم باشد، و کسـی در میان فرزندان و خانواده ی او از علی بن الحسین به او در جامه و دانش شبیه تر نبود. فرزند بزرگوارش ابوجعفر محمد باقر علیه السـلام می گوید: روزی به حضور پدرم علی بن الحسـین (ع) رسـیدم، از فرط عبادت بـدانجا رسـیده بود که احـدی بـدان حال در نیامـده، به واسـطه ی بیـداری شب رنگش به زردی گراییـده، و از بسـیاری گریه چشـمانش مجروح گشته، پیشانی وی از بسیاری سجده پینه بسته، و به قدری برای نماز روی پا ایستاده که پاها و ساق هایش ورم کرده بود. امام باقر می گوید: چون او را بدین حال مشاهده کردم نتوانسـتم خودداری کنم، به گریه افتادم، اما او بی آنکه از گریه ی من بپرسد در اندیشه های خود غرق بود. پس از چند لحظه نگاهش به من افتاد. فرمود:

- برخیز پسرم، آن صحیفه

را که برنامه ی عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام در آن ثبت شده برای من بیاور.

من آن صحیفه را که خواسته بود به دستش دادم، اندکی از آن را بخواند.

[صفحه ۵۳]

آنگاه با اندوه فراوان آن را بر زمین نهاد و فرمود:

کیست که تاب نیروی عبادت علی بن ابی طالب علیه السلام را داشته باشد؟

و محمد بن حسین از عبدالله بن محمد قرشی روایت کرده است [۳۹]: آنگاه که علی بن الحسین علیهماالسلام برای نماز به وضو برمی خاست رنگ از چهره ی مقدسش می پرید.

گفته می شد:

- یابن رسول الله این چه تشویش و اضطراب است که به شما دست می دهد؟

در جواب می فرمود:

- چطور اضطراب و تشویش نکنم، می دانید در برابر چه کسی می خواهم بایستم و با چه کسی سخن بگویم.

ابوجعفر محمد باقر صلوات الله علیه می گوید: پدرم علی بن الحسین (ع) شب و روزی هزار رکعت نماز می گذاشت و هنگام نماز چنان از خود بیخود می شد که باد او را همانند خوشه ی گندم به این سو و آن سو می برد.

علی بن الحسین (ع) [۴۰] با خلوص نیت به عبادت می پرداخت و حمد و سپاس او را بجای می آورد و به اندازه ای محو عبادت و پرستش بود که به احوال ظاهری دنیا و مردم و حتی به خود توجهی نداشت و اگر هنگام خواندن نماز حادثه ای از قبیل زلزله و امثال آن روی می داد احساس نمی کرد، چنانچه یک روز هنگامی که به نماز مشغول بود در خانه اش آتش زیادی شعله ور گردید تا آنجا که شعله های آن اطراف او را احاطه کرد. مردم فریاد کردند و او را بر حذر داشتند و ترسیدند که آتش او را فراگیرد، اما زین العابدین (ع) چنان

غرق عبادت و بندگی شده بود که تا خاتمه ی نماز سر را بلند نکرد. آنان آتش را خاموش کردند و چون نماز امام (ع) پایان یافت مردم از او پرسیدند:

– چه چیز موجب شد که شما به شعله های آتش اعتنا و توجهی نکردید؟

فرمود: ترس از آتش عظیم تر و سوزان تری [۴۱] باعث شد که من توجه

[صفحه ۵۴]

نداشته باشم.

## احسان به مادر

یکی از صفات خاص آن حضرت این بود که نسبت به مادر بی اندازه نیکی و احسان می نمود، در مرآه الجنان آمده است که زین العابدین (ع) به طرز بی سابقه ای به مادر خود به نیکی رفتار می نمود، اما در عین حال از غذا خوردن با وی امتناع می ورزید، یاران و نزدیکان آن حضرت که پی درپی از این موضوع جویا شده و به وی می گفتند: «شما از نیکوترین و اصیل ترین مردم هستید و نسبت به مادر بیش از همه به نیکی رفتار می نمایید، پس چگونه است که از غذا خوردن با وی ابا دارید؟» ، وی پاسخ می داد: بیم دارم به لقمه ای دست برم که او زودتر متوجه آن شده باشد و به همین جهت از من برنجد و عاقم کند. [۴۲].

## رفق و مدارا با حیوان

ابونعیم [۴۳] در حلیه به سند خود از عمرو بن ثابت آورده است که علی بن الحسین (ع) که نسبت به هر کس به نیکی و احسان رفتار می نمود، به شتری که از مدینه به مکه سفر می کرد نیز هرگز کوچکترین صدمه ای وارد نمی ساخت.

شیخ مفید در ارشاد به سند خود روایت کرده است که: شتر علی بن الحسین (ع) در یکی از سفرهای حج به کندی راه می پیمود. با تازیانه ای که بر دست داشت به آن اشاره کرد و سپس در حالی که گفت «آه، لولا القصاص» ، ناگهان تازیانه را به کناری انداخت و شتر را به حال خود گذاشت.

در روایت دیگری است که با تازیانه ای که بر دست داشت به وی اشاره کرد و گفت: اگر نمی ترسیدم به کیفر این یک تازیانه قصاص شوم حتما بر شترم تازیانه می زدم.

روایت است که آن

حضرت طی بیست بار که به حج سفر کرد حتی از زدن یک تازیانه بر حیوان، خودداری کرد.

[صفحه ۵۵]

## هیبت و عظمت امام

شخصیت معنوی و عظمت روحانی امام سجاد (ع) به اندازه ای بود که حتی دشمنان آن حضرت نیز به هنگامی که با او روبرو می شدند تحت تأثیر جذبه و روحانیت وی قرار می گرفتند، چنانکه عبدالملک بن مروان می گوید: به خدا سوگند، آنگاه که علی بن الحسین بر من وارد شد، ترس و وحشت بدنم را به لرزه درآورد. و مسرف بن عقبه نیز گوید: همین که علی بن الحسین را در مقابل خود دیدم ترس و بیم عجیبی مرا احاطه کرد.

ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء [۴۴] به سند خود از ابن عایشه و او نیز از پدر خود روایت کرده است که: هشام بن عبدالملک قبل از آنکه به خلافت برسد به مکه رفت، پس از انجام مناسک حج نوبت به روز استلام حجرالاسود رسید اما ازدحام و اجتماع مردم مانع رسیدن او به حجرالاسود گردید. در این اثنا ناگهان احساس کرد که مردم از حرکت وامانده اند و چشمها به یک سو دوخته شده است و همه برای شخصی راه باز می کنند تا استلام کند. او علی بن الحسین (ع) بود که به آرامی به طرف حجرالاسود در حرکت بود.

در این هنگام هشام با تعجب به کناری رفت و بر مسندی که اطرافیانش تهیه کرده بودند بنشست و به آن منظره و ازدحام چشم تماشا دوخت.

اهالی شام که همراه وی بودند از وی پرسیدند: یا امیر این شخص کیست؟

هشام که بیم داشت از شخصیت خود کاسته شود در پاسخ آنها گفت: من او را نمی شناسم، در میان

این جمع همام بن غالب معروفترین شعرای قرن اول اسلام معروف به فرزدق که از دور ناظر بود، با شنیدن پاسخ هشام سخت برآشفت، و گفت: من می دانم این کیست. این شخص علی بن الحسین است. و به این ترتیب به سرودن اشعار خود پرداخت و گفت:

هذا ابن خیر عبادالله کلهم

هذا التقی النقی الطاهر العلم [۴۵].

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته

و البیت یعرفه و الحل و الحرم [۴۶].

[صفحه ۵۶]

یکاد یمسکه عرفان راحته

رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم [۴۷].

اذا راته قریش قال قائلها

الی مکارم هذا ینتهی الکرم [۴۸].

ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم

او قیل من خیر اهل الارض قیل هم [۴۹].

هذا ابن فاطمه ان کنت جاهله

بجده انبیاء الله قد ختموا [۵۰].

و لیس قولک من هذا بضائره

العرب تعرف ما انکرت و العجم [۵۱].

یغضی حیاء و یغضی من مهابته

فلا یکلم الا حین یبتسم [۵۲].

شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۵۰ به سند خود از ابی جعفر محمد بن اسماعیل روایت کرده می نویسد:

موقعی که علی بن الحسین علیه السلام به خانه ی کعبه رفته بود و مناسک حج را بجا می آورد مردم اکثرا محو تماشای عظمت و جلال او شده و همه کس می خواست خود را به وی نزدیک سازد و در حالی که وی را به یکدیگر نشان می دادند پی در پی می گفتند این آقا کیست؟

در این اثنا فرزدق که در میان آنها حضور داشت اشعاری انشاء کرده و چنین می گفت:

هذا الذی تعرف البطحاء وطائه

و البیت یعرفه و الحل و الحرم

هذا ابن خیر عباد الله کلهم

هذا التقی النقی الطاهر العلم

یکاد یمسکه عرفان راحته

رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم

یغضی حیاء و یغضی من مهابته

فما یکلم الا حین یبتسم

این الخلایق لیست فی

رقابهم

لا ولیه هذا اوله نعم

من یعرف الله یعرف اولیه ذا

فالدین من بیت هذا ناله الامم

اذا راته قریش قال قائلها

الی مکارم هذا ینتهی الکرم

[صفحه ۵۷]

و سبط ابن جوزی نیز در تذکره الخواص همان روایت حلیه الاولیاء را آورده اما ابیاتی که ذکر کرده بیش از آن است که در حلیه آورده شده و سپس در توضیح این مطلب اضافه کرده می نویسد: چنانکه اشاره کردم ابونعیم بیش از چند بیت در حلیه ذکر نکرده و بقیه ی ابیات را از دیوان فرزدق انتخاب کرده و بدان اضافه نموده ام.

و این روایت را سبکی نیز در طبقات شافعیه به سند خود که سلسله ی روات آن به ابن عایشه عبدالله بن محمد می پیوندد و او نیز از پدر خود آورده است که: به سالی که هشام بن عبدالملک و یا ولید روانه ی حج گردیده بود، پس از طواف، نوبت به استلام حجرالاسود رسید؛ اما هشام در اثر ازدحام و اجتماع مردم هر اندازه سعی کرد خود را به حجرالاسود برساند نتوانست؛ آنگاه بر مسندی که به خاطرش گذاشته بودند نشسته و عده ای از اهالی شام با او بودند به مردم می نگریست.

در این اثنا چشمشان به مردی افتاد که چهره ای نورانی داشت و آثار بزرگی و ابهت و زیبایی و جمال ملکوتی از ظاهرش نمایان بود، و در عظمت و وقار هرگز کسی مانند او دیده نشده بود. او علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بود، که با وقار و آهستگی طواف کعبه را انجام می داد، همین که به قصد استلام حجر حرکت کرد مردم همگی متوجه او شده از حرکت باز ایستادند و به کناری رفته به تماشایش پرداختند

تا به حجرالاسود نزدیک شده و آن را استلام کرد. در این هنگام یکی از اهالی شام رو کرد به هشام و گفت: این کیست، که این همه مردم به تعظیم و تکریمش پرداخته اند؟

هشام که بیم داشت مبادا شامیان نیز به او روی آورده و به وی تعظیم کنند پاسخ داد:

- من او را نمی شناسم.

فرزدق که در میان این جمع حاضر بود پیش آمده سخن آنها را قطع کرد و گفت:

- من می دانم این کیست، از من بپرسید این شخص کیست.

مرد شامی گفت:

- ابوفراس، پس تو می شناسی این مرد کیست؟

در این موقع بود که فرزدق به سرودن اشعار خود پرداخت.

روایت سبط ابن جوزی و سبکی جز در چند بیت چندان تفاوتی نداشته و با

[صفحه ۵۸]

یکدیگر مطابق است:

و اشعار فرزدق را به این ترتیب ذکر کرده اند:

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته

و البیت یعرفه و الحل و الحرم

هذا ابن خیر عباد الله کلهم

هذا التقی النقی الطاهر العلم

یکاد یمسکه عرفان راحته

رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم

اذا رأته قریش قال قائلها

الی مکارم هذا ینتهی الکرم

ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم

او قیل من خیر اهل الارض قیل هم

هذا ابن فاطمه ان کنت جاهله

بجده انبیاء الله قد ختموا

و لیس قولک من هذا بضائره

العرب تعرف من انکرت و العجم

یغضی حیاء و یغضی من مهابته

فما یکلم الا حین یبتسم

ینمی الی ذروه العز التی قصرت

عنها الاکف و عن ادراکها القدم

من جده دان فضل الانبیاء له

و فضل امته دانت له الامم

ینشق نور الهدی عن صبح غرته

کالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم

مشتقه من رسول الله نبعته

طابت عناصره و الخیم و الشیم

الله شرفه قدما و فضله

جری بذاک له فی لوحه القلم

کلتا یدیه غیاث عم نفعهما

يستوكفان و لا يعروهما العدم

سهل

الخلیفه لا تخشی بوادره

یزنیه اثنان حسن الخلق و الکرم

حمال اثقال اقوام اذا فدحوا

رحب الفناء اریب حین یعتزم

ما قال لا قط الا فی تشهده

لولا التشهد کانت لاؤه نعم

عم البریه بالاحسان فانقشعت

عنه الغیابه لا هلق و لا کهم

من معشر حبهم دین و بغضهم

کفر و قربهم ملجا و معتصم

لا یستطیع جواد بعد غایتهم

و لا یدانیهم قوم و ان کرموا

هم الغیوث اذا ما ازمه ازمت

و الاسد اسد الشری و الرأی محتدم

لا ینقص العسر بسطا من اکفهم

سیان ذلک ان اثر و اوان عدموا

یستدفع السوء و البلوی بحبهم

و یسترب به الا حسان و النعم

مقدم بعد ذکر الله ذکرهم

فی کل بدء و مختوم به الکلم

یأبی لهم ان یحل الذم ساحتهم

خیم کریم و اید بالندی هضم

[صفحه ۵۹]

ای الخلایق لیست فی رقابهم

لاولیه هذا اوله نعم

من یعرف الله یعرف اولیه ذا

الدین من بیت هذا ناله الامم

و به این ترتیب فرزدق شاعر معروف علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) را معرفی نمود. هشام از این منظره سخت در خشم و غضب فرو رفت، و یارانش نیز به امر او فرزدق را در عسفان که محلی بین مکه و مدینه بود، به زندان افکندند. هنگامی که مراسم حج پایان یافت، علی بن الحسین (ع) هزار دینار برای فرزدق فرستاد، اما وی نپذیرفت و به فرستاده ی امام (ع) گفت:

- به علی بن الحسین (ع) عرض کن که من به خاطر خدا اشعار خود را سروده ام و برای پاداش و جایزه نبوده است.

فرستاده ی علی (ع) دوباره به سوی فرزدق بازگشت و گفت: زین العابدین (ع) فرمود: آنچه از دست ما اهل بیت عطا شده پس نخواهیم گرفت. فرزدق این بار عطای امام (ع) را بپذیرفت.

آنگاه فرزدق که

در زندان به سر می برد ابیات زیر را در هجو هشام سرود و گفت:

أیحبسنی بین المدینه و التی

الیها قلوب الناس یهوی منیبها [۵۳].

یقلب رأسا لم یکن رأس سید

وعینا له حولاء باد عیوبها [۵۴].

پس از چندی که هشام از هجویه ی فرزدق که در زندان او به سر می برد آگاه شد فرمان آزادیش را صادر کرد [۵۵].

از مطالب گذشته درسی عظیم گرفته می شود و آن پی بردن به این حقیقت است که عزت و محبوبیت حقیقی و شخصیت و مقام واقعی، تنها در سایه ی دین و تقوی و علم و دانش به وجود آمده و به ملك و سلطنت متکی نیست و هرگز با توسل به زور و قهر و غلبه به دست نخواهد آمد، چنان که ملاحظه می کنیم هنگام زیارت خانه ی خدا هیچکس به هشام و به ملك و سلطنتش کمترین اعتنایی نکرده و چنان به تحقیرش پرداختند که سخت برنجید.

اما علی بن الحسین (ع) که جز نیروی دین و تقوی و پرهیزگاری و علم و

[صفحه ۶۰]

دانش قوای دیگری در اختیار نداشت و همین که به قصد استلام حجرالاسود به راه افتاد همگی به تجلیل و تکریمش پرداختند. و این خود حقیقتی است که با اندکی بررسی و دقت برای هر کس به خوبی آشکار خواهد شد. (اینك برای روشن شدن قصیده ی فرزدق اشعاری را که جامی ۸۱۷ - ۸۹۸ هجری) در ترجمه ی آن قصیده سروده نقل می کنیم:

پور عبدالملك به نام هشام

در حرم بود با اهالی شام

می زد اندر طواف کعبه قدم

لیکن از ازدحام اهل حرم

استلام حجر ندادش دست

بهر نظاره گوشه ای بنشست

ناگهان نخبه ی نبی و ولی

زین عباد بن حسین علی

در کسای بها و حله ی نور

در حریم حرم

فکند عبور

هر طرف می گذشت بهر طواف

در صف خلق می فتاد شکاف

زد قدم بهر استلام حجر

گشت خالی ز خلق راه و گذر

شامی یی کرد از هشام سؤال

کیست این با چنین جمال و جلال؟

از جهالت در آن تعلل کرد

وز شناساییش تجاهل کرد

گفت: نشناسمش ندانم کیست،

مدنی، یا یمانی، یا مکی است!

بو فراس آن سخنور نادر

بود در جمع شامیان حاضر

گفت: من شناسمش نیکو،

وز چه پرسی؟ به سوی من کن رو!

آن کس است این که مکه و بطحا

زمزم و بوقبیس و خیف و منا

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم

ناودان و مقام ابراهیم

مروه، سعی، صفا و حجر عرفات

طیبه ی کوفه کربلا و فرات

هر یک آمد به قدر او عارف

بر علو مقام او واقف

قره العین سید الشهدا است

غنچه ی شاخ دوحه ی زهراست

میوه ی باغ احمد مختار

لاله ی راغ حیدر کرار

چون کند جای در میان قریش

رود از فخر بر زبان قریش

که بدین سرور ستوده شیم

به نهایت رسید فضل و کرم

ذروه ی عزت است منزل او

حامل دولت است محمل او

از چنین عز و دولت ظاهر

هم عرب هم عجم بود قاصر

جد او را به مسند تمکین

خاتم الانبیا است نقش نگین

[صفحه ۶۱]

لایح از روی او فروغ هدا

فایح از خوی او شمیم وفا

طلعتش آفتاب روز افروز

روشنایی فزای و ظلمت سوز

جد او مصدر هدایت حق

از چنان مصدری شده مشتق

از حیا نایدش پسندیده

که گشاید بر وی کس دیده

خلق ازو نیز دیده خوابانند

کز مهابت نگاه نتوانند

نیست بی سبقت تبسم او

خلق را طاقت تکلم او

در عرب در عجم بود مشهور

گو مدانش مغفلی مغرور

همه عالم گرفت پرتو خور

گر ضریری ندید از او چه ضرر

شد بلند آفتاب بر افلاک

بوم اگر زان نیافت بهره چه باک

بر نکو سیرتان و بدکاران

دست او ابر موهبت باران

فیض آن ابر بر همه عالم

گر

بریزد نمی نگردد کم

هست از آن معشر بلند آیین

که گذشته ز اوج علیین

حب ایشان دلیل صدق و وفاق

بغض ایشان نشان کفر و نفاق

گر شمارند اهل تقوی را

طالبان رضای مولا را

اندر آن قوم مقتدا باشند

و اندر آن خیل پیشوا باشند

گر بپرسند ز آسمان بالفرض

سایلی: من خیار اهل الارض؟

به زبان کواکب و انجم

هیچ لفظی نیاید الا «هم»

هم غیوث الندی اذا وهبوا

هم لیوث الثری اذا نهبوا

ذکرشان سابق است در افواه

بر همه خلق بعد ذکر الله

سر هر نامه را رواج افزای

نام آنهاست بعد نام خدای

ختم هر نظم و نثر را الحق

باشد از یمن نامشان رونق

هر چند اکثر مورخین اسلامی و بسیاری از بزرگان علما و دانشمندان و روات حدیث قصیده ی مزبور را که در مدح امام زین العابدین (ع) سروده شده به نام فرزدق ثبت کرده اند؛ اما در نقل تعداد ابیات آن اختلاف است. بعضی از آنها تنها به چند بیت اول آن اکتفا کرده و برخی همه ی ابیات آن را ذکر کرده اند چنانکه سید مرتضی در امالی ج ۱ ص ۴۸ چند بیت از آن را بیشتر ذکر نکرده و به این عنوان که قصیده ی مزبور نزد همه کس مشهور است از آوردن همه ی ابیات آن خودداری کرده است.

[صفحه ۶۲]

علامه ی اربلی در کشف الغمه ص ۲۰۰ دوازده بیت و در ص ۲۰۳ از کتاب خود ۱۹ بیت آن را نقل کرده است.

شیخ مفید متوفای ۴۱۳، هفت بیت آن را آورده است. [۵۶] ابونعیم اصفهانی (متوفای سال ۴۳۰ ه) در حدود بیست بیت آن را نقل کرده است. [۵۷] سید مرتضی (متوفای ۴۳۶ ه) هفت بیت شیخ مفید را نقل کرده است [۵۸] ابن شهرآشوب (متوفای ۵۸۸ ه) در حدود

بیست و دو بیت آن را آورده [۵۹] ابوالفرج بن جوزی (متوفای ۵۹۷ ه) بیست و پنج بیت نقل کرده است. [۶۰] محمد بن طلحه شافعی دوازده بیت آورده. [۶۱] ابن خلکان (۶۶۱ - ۶۰۸ ه) تمام ابیات قصیده را آورده و می نویسد: برای فرزدق با سرودن این اشعار امید بهشت می رود. عبدالرحمن جامی (۸۱۷ - ۸۹۸ ه) نیز بر آنها دست یافته و آن را به فارسی درآورده است.

قصیده ی مزبور در کتب مختلف به این شرح آورده شده است:

(تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۴۷ - مناقب ابن شهرآشوب ص ۲۵۹ ج ۲ - دیوان فرزدق چاپ مصر - الشعر و الشعراء ص ۹ چاپ ۱۳۰۵ - امالی ج ۱ ص ۴۸ - ارشاد مفید ص ۲۷۷ چاپ تهران - اربلی در کشف الغمه ص ۲۰۰ تا ۲۰۲ - طبقات الشافعیه سبکی ج ۱ ص ۱۵۳ - ابوالفرج اصفهانی در اغانی ج ۱۹ ص ۴۰ - شرح شواهد مغنی از سیوطی ص ۲۴۹ چاپ مصر سال ۱۳۳۲ - حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی ج ۳ ص ۱۳۹ - مرآت الجنان یافعی ج ۱ ص ۲۳۹ چاپ حیدرآباد دکن ابن خلکان در شرح حال فرزدق - شرح شواهد الکبری محمود عینی در حاشیه ی خزانه الادب بغدادی ص ۵۱۳ ج ۲ – زهر الاداب قیروانی حاشیه ی عقد الفرید ج ۱ ص ۶۶ - شذرات الذهب ابن عماد ج ۱ ص ۱۴۳ - ابن جوزی در تذکره الخواص ص ۱۸۵ - کفایه الطالب صدر الحافظ شافعی ص ۳۰۳ - فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص ۱۸۹ نورالابصار شبلنجی ص ۱۲۸ - صواعق المحرقه ابن حجر ص ۱۱۹ - ثمرات

الاوراق ابن حجه حموی حاشیه مستطرف ج ۲ ص ۲۰ - حیاه الحیوان دمیری در ماده ی اسد

[صفحه ۶۳]

مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی ص ۷۹ - شرح رساله ی ابن زیدون محمد بن نباته مصری حاشیه ی شرح لامیه العجم صفدی ج ۲ ص ۱۶۳ - شرح دیوان حماسه خطیب تبریزی ج ۲ ص ۸۲ - ابن عساکر در حوادث شام در سیره ی امام زین العابدین (ع) و بسیاری دیگر از دانشمندان در کتابهای خود به ذکر قصیده ی فرزدق پرداخته اند.)

## اخبار و احوال امام

چنانکه برقی [۶۲] در کتاب محاسن آورده است: وقتی عبدالملك اطلاع یافت که شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد علی بن الحسین (ع) بوده، به حضور امام کس فرستاد و به این عذر که بدان احتیاج دارد برای وی ارسال دارد، اما علی بن الحسین (ع) از این امر خودداری کرد؛ آنگاه عبدالملك نامه ای برای وی فرستاد و آن حضرت را تهدید کرده و اطلاع داد که مقرری او را از بیت المال قطع خواهد کرد.

علی بن الحسین علیه السلام در نامه ای وی را پاسخ گفته و چنین فرمود:

- اما بعد: فان الله ضمن للمتقین المخرج من حیث یکرهون و الرزق من حیث لا یحتسبون و قال جل ذکره (ان الله لا یحب کل خوان کفور.) [۶۳] فانظر اینا اولی بهذه الایه.

(بدان که نجات پرهیزگاران به دست خداوند بوده و او ضامن است روزی هر کس را از جایی که هرگز گمان نبرند ارسال فرماید. و خدای عزوجل در قرآن کریم می فرماید: خداوند دوست ندارد کسی را که خیانت ورزد و خودستایی کند. اکنون بنگر که کدام یك از ما مشمول این آیه خواهیم

بود؟)

راونـدی در کتاب دعوات خود از امام باقر (ع) آورده است که: پدرم علی بن الحسـین (ع) تعریف کرده و گوید: آنگاه که به بیماری شدیـدی مبتلا گردیـدم و به شـدت رنـج می بردم، حسـین بن علی (ع) بر بالین من حضور یافته و گفت: فرزند چه می خواهی بگو، چنانچه حاجتی داری بیان کن. من نیز در پاسـخ گفتم: پدر جان میل دارم در زمره ی کسانی باشم که پیشـنهاد و درخواستی از درگاه خداوندی نداشته و در کار او دخالت نمی نمایند. پدرم از این پاسخ شاد و خرسند گردیده،

[صفحه ۶۴]

رو کرد به من و فرمود: احسـنت، پسـر جـان، از ابراهیم خلیل (ع) نیز جبرائیل پرسـید: آیا حاجتی داری که من به انجام رسانم؟ ابراهیم (ع) در جواب او گفت: هیچگونه حاجت و پیشـنهادی نـدارم؛ زیرا خداونـد بهتر از من آگاهی دارد، و او بهترین وکیل بوده و خود می دانـد چگونه مرا کفایت کند. آنگاه پدرم حسـین بن علی (ع) گفت: جواب تو نیز خیلی شبیه به سـخن ابراهیم خلیل (ع) بود.

شیخ صدوق در کتاب عیون به سـند خود از امام صادق (ع) آورده است که: علی بن الحسـین علیهماالسـلام اغلب با کسانی به سفر می رفت که وی را نشناسـند، و با آنها نیز شـرط می کرد که در تمام امور مسافرت با آنها کمک کنـد، و آنگاه که از این موضوع از وی جویـا شدنـد، فرمود: بیم دارم از این که به نـام رسول الله (ص) بیش از آنچه اسـتحقاق دارم مرا رعایت کرده و مورد احترام قرار دهند.

پس چنین افتاد که یک بار به هنگام مسافرت که عده ای با وی همراه بودند، یکی از آنها وی

را شناخت و در حالی که او را نشان می داد گفت: این شخص علی بن الحسین است.

در این هنگام بود که وی را در آغوش گرفته و همگی دست و پای آن حضرت را غرق در بوسه ساختند و گفتند: یابن رسول الله، آیا اراده فرمودی که ما گرفتار آتش دوزخ گردیم؟ چنانچه از دست و زبان ما نسبت به شما جسارتی می رفت آیا این امر باعث هلاکت ما نمی گردید؟ و آنگاه که در این مورد از وی پرسیدند، فرمود: یک بار که من با جماعتی که مرا می شناختند سفر کرده؛ آنان به خاطر خوشنودی رسول الله (ص) بیش از استحقاق با من به عطوفت و مهربانی رفتار کردند، و این بار نیز چنین پنداشتم که شما نیز ممکن است همانگونه رفتار کنید. پس دوست داشتم که امر خود را پوشیده دارم.

روایت ابن شهرآشوب در مناقب از روایت صدوق در عیون در این مورد صحیح تر به نظر می رسد.

در مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۹۸ و احتجاج طبرسی آمده است که: روزی علی بن الحسین (ع) عازم حج بود. در راه مکه عباد بصری وی را ملاقات کرده و گفت: یا علی بن الحسین چگونه است که شما جهاد و مشکلات آن را رها کرده و حج که امری آسان است اختیار کرده ای؟ خدای عزوجل می فرماید: ان الله

[صفحه ۶۵]

اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون، [۶۴] تا آنجا که می فرماید، و بشر المؤمنین)

علی بن الحسین (ع) در پاسخ وی گفت: اذا رأینا هؤلاء الذین هذه صفتهم فالجهاد افضل من الحج (چنانچه کسانی با این صفات وجود

داشته و در چنین موقعیت باشند بدون شک جهاد به مراتب از حج بهتر است.)

عبدالملک بن مروان تا آنگاه که به حکومت نرسیده بود به ظاهر چنان وانمود می کرد که هر وقت بر مسند فرمانروایی بنشیند به عدل و داد با مردم رفتار خواهد کرد و این طور نشان می داد که منظورش از حکومت انجام تمایلات دوستان و خیرخواهی یاران می باشد. روزی که در سایه ی کعبه نشسته بود شخصی به نام عماره الفقیه نزدش آمد، عبدالملک گفت: عماره چنانچه تا چند روز دیگر زنده باشی خواهی دید که مردم چگونه به طرف من [۶۵] رو می آورند و در برابر شخصیت و نفوذم تعظیم خواهند کرد! اما به زودی معلوم شد آنچه را که گفته ادعایی بیش نبوده است. همین که آرزوی دیرینه اش تحقق یافت و به حکومت رسید، اعمال و رفتارش به صورت دیگری درآمده، زندگی را بر مردم تنگ گرفت، و با خشم و تندی با ایشان رفتار می کرد.

لشکر خویش را به منظور جنگ و تسلیم کردن اهالی به حجاز فرستاد. کسی که بیش از همه در میان سپاه او جلب توجه می کرد یحیی غسانی بود که به امر عبدالملک به حجاز رفت که با ایشان به جنگ پرداخته و مردم را تسلیم کند. اعمال عبدالملک بقدری شدید و دور از رحم و شفقت انجام می گرفت که یحیی نیز به شگفت آمد [۶۶] و مبهوت و متحیر شد.

در سال ۵۷ هجری عبدالملک به عزم سفر حج به مکه ی معظمه رهسپار گردید. پیش از آن که مدینه را ترک گوید، به مسجد رسول خدا (ص) رفت. بر منبر قرار گرفت و با خشم و تندی

عجیبی با مردم به سخن پرداخت و آتش فتنه و آشوب را

[صفحه ۶۶]

در میان ایشان برافروخت و ایشان را به کینه و حسد و دشمنی تحریص کرد. سپس از شهر خارج شد و به طرف کعبه روانه گردید. هنگام طواف امام زین العابدین (ع) را دید که به طواف اشتغال دارد. ایستاد و وی را با صدای بلند بخواند. لیکن از طرف امام (ع) جوابی نشنید زیرا امام در آن هنگام جز خداوند به هیچ کس توجه نمی کرد و با خضوع و خشوع خاصی در پیشگاه پروردگار بزرگ به طواف و گفتن لبیک پرداخته بود. بی اعتنایی زین العابدین (ع) عبدالملک را به خشم آورد و برایش گران تمام شد. او تصور کرد پس از پایان طواف زین العابدین (ع) نزدش خواهد آمد؛ اما برخلاف تصور او بعد از اتمام طواف نیز امام (ع) به او توجهی نکرد. پس به اطرافیان خود گفت علی را نزد من آورید. همین که امام (ع) به وی نزدیک شد عبدالملک گفت: من قاتل پدر شما نبوده ام، سبب چیست که از آمدن به نزد من خودداری کردید؟ زین العابدین (ع) او را مخاطب ساخته گفت: ای عبدالملک بدان که قاتل پدر بزرگوار من از طرفی زندگی خود را به سبب این جنایت بزرگ تاریک کرد و به بدبختی و مذلت گرفتار شد؛ از طرفی دیگر پدرم نیز او را از خیر و رستگاری آخرت محروم ساخت؛ حال چنانچه تو هم بخواهی به همین وضع دچار گردی و مانند او به خشم و غضب الهی گرفتار شوی هر چه می خواهی به انجام رسان.

عبدالملک با لحن خاصی گفت: خیر!! چنین نخواهم کرد. شما نزد من بیایید

و اگر حاجتی دارید بفرمایید تا انجام دهم. آنگاه زین العابدین (ع) گفت: ما اکنون در خانه ی خدا هستیم لذا از کسی جز او نباید حاجتی خواست.

عبدالملک از سخن امام (ع) برآشفت و خشمناک گردید و سخن خود را تکرار کرد. امام علی بن الحسین (ع) به سخن او وقعی نگذاشت و در حالی که پرده های کعبه را به دست گرفته بود با خدای خود به راز و نیاز پرداخته چنین می گفت:

پروردگارا! پادشاهان در کاخ های خود را بر روی مردم بسته و برای حفاظت آن پاسبانان گمارده اند، اما درهای رحمت تو به روی همه کس باز است و هرگز حاجتمندی را محروم نخواهی کرد. خداوندا! من به درگاه تو روی آورده ام به این امید که توجهی [۶۷] فرمایی و درهای رحمت و کرامتت را به رویم بگشایی.

عبدالملک، ابان بن عثمان بن عفان را که مردی بذله گو و شوخ طبع بود از فرمانداری

[صفحه ۶۷]

شهر مدینه معزول کرد و هشام بن اسماعیل مخزومی را به جای [۶۸] او منصوب کرد. هشام که مردی جسور و خشن و بد زبان بود چون بر مسند حکومت نشست و نفوذی یافت، دست به کارهای زشت و ناپسند زد و با مردم شهر به خشونت و درشتی رفتار کرد و با شدت بی سابقه ای به آزار فقها و زهاد بالاخص امام زین العابدین (ع) و اهل بیتش پرداخت و جسارت را به جایی رساند که آشکارا در مسجد پیغمبر (ص) و در میان مردم به آل محمد (ص) ناسزا و دشنام می داد. علی بن الحسین (ع) هرگز در مقام تلافی برنیامد. حتی موقعی که یکی از اهل بیت بر آن شد که از

اعمال هشام جلوگیری و رفتار خشونت آمیز او را پاسخ گوید، امام (ع) به این امر راضی نشد و وی را از این فکر منصرف کرد.

باید دانست که بی شک اعمال و کردار مخزومی بسیار زشت و زننده بود و خوی شیطانی وی برای مردم قابل تحمل نبود و همه کس را رنج می داد و بیدادگری او ضرب المثل بود. ولی مثل این که عبدالملک هم با او نظر مساعدی نداشت. بدین جهت انتظار می رفت که به زودی دوران عزل [۶۹] او فرا رسیده و مردم از شرش آسوده شوند.

امام زین العابدین (ع) همواره از روزگار و مردم بد سرشت رنج می برد و بار مشقت را تحمل می کرد. تنها موقعی که به نماز و دعا می پرداخت و به خصوص هنگامی که به حج و زیارت خانه ی خدا مشرف می شد از این ناملایمات و مصائب اندکی آسوده خاطر می گردید و چون غرق عبادت و محو عظمت خداوند می شد مردم را فراموش می کرد. آن حضرت همه ساله به حج می رفت، و هرگز انجام این فریضه ی بزرگ را ترک نکرد.

هنگامی که امام سجاد (ع) لباس احرام بر تن می کرد و به شهر مکه وارد می شد بدنش می لرزید و رنگ چهره اش به زردی می گرایید و با ناله و تضرع دستها را به سوی آسمان بلند می کرد و لبیک می گفت و چون به مسجدالحرام داخل می شد در زیر ناودان خانه ی کعبه می ایستاد و نام خدا را بر زبان می آورد و در حالی که می گریست به دعا می پرداخت و آنقدر ندبه و ناله می کرد که همه کس متوجه او شده بی اختیار اشک از چشمانش سرازیر می گردید. روزی طاوس که شخصی

[صفحه ۶۸]

زاهد [۷۰] و

محدث بود علی بن الحسین (ع) را در آن حال مشاهده کرد. همین که دعا و ناله و زاریش تمام شد به خدمت او آمد و در حالی که امام (ع) را مخاطب ساخته بود گفت: یابن رسول الله، عجیب است! با این که سه مزیت و فضیلت است که بر دیگران دارید که شما را از ترس و خوف ایمن می دارد، پس علت این همه اضطراب چیست؟

امام زین العابدین (ع) از طاوس پرسید: این سه مزیت چیست؟

طاوس پاسخ داد: اول این که شما فرزند رسول خدا (ص) هستید. دوم شفاعت جد بزرگوارتان که شافع روز جزاست. سوم امید به رحمت الهی.

امام زین العابدین (ع) گفت: بدان ای طاوس، اینکه می گویی فرزند رسول خدا (ص) هستم مرا ایمن نمی کند؛ زیرا که خداوند تعالی فرموده است: فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم. سوره ی مؤمنون آیه ی ۱۰۱ (در روز جزا حسب و نسب به کار نیاید.) و اما شفاعت جد بزرگوارم نیز بدون رضایت خداوند متعال میسر نخواهد بود؛ که فرموده است: و لا یشفعون الا لمن ارتضی. سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸ (کسانی مورد عفو و شفاعت قرار می گیرند که رضایت و خوشنودی خدا را فراهم کنند.) و اما امید به رحمت الهی را درست می گویی؛ اما نشنیده ای که خداوند فرموده است: «ان رحمه الله قریب من المحسنین» ؟ سوره ی اعراف، آیه ی ۵۶ (تنها نیکو کارانند که از عطایا و کرامت خداوندی برخوردار خواهند شد.)

سپس طاوس از خدمت امام (ع) مرخص شد در حالی که آنچه را که تا آن وقت نمی دانست بیاموخت.

عده ای از اهالی بصره [۷۱] برای انجام مراسم حج به سوی مکه ی معظمه عزیمت کردند. همین

که به کعبه رسیدند دریافتند که در شهر آب کمیاب شده و تشنگی مردم را به ستوه آورده است. زیرا در آن سال به کلی باران نباریده بود و مردم برای تهیه ی آب از خانه ها بیرون آمده به تکاپو افتاده بودند. اضطرابی عجیب در بین مردم مکه به وجود آمده بود، تا آنجا که به اهالی بصره رو آورده و از ایشان استمداد کردند. حجاج بصره در خانه ی خدا اجتماع کرده به طواف پرداختند و نماز گزاردند و از خدا درخواست کردند برایشان باران ببارد تا سیراب گردند و از حالت پریشانی

[صفحه ۶۹]

بیرون آیند. اما دعایشان مستجاب نشد و بارانی نبارید. زندگی بر مردم تنگ شد و سخت در عطش و تشنگی باقی ماندند. آنگاه لب به شکایت گشوده به استغاثه پرداختند. نگران به هر سو نگاه می کردند. در این میان جوانی که چهره ای ملکوتی داشت توجه آنها را جلب کرد. وی که آرام آرام نزدیک می شد، با کسی تکلم نمی کرد. اما بدنش چون خوشه ای که در اثر وزش باد می لرزد مرتعش بود. آثار غم و اندوه نیز در چهره اش نمایان بود. گویی خوف و ترس از خدا سراسر اعضایش را فرا گرفته است. با این حال به طواف مشغول شد. همین که مردم او را مشاهده کردند به شگفت آمدند. مثل اینکه فرشته ی رحمت را یافته اند. چون طوافش پایان یافت به حضورش شتافتند و ازدحام عجیبی برپا شد. همه یک صدا می گفتند: ای جوان، تشنگی، ما را تهدید می کند؛ عطش نزدیک است ما را هلاک کند. فریاد مردم زین العابدین (ع) را متوجه نمود. به محض این که رو به طرف ایشان نمود، پرسید چرا

تشنه اید؟ گفتند شما سیرابمان گردانید، ما نیز دعا می کنیم انشاءالله خداوند اجابت خواهد کرد. حضرت عده ای از مردم بصره را شناخت و آنگاه آنها را به اسم خواند و گفت: مالک، ثابت، ایوب، دور شوید از خانه ی کعبه، چنانچه در میان شما یک نفر خداپرست بود، بی شک دعایش مستجاب می شد. مردم امر او را اطاعت کرده از خانه ی خدا دور شدند. آن حضرت برخاست و دوباره به طواف پرداخت و در حالیکه بدنش می لرزید و رنگ چهره اش از خوف خدا به زردی گراییده بود، مجددا به نماز و سجده و دعا مشغول شد. هنوز از دعا دست نکشیده بود که ابری متراکم آسمان را پوشانید و بارانی شدید باریدن گرفت و در اندک زمانی آب گودالها را پر کرد.

امام زین العابدین (ع) قطره های باران را می نگریست و زیر لب این اشعار را زمزمه می کرد:

من عرف الرب فلم تغنه

معرفه الرب فذاک الشقی

ماساء ذاالطاعه مانااله

فی طاعهالله و ماذا لقی

ما یصنع العبد بغیر التقی

و العز کل العز للمتقی

(هر کس خدا را بشناسد و شناسایی خدا وی را از غیر او بی نیاز نکند بدبخت است. مطیع خداوند را هر چه در راه اطاعت خدا برسد برای او بد نیست. بنده ی خدا

[صفحه ۷۰]

با غیر تقوی چه کار دارد، و عزت کامل برای پرهیزگارانی است که جز تقوی و پرهیزگاری راه دیگر نپویند.)

مردمی که او را می دیدند از اهالی مکه می پرسیدند: این جوان کیست؟

اهالی مکه پاسخ می دادند: عجیب است که شما این جوان را نمی شناسید! این آقا زین العابدین علی بن الحسین (ع) است. [۷۲].

## اخبار مربوط به امام در واقعه ی کربلا

اخبار مربوط به امام سجاد (ع) در بخش زندگانی امام حسین (ع) به تفصیل بیان گردیده و در

اینجا احتیاج به تکرار آنها نخواهد بود. در این بخش تنها به ذکر وقایعی می پردازیم که در سیره ی امام حسین (ع) بدانها اشاره نشده است:

بیشتر مورخین بر این عقیده اند که علی بن الحسین (ع) در واقعه ی کربلا ۲۴ ساله بوده و بعضی معتقدند که ۲۲ سال از سن شریفش می گذشته است.

محمد بن سعد در طبقات می نویسد: علی بن الحسین (ع) در واقعه ی طف همراه پدر خود بود و در آن هنگام از عمر شریفش ۲۳ سال می گذشت. اما بیماری و مرض، سخت بر او هجوم کرده به شدت رنجش می داد.

وی دارای همسر بوده و فرزندی داشت که نامش باقر بود و در واقعه ی کربلا چهار و یا سه سال از سنش می گذشت.

بعضی از دانشمندان که در میان آنها می توان شیخ مفید را نام برد گویند که آن حضرت از برادرش علی که در کربلا به شهادت رسید بزرگتر بوده؛ اما قول اکثر، این است که امام سجاد کوچکتر بوده و از این رو وی را به نام علی اوسط خوانده و برخی نیز او را نسبت به برادرش علی اصغر که از هر دو کوچکتر بوده علی اکبر دانسته اند. و ما این موضوع را در شرح زندگانی علی که در کربلا شهید گردیده به تفصیل شرح داده ایم.

و چون زین العابدین (ع) در آن هنگام بیمار و بستری بود و به شدت رنج می برد در جهاد شرکت نکرد و از این معرکه جان سالم به در برد و نسل رسول الله (ص)

[صفحه ۷۱]

از فاطمه علیهاالسلام در ذریه ی امام حسین (ع) به امام سجاد و اولاد او منحصر گردید. و از ظاهر روایات چنین برمی آید یکی از

فرزنـدان امـام حسـین (ع) که در راه کربلاـ به پـدر خود گفت: «آیـا ما بر حق نیستیم؟» همان برادرش علی بود که در کربلا به شهادت رسید.

و از اخبار دیگر مربوط به آن حضـرت از وقایع کربلا که در شـرح زندگانی امام حسین (ع) بدان اشاره شده سخن او است که می گویـد: همین که شب عـاشورا فرا رسـید پـدرم اصـحاب خـود را فرا خوانـد، و بـا آنـان به مـذاکره پرداخت. من که در آن مجلس حضور داشـتم به شدت از بیماری رنج می بردم و همان شبی است که صـبح شوم آن پدرم به شهادت رسید. همین که اصـحاب به گردش حلقه زدنـد خطـاب به آنـان فرمود: اثنی علی الله احسن الثناء (تا آخر خطبه) و به این ترتیب به آنان فرمود: بهترین نیایش و سـتایش را به درگاه الهی می برم و در همه ی احوال حمـد و ثنای او می گویم... پس از آن لازم می دانم که بگویم من اصـحاب و یارانی باوفاتر و بهتر از اهل بیت خود ندیده ام. خدا به شما پاداش و اجر این همه خوبیهای تان را بدهد. من گمـان می کنم روز ما در مقابل این دشـمنان، فردا پایان می یابـد. من در کار شـما انـدیشه کردم و مصالـح شـما را در نظر آوردم. همه ی شـما آزاد هستیـد تا از همان راهی که آمدیـد بازگردیـد... زیرا که این قوم به دنبال من و در صـدد کشـتن من هستند و اگر بر من دست یافتند از غیر من صرف نظر می کنند...

به هر حال این روایت از طریق امام سجاد (ع) نقل گردیده و به وسیله ی او است که این خاطره ی شوم تعریف شده. و پاسخی

که یاران امام حسین (ع) به آن حضرت داده اند و استقبالی که آنان از بیانات امام خود نموده اند به تفصیل بیان گردیده است.

همین که امام حسین (ع) شربت شهادت نوشید شمر به قصد کشتن امام زین العابدین نیز حمله برد. اما علی بن الحسین (ع) در بستر بیماری به سر می برد و حمید بن مسلم به دفاع پرداخت و حمله ی شمر به آن حضرت را مانع گردید. و همان طور که در بخش زندگانی امام حسین (ع) بدان اشاره شده عمر بن سعد آن حضرت را در حالی که از بیماری و مرض به شدت رنج می برد با اهل بیت به کوفه انتقال داد.

## گریه ی آن حضرت در شهادت پدر بزرگوار خود امام حسین و اهل بیت

ابونعیم در حلیه الاولیاء به سند خود از ابی حمزه ی ثمالی از جعفر بن محمد (ع)

[صفحه ۷۲]

روایت کرده می نویسد:

- آنگاه که از کثرت گریه ی امام زین العابدین (ع) پرسیدند، وی در حالی که سیل اشک از چشمانش سرازیر بود در جواب گفت: «من چگونه اندوهناک نباشم؟ یعقوب به فراغ یکی از پسران خود مبتلا شد و آن قدر گریست که چشمانش از غم و اندوه نابینا شد؛ در حالی که می دانست که فرزندش یوسف زنده است. من چگونه محزون نباشم؟ از یک سو پدرم و از سوی دیگر چهارده نفر از خاندانم در یک نبرد و در برابر دیدگانم به شهادت رسیدند. در چنین حال آیا می توانم غم و اندوه را فراموش کنم؟»

و در مناقب ابن شهرآشوب ج ۳ ص ۳۰۳ از امام صادق (ع) آمده است که: علی بن الحسین (ع) مدت بیست سال بر پدر بزرگوارش می گریست، و همین که برایش سفره ی غذا آورده و چشمش به آب و نان می افتاد

بی اختیار اشک از چشمانش مانند سیل سرازیر می گردید. تا آنجا که روزی یکی از غلامان رو کرد به آن حضرت و گفت: جعلت فداک یا ابن رسول الله انی اخاف ان تکون من الهالکین! (یابن رسول الله جانم فدای شما باد، من می ترسم از شدت اندوه هلاک شوی!)

امام در جوابش فرمود: انما اشکو بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله مالا ـ تعلمون، انی لم اذکر مصرع بنی فاطمه الا ـ خنقتنی العبره. (من اندوه خود را به درگاه خدا می برم و آنچه من می دانم شما نمی دانید.) سپس اضافه کرده، می گوید:

– دست خودم نیست. من هر وقت قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد می آورم نمی توانم خودداری کنم. شیخ صدوق در خصال می نویسد: امام سجاد (ع) به مدت بیست سال بر پدرش حسین بن علی (ع) گریست، و کمتر اتفاق می افتاد که غذایی برای وی حاضر کنند و اشک از چشمانش جاری نگردد تا روزی که غلامش به وی گفت:

– یا ابن رسول الله، اما آن لحزنک ان ینقضی؟ (یا ابن رسول الله، آیا لحظه ای می رسد که شما محزون و اندوهناک نباشید؟)

ابن قولویه در کامل الزیاره به سند خود روایت کرده است که: یکی از غلامان علی بن الحسین (ع) تعریف کرده و گوید: یک روز آقا و مولای خود علی (ع) را دیدم که سر به صحرا گذاشته. من نیز به دنبال وی به راه افتادم. او همچنان

[صفحه ۷۳]

می رفت و من نیز او را تعقیب می کردم. تا آن که مسافت زیادی را طی کرد. پس در گوشه ی سایبانی توقف فرمود و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود به نماز ایستاد و سر به

سجده گذاشت. من با حالی آشفته به وی گفتم:

یا علی بن الحسین، ما آن لحزنک ان ینقضی؟ (هنوز وقت آن نرسیده که گریان نباشید، و از غم و اندوه شما کاسته شود؟) آن حضرت سر از سجده برداشته، از پشت موج اشک نگاهی بر من افکند و گفت:

«وای بر تو! یعقوب با این که غم و انـدوه وی به مراتب کمتر از گرفتاری و غم و اندوه من بود، گفت: «یا اسـفا علی یوسف» و نزد پروردگار خود لب به شکوه و شکایت گشود، در حالی که تنها به فراغ یکی از پسرهایش مبتلا گردیده بود. من که خود ناظر بودم پدرم و عده ای از خاندانم در کنارم آغشته به خون گردیدند، چگونه محزون و غمناک نباشم؟»

## مختار سر ابن زیاد را نزد امام زین العابدین می فرستد

هنگامی که ابراهیم بن اشتر، در نزدیکی رودخانه ی «خازر» با عبیدالله بن زیاد به نبرد پرداخت و وی را به قتل رسانید، سر او و عده ای از رجالی را که با وی بودند به نزد مختار فرستاد. مختار نیز بی درنگ سر ابن زیاد را برای محمد بن حنفیه و علی بن الحسین روانه ساخت. فرستاده ی مختار در حالی که سر عبیدالله بن زیاد را بالای نیزه به دست داشت به حضور زین العابدین (ع) رسید و سر را جلو او گذاشت. امام در حالی که به خوردن غذا مشغول بود، به سخن پرداخت و گفت:

- یاد دارم هنگامی را که به مجلس ابن زیاد وارد شـدم. او به خوردن غـذا مشـغول بود، در حالی که سـر پدرم حسـین بن علی (ع) را در جلویش گذاشته بودند. پس من دست به دعا برداشتم و گفتم: اللهم لا تمتنی حتی ترینی

رأس ابن زیاد و انا اتغدی فالحمدلله الذی اجاب دعوتی (بار خدایا مرا از دنیا مبر تا این که سر ابن زیاد را به هنگام صرف غذا در جلو خود ببینم، شکر و سپاس به درگاه خداوندی که دعایم را استجابت فرمود.)

سپس در حالی که آن حضرت از آن رو می گرداند، گفت: دور کنید آن را.

و به روایت ابن نما علی بن الحسین علیهماالسلام در این موقع سر به سجده ی

[صفحه ۷۴]

شکر نهاد و گفت:

- الحمدلله الذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزی الله المختار خیرا (شکر و سپاس به درگاه خداوندی که مرا به درک خونخواهی دشمنم نایل ساخت. خداوند مختار را جزای خیر دهاد.)

چنان که ابن قولویه در کامل الزیاره می نویسد: علی بن الحسین (ع) به بنی عقیل در میان بنی هاشم التفات برجسته ای داشت. وقتی از این امر از وی جویا شده و گفتند: «چگونه است که شما در میان بنی اعمام خود به بنی عقیل بیش از آل جعفر توجه دارید؟» در پاسخ آن ها فرمود: «من بنی عقیل را از دیگران بیشتر دوست می دارم زیرا جانبازی آنها را با پدرم ابی عبدالله الحسین (ع) از یاد نبرده ام. این خانواده در واقعه ی طف بیش از دیگران کوشیدند و به شهادت رسیدند.»

## اخبار مربوط به آن حضرت در واقعه ی حره

واقعه ی حره [۷۳] که آغاز آن به روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی حجه سال شصت و سوم هجری بود، در منطقه ای اتفاق افتاد منسوب به واقم که نام شخصی بود و به حره ی واقم معروف گردید. جریان به این قرار بود که گروهی از رجال مدینه جهت ملاقات یزید به شام اعزام گردیدند. اما همین که مشاهده کردند که اعمال

یزید جز اهانت به دین و آیین اسلام نیست و جز اعمال زور، ستمگری و خشونت منظور دیگری ندارد بر این امر اتفاق کردند که با وی به مبارزه برخاسته و از حکومت بر کنارش سازند. و نیز از مدت ها قبل اخباری به مدینه می رسید که اغلب حاکی از سرگرم شدن یزید بن معاویه به عیش و نوش بود و این خود باعث تنفر و انزجار اهالی مدینه گردیده بود. پس مردم با آنان همداستان شده، همگی اعمال یزید را تقبیح کردند و اکثرا بر یزید شوریدند. از اطراف سیل اعتراض و حمله آغاز شد. وی را از خلافت و امارت خلع و عامل او عثمان بن محمد بن ابی سفیان را طرد کردند و هر کس که از بنی امیه با او بود در خانه ی مروان زندانی ساختند و سرانجام از مدینه اخراجشان کردند.

طبری می نویسد: در این فاجعه یزید مسلم بن عقبه را که مردی خونخوار و

[صفحه ۷۵]

جسور و بی باک بود در رأس سپاهی بالغ بر دوازده هزار نفر برای این جنگ انتخاب کرد و بنا به فرمان وی چنانچه او به هلاکت می رسید حصین بن نمیر سکونی به جای وی فرماندهی سپاه را بر عهده می گرفت. به این ترتیب مسلم بن عقبه برای نبرد با مردم مدینه حرکت کرد.

هر چند یزید به هنگام گفتگو با مسلم توصیه کرده بود که به امام سجاد صدمه و آزاری نرساند و گفته بود که او در اینگونه امور دخالت نخواهد کرد؛

اما علی بن الحسین (ع) خود در این بلوا که برخلاف رضایتش صورت می گرفت به عنوان کناره گیری و بی طرفی از چندی پیش مدینه را ترک

کرده بود.

باری، همین که اهالی مدینه بر بنی امیه شوریدند و ایشان را به طرف شام روانه ساختند، علی بن الحسین (ع) مروان بن حکم و همسرش عایشه دختر عثمان بن عفان را که به وی متوسل شده بودند در خانه اش پناه داد. باید دانست که هیچ کس در بزرگی و فضیلت به پایه ی امام زین العابدین (ع) نمی رسید. مروان بن حکم ابتدا از بیم جان خود به عبدالله بن عمر روی آورده بود و از وی خواسته بود که خانواده اش را پناه دهد؛ اما فرزند عمر از این امر شانه خالی کرده بود. پس مروان خانواده اش را به علی بن الحسین (ع) سپرد و حضرت سجاد (ع) آنان را همراه با خانواده ی خود از مدینه خارج ساخت و در محلی به نام ینبع جای داد.

چنان که قبلا نیز اشاره شد، علی بن الحسین (ع) که از این ماجرا ناراضی بود و می خواست از هیاهوی جنگ بر کنار باشد، در دهکده ای نزدیک مدینه اقامت کرده بود.

عایشه دختر عثمان و همسر مروان نیز که به طایف رفته بود، جهت ملاقات با علی بن الحسین (ع) به دهکده ی مزبور مراجعه کرد. آن حضرت جهت محافظت وی فرزند خود عبدالله را همراهش به طایف فرستاد که تا پایان این ماجرا همچنان با او بود. مروان نیز از بزرگواری و احسان امام در این مورد تشکر نمود. و این بالاترین درجه ی فضیلت و بزرگواری و از مکارم اخلاق امام بود که در برابر آن همه آزاری که مروان نسبت به آن حضرت روا داشته بود اینک رفتار سوء وی را با نیکی و احسان جبران می کرد و این بزرگواری و

عفو و گذشت از خاندان رسالت که خود منبع فضیلت و اخلاق بوده اند سرچشمه گرفته است و هرگز جای شگفتی و تعجب

[صفحه ۷۶]

نیست چنان که گویند:

ملکنا فکان العفو منا سجیه

فلما ملکتم سال بالدم أبطح

و حسبکم هذا التفاوت بیننا

و کل اناء بالذی فیه ینضح

اما برخلاف گفته ی طبری که در ذیل بعضی از روایات خود اشاره کرده، سپاسگزاری مروان از علی بن الحسین مبتنی بر روابط دوستانه ی قدیمی نبوده است؛ زیرا دشمنی و عداوتی که مروان نسبت به علی بن الحسین و اهل بیت طاهرین علیهم السلام روا می داشت، احتیاج به توضیح ندارد و همه کس بدان آگاه است.

آیا می توان تعیین کرد که این دوستی که به ادعای طبری از قدیم بین آن دو بر قرار بوده از چه زمان آغاز گردیده؟ آیا از آن روز بوده است که مروان در جنگ جمل با جد آن حضرت علی بن ابی طالب (ع) به مبارزه و کارزار پرداخت!؟ و یا آن روز که همراه با معاویه در جنگ صفین با وی جنگید؟ و یا از آن موقع بوده است که مروان درباره ی امام حسین (ع) به ولید گفت: «حسین بن علی هرگز بیعت نخواهد کرد، همین که با وی مواجه شدی بیدرنگ او را به قتل برسان» ! و در جای دیگر نیز به وی گفت: «چنانچه حتی برای یک ساعت هم در این امر تأخیر نموده و امام حسین را به حال خود گذاری و از وی بیعت نگیری هرگز به پیروزی بر او دست نخواهی یافت؛ پس بهتر این است که هر چه زودتر او را به زندان افکنی و در اولین فرصت از وی بیعت بگیری

و در غیر این صورت در کشتن وی تسریع نمایی.»

و یا سخن امام حسین (ع) که خطاب به وی گفت:

- ویلی علیك یابن الزرقاء انت تأمر بضرب عنقی کذبت و الله و لؤمت (وای بر تو، ای پسر زرقاء، مرا به قتل تهدید می کنی! به خدا سوگند رفتار تو جز دروغ و تزویر نیست و بدون تردید سرانجام به پشیمانی و بدبختی شدیدی گرفتار خواهی شد) و گفته ی مروان به هنگامی که سر امام حسین (ع) را نزد وی آوردند چنان که گویی شهادت نور دیده ی پیامبر اسلام (ص) قلب وی را شاد کرده می گفت:

یا حبذا بردک فی الیدین

و لونک الاحمر فی الخدین

کانما حف بوردتین

شفیت نفسی من دم الحسین

و سپس دوران عثمان را به خاطر آورده، گویی به انتقام خون او دست یافته، چنین می گفت:

[صفحه ۷۷]

«والله لکأنی انظر الی ایام عثمان»

آیا با توجه به مطالبی که فوقا اشاره شد باز هم می توان قبول کرد که بین مروان و علی بن الحسین (ع) رشته ی دوستی برقرار بوده؟ و آیا می توان مطالب فوق را علل و اسباب دوستی آنها دانست؟ و آیا باز هم می توان قبول کرد که مروان نسبت به علی بن الحسین (ع) دشمنی و عداوت نورزیده است؟ در جواب باید گفت: حاشا و کلا، هرگز چنین نبوده و توجه به مطالب فوق این حقیقت را آشکار می سازد که وجود اهل بیت علیهم السلام بر پایه ی فضایل و مکارم اخلاق پی ریزی گردیده و هر یک از آنها خورشید تابناکی بودند که همه کس و حتی دشمنان آنها نیز از انوار درخشان آن بهره مند می گردیدند، و شخصیت و فضیلت، چنان در وجود آنان جای داشت که هر

کس به آزارشان می پرداخت با نیکی و احسان با وی رفتار می کردند. به این ترتیب که جوانمردی و عدل و انصاف و عفو و گذشت و بزرگواری در برابر دشمن از صفاتی بود که خداوند به ایشان اختصاص داده و به این صفات آنان را زینت بخشیده است، تا آنجا که در شخصیت و فضیلت و احسان و نیکی هیچکس به پایه ی آنها نمی رسید و هیچکس را یارای برابری با آنان نبوده است.

امام زین العابدین (ع) همان کسی است که فرمود: لو ان قاتل الحسین (ع) استودعنی السیف الذی قتل به الحسین لرددته الیه. (چنانکه قاتل امام حسین (ع) همان شمشیری را که با آن پدرم حسین بن علی (ع) را به قتل رسانده نزد من سپارد، بر خود لازم می دانم که این امانت را به وی باز گردانم.)

چنان که قبلا- نیز اشاره شد سرانجام سپاه مسلم بن عقبه بر مدینه پیروز شد و چون قهرا این شهر را به تصرف درآورد به سپاهیان دستور داد تا سه روز به دلخواه خود بدون رحم و شفقت در مدینه به قتل و غارت بپردازند. آنگاه مسرف [۷۴] به تصور اینکه همه بنده و غلام یزید بن معاویه هستند از مردم خواست که با او بیعت کنند و گفت یزید هر طور بخواهد با جان و مال و اهل و خانواده ی آنها فرمان خواهد کرد. در این اثنا مروان به حضور علی بن الحسین (ع) شتافت، آن حضرت نیز با مروان و پسرش عبدالملک که برای درخواست امان از مسرف با وی همراه شده بودند، نزد مسرف آمد. آنها ملتمسانه از مسلم خواستند که به زین العابدین (ع) آزاری

نرساند،

[صفحه ۷۸]

همین که نزد مسرف رسیدند، زین العابدین (ع) را مخاطب ساخته و گفت: «به خدا سوگند اگر به خاطر این دو نفر بود هرگز از شما دست بر نمی داشتم، اما یزید سفارش کرده که شما را آزاری نرسانم» و سپس او را در کنار خود جای داد.

در روایت دیگری است که وقتی علی بن الحسین (ع) را نزد مسرف آوردند پرسید این شخص کیست؟ گفتند او علی بن الحسین است.

آنگاه مسلم بن عقبه با تجلیل و احترام بر وی سلام کرد و آن حضرت را در کنار تخت خود جای داد. پس رو کرد به آن حضرت و گفت: یزید قبلا درباره ی شما سفارش بسیار کرده، اما رفتار عده ای مرا به خود مشغول ساخت و مانع گردید که من بتوانم به دیدار شما نایل شوم.

در این جا مسلم اضافه کرده و گفت: گویا خانواده ی شما نیز از این واقعه بیمناک گردیده اند؟ علی بن الحسین (ع) فرمود: آری، و من از آنچه بر مدینه گذشته است بی نهایت افسوس دارم و این اقدام را هرگز نپسندیده ام.

همین که امام (ع) خواست به خانه ی خود برگردد مسلم شخصا رکاب او را گرفت و احترامات را تجدید کرد.

و همان طور که در بخش کرم و سخاوت علی بن الحسین (ع) اشاره شد، آن حضرت در واقعه ی حره تا آنگاه که سپاه مسلم بن عقبه متفرق شدند چهار صد زن همراه با شوهران آنها را در کنف حمایت خود نگهداری کرد.

و در روایت دیگری آمده است که: تعداد چهار صد زن همراه با فرزندانشان را در پناه خود جای داد.

### آنچه در علوم مختلفه از آن حضرت روایت شده است

ابونعیم در حلیه الاولیاء به سند خود از علی بن

الحسین (ع) آورده است: هر کس بی مورد بخندد از علم و ادب و وقار وی کاسته گردد. من ضحک ضحکه مج مجه من العلم

## در امر به معروف و نهی از منکر

در حلیه الاولیاء [۷۵] به سند خود از علی بن الحسین (ع) روایت است که فرمود:

[صفحه ۷۹]

- التارک للامر بالمعروف و النهی عن المنکر کنابذ کتاب الله وراء ظهره الا ان یتقی تقاه، قیل و ما تقاته؟ قال: یخاف جبارا عنیدا ان یفرط علیه او ان یطغی. (کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند مانند کسی است که قرآن را پشت سر گذاشته و بدان عمل نکند. فرمود: این طایفه به خوف و ترس و ظلم و ستم و عناد و طغیان گرفتار خواهند شد.

شبیه به این روایت را محمد بن سعد نیز در طبقات به سند خود از علی بن الحسین (ع) نقل کرده است.

## در کتمان علم

در حلیه الاولیاء آمده است: قال علی بن الحسین من کتم علما احدا او اخذ علیه اجرا رفدا، فلا ینفعه ابدا. (کسی که علم خود را از دیگران مخفی بدارد و یا در برابر آن اجر و مزد بخواهد هرگز برای او مفید فایده ای نخواهد بود.)

## درباره ی صبر

ابونعیم در حلیه الاولیاء [۷۶] به سند خود از ابی حمزه ی ثمالی از علی بن الحسین، علیهماالسلام آورده است که فرمود: همین که قیامت برپا شود، منادی اعلام می کند اهل فضل بپا خیزند. پس عده ای از مردم برخاسته و آنان را به طرف بهشت فرا می خوانند. آنان نیز بی درنگ به سوی بهشت به راه می افتند. در این اثنا گروهی از ملائکه آنان را ملاقات کرده گویند به کجا می روید؟ گویند به طرف بهشت. از آنها می پرسند آیا قبل از حساب به بهشت می روید؟ گویند: بلی. باز می پرسند شما مگر چه کسانی هستید؟ گویند اهل فضل هستیم. باز به آنها گویند فضل شما در چیست؟ در پاسخ گویند: در هر مسأله ای که ما جاهل بودیم بردباری می نمودیم و هر وقت با ظلم و ستم مواجه می شدیم به صبر و شکیبایی رفتار می کردیم، و چنانچه کسی رفتار سوئی بر ما می نمود وی را مورد عفو و بخشش قرار می دادیم. آنگاه فرشتگان گویند: داخل بهشت گردید، چه خوب است پاداش نیکوکاران:

سپس به اهل صبر خطاب می شود که به پا خیزند. و نیز به آنان گفته می شود،

[صفحه ۸۰]

به طرف بهشت بروید. گروهی ملائکه آنان را ملاقات کرده، همچنان از این امر جویا می شوند. آنها نیز در پاسخ خود را اهل صبر معرفی می نمایند. باز از آنان می پرسند: صبر شما در چه بوده است؟

گوینـد بر اطاعت خداوند صبر کرده، از معصیت خدای عزوجل دوری جسته ایم. پس به آنان گویند داخل بهشت گردید که بهشت نعیم اجر نیکوکاران است.

آنگاه منادی اعلام می کند که همسایگان خدا برخیزند. پس عده ی معدودی برخاسته، به همان ترتیب گروهی از فرشتگان با آنـان ملاقـات کرده به گفتگو می پردازنـد و به آنهـا گوینـد: شـما چگونه در ردیف همسایگـان خـدا قرار گرفتیـد؟ در پاسخ گوینـد: به خاطر رضای خـدا به مساجد رفته به عبادت خدا می پرداختیم، و در راه خوشـنودی خدای عزوجل همنشـین بندگان خالص بودیم و برای رضای خدا بذل و بخشـش می نمودیم. به آنان نیز گویند وارد بهشت شوید، چه خوب پاداشی است اجر عاملین.

ابونعیم در حلیه الاولیاء به سـند خود از عتبی و او نیز از پدر خود آورده است که: علی بن الحسین (ع) که افضل بنی هاشم بود به فرزند خود فرمود: ای فرزند، در برابر مشـکلات و مصایب شـکیبا باش و متعرض حقوق دیگران مشو، و برادرت را به کاری که زیانش برای او بیشتر از نفع تو است وادار مکن.

و نیز به سـند خود از ابی حمزه ی ثمـالی و او از علی بن الحسـین (ع) آورده است که فرمود: آنگـاه که قیامت برپا شود منادی اعلام می کنـد: کجـا هسـتند اهـل صبر؟ پس عـده ای برخیزنـد. به آنها گفته می شود: صبر شـما در چه بوده است؟ در پاسخ گوینـد: صبر ما در اطاعت از خـدا و دوری از معصـیت خدای عزوجل بوده است. پس به آنها گویند: راست گفتید. به بهشـت داخل شوید.

## در عبادت

در حلیه الاولیاء آمده است که: علی بن الحسین (ع) می فرمود مردم به طرق مختلف به عبادت و

پرستش خداوند می پردازند. عده ای از روی ترس و بیم، که این عبادت مخصوص بندگان و غلامان است که به واسطه ی ترس از مولای خود انجام می دهند؛ و عبادت گروهی دیگر مبتنی بر حرص و طمع است که این، عبادت

[صفحه ۸۱]

بازرگانان است. و دسته ای نیز با خلوص نیت و شکر و سپاس پرستش خداوند را به جا می آورند، که این نوع عبادت و پرستش مخصوص مردان بزرگ و آزاده است.

## درباره ی قناعت

ابونعیم در حلیه به سند خود از ابی حمزه ی ثمالی می نویسد: شنیدم که علی بن الحسین (ع) می گفت: من قنع بما قسم الله له فهو من اغنی الناس (هر کس به آنچه که خداوند روزی فرموده قانع و راضی باشد، خود از غنی ترین مردم است.)

## درباره ی صدقه

ابونعیم در حلیه به سند خود روایت کرده است که علی بن الحسین (ع) در موقع دادن صدقه به فقیر، ابتدا آن را می بوسید، و سپس اهدا می کرد.

محمد بن سعد در کتاب طبقات آورده است که علی بن الحسین (ع) که در احسان و یاری فقرا و مساکین و دادن صدقه شهرت بسزایی داشت، چنان بود که غذا و نان برداشته و به خانه ی فقرا و مستمندان می رفت و جلو خانه ی ایشان می ایستاد و به دست خود به آنان اعطا کرده و می فرمود: ان الصدقه تقع فی یدالله قبل ان تقع فی ید السائل. (قبل از آنکه صدقه به دست سائل برسد در دست خداوند قرار می گیرد.)

## علما و دانشمندانی که از علی بن الحسین نقل روایت کرده اند

شیخ طوسی در کتاب رجال خود نام کلیه ی کسانی را که از علی بن الحسین علیه السلام به نقل روایت پرداخته اند جمع آوری کرده و در این کتاب نیز در فصل مخصوص به خود، آنها را ملاحظه خواهید کرد.

در مناقب ابن شهرآشوب [۷۷] چنین آمده است: در میان دانشمندانی که از آن حضرت روایت کرده اند می توان طبری و ابن البیع و احمد و ابن بطه و ابوداود و صاحب کتاب حلیه، اغانی، قوت القلوب، شرف المصطفی، اسباب نزول القرآن، فایق، ترغیب و ترهیب را نام برد که از زهری و سفیان بن عینیه و نافع و اوزاعی و مقاتل و واقدی و محمد بن اسحاق و غیر اینها نقل روایت کرده و روایات آنها اغلب با

[صفحه ۸۲]

واسطه از آن حضرت بوده است.

ابن شهرآشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۱۱ می نویسد: دربان آن حضـرت یحیی ابن ام الطویل المطعمی بوده، و رجالی که با امام زین العابدین (ع) معاصر بوده اند، از میان

صحابه جابر بن عبدالله انصاری، عامر بن واثله کنانی، سعید بن مسیب بن حزن و سعید بن جهان کنانی را می توان نام برد، و از میان تابعین نیز که با آن حضرت همزمان بوده اند نامشان به این شرح است:

ابومحمد سعید بن جبیر، محمد بن جبیر بن معطم، ابوخالد کابلی، قاسم بن عوف، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم و حسن که این دو از فرزندان محمد بن حنفیه بوده اند، حبیب بن ابی ثابت، ابویحیی اسدی، ابوحازم اعرج و سلمه بن دینار المدنی الاقرص القاص.

و اما بعضی از اصحاب آن حضرت که بیش از دیگران شهرت داشته اند عبارت بودند از ابوحمزه ی ثمالی که تا ایام موسی بن جعفر (ع) در قید حیات بود، فرات بن احنف که تا زمان امام صادق (ع) باقی بود، جابر بن محمد بن ابی بکر، ایوب بن حسن، علی بن رافع، ابومحمد القرشی السدی الکوفی، ضحاک بن مزاحم خراسانی که اصل وی از کوفه بوده، طاوس بن کیسان، ابوعبدالرحمن، حمید بن موسی کوفی، ابان بن تغلب بن رباح، ابوالفضل سدیر بن حکیم بن صهیب الصیرفی، قیس بن رمانه، عبدالله برقی و فرزدق شاعر.

و از میان موالی و غلامان آن حضرت شعیب را نام برده است.

و چنان که شیخ مفید در اختصاص می نویسد: اصحاب علی بن الحسین (ع) عبارت بودند از ابوخالد کابلی کنکر که برخی نام وی را وردان یاد کرده اند، یحیی بن ام الطویل، سعید بن مسیب مخزومی و حکیم بن جبیر.

## کتب و آثار آن حضرت

### صحیفه الکامله

کتاب شریف صحیفه ی کامله ی سجادیه که دریایی از لطایف روحی و حقایق الهی در آن نهفته شده و ابواب آن را که به صورت دعا آمده شصت و یک

باب ذکر کرده اند، و درس بزرگی از مکارم و فضایل اخلاقی و انواع خیر و نیکی و طرق مختلف عبادت است و مشحون از حقایقی است که به ما می آموزد تا

[صفحه ۸۳]

چگونه درهای سعادت را به روی خویش بگشاییم و در شداید و مهمات و مشکلات چگونه به درگاه باریتعالی پناه ببریم و حوائج خود را از او بخواهیم. زیرا که این کتاب درباره ی موضوع مهم دعاست، و انسان را به این حقیقت واقف می سازد که از این آیه که خدای تعالی فرمود: (مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم)، چگونه بهره برگیرد. و دعاهای آن را به این ترتیب نام می برند:

در ستایش و حمد و ثنای خدای عزوجل، در مقام فروتنی و تذلل به پیشگاه الهی و پناه جستن به درگاه او، دعا در تضرع و زاری، در اصرار بر طلب رحمت، در عذر خواهی، در اظهار ترس از خدا، درود بر محمد و آل او (ص)، درود بر حاملان عرش، طلب رحمت بر آنان که به پیامبران الهی ایمان آورده اند و بر صحابه و تابعین، دعا درباره ی پدر و مادر، دعا برای اولاد، دعا درباره ی همسایگان و دوستان، درباره ی نگهبانان مرزها، دعای آن حضرت درباره ی خود و خاصان خود، در دفع شر شیطان، دعای آن حضرت در پناه جستن به خدا، در طلب حوائج، در طلب عفو از گناهان و رحمت، در طلب پوشیدن عیب ها و محفوظ ماندن از آنها، دعا در طلب آمرزش، در طلب توبه، در طلب فرجام نیک، دعا به خاطر عافیت، در طلب روزی و یاری از خدا بر ادای دین، دعا در مکارم اخلاق، دعای آن حضرت در

طلب خیر و رفع غم ها و شدایـد، در دفع مکر دشـمنان و دفع بلیات، دعای آن حضـرت هنگام صـبح و شام، در هنگام بیماری، دعـا به وقت شـنیدن بانـگ رعـد، دعـای آن حضـرت هنگام یاد کردن از مرگ و به هنگام ختم قرآن و نگاه کردن به ماه نو و هنگـام فرا رسـیدن مـاه مبارک رمضان، در وداع ماه رمضان، در عیـدین (فطر و اضـحی) و جمعه، در روز عرفه، و دعا در تمام ایام هفته و غیر اینها، و این گوشه ای از حقایق و لطایفی است که به صورت دعا در صحیفه ی سجادیه آورده شده است.

دعاهـای صـحیفه علاوه بر حسن بلاغت و کمـال فصـاحت بر عـالیترین مضامین و عبارات و علوم الهی مشـتمل است. زیبایی، شکوه و قـدرت روحی ای که در تعبیرات روح پرور آن به کار رفته؛ و طرق مختلفی که در اوقات گوناگون در مقام فروتنی و توسل در پیشگاه الهی و درود و ثنا بر خداوند انتخاب شده، و اسلوب آن در طلب عفو و کرم خداوندی، خود بالاترین شاهد و دلیل است بر اینکه صدور آن از مقام امام معصوم قطعی است و احدی دست رد و انکار بر آن ننهاده، نام آن شهره ی آفاق

[صفحه ۸۴]

است و فروغش بر اکناف جهان گسترده؛ تا آنجا که هرگز شک و تردیـد در آن راه ندارد. و گوهری است از معدن علوم امام سجاد، و ثمره ای است که بر درخت معارف آن حضرت پرورده شده است.

از طرفی رجال مشـهوری که به ذکر اسانیـد آن پرداخته و کثرت اسانیـد آن که همه ی آن ها به امام سـجاد صـلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه

الطاهرین متصل می گردد خود دلیل گویایی است که از مبدع و موجد آن ریشه گرفته است.

بزرگان مصنفین این فن و روات ثقه به اسانید متعدد خود که همگی به امام زین العابدین (ع) می پیوندد از آن کتاب روایت کرده اند. به طوری که هیچ یک از کتب ادعیه معتبره از آن خالی نیست.

علاوه بر نسخه ای که نزد امام باقر (ع) موجود بوده نسخه ای نیز نزد زید شهید بوده است و همانطور که در ابتدای آن ذکر گردیده پس از وی به اولاد او و سپس به اولاد عبدالله بن حسن مثنی منتقل شده است.

کتاب صحیفه ی سجادیه پس از قرآن کریم دومین کتابی است که در صدر اسلام پدید آمده و مانند نسیم صبا در اطراف و اکناف عالم منتشر شده و از این رو مردم به طور بی سابقه ای آن را مورد اهتمام و توجه قرار داده اند و چون سراسر صحیفه ی شریفه مشحون از حقایقی است که خدای تعالی هنگام خلوت و حال آن را بر زبان آن حضرت روان ساخته است و هر کتاب دیگری که در این فن تنظیم یافته از آن کتاب بهره و نصیبی گرفته، دانشمندان دیگر نیز کتب ادعیه ی خود را بر مبنای دعاهای آن به رشته ی تحریر درآوردند. چنانکه ملاحظه می کنیم دعاهای آن در کلیه ی ایام و ساعاتی که انسان در مقام راز و نیاز با پروردگار خود و یاد آفریننده ی خود باشد به آن نیازمند بوده و در شب و روز و صبح و شام و ساعات غروب آفتاب و نیمه های شب و به مقتضای زمان های مختلف و در تضرع و زاری به درگاه خدای تعالی، طلب حوائج، مغفرت و رحمت،

کامیابی، رستگاری، طلب فرجام نیک و رسیدن به بهشت، رهایی از دوزخ و در تمام موارد و حالات بدانها اشاره شده است.

همین که علماء و دانشمندان در میان سایر کتب حدیث به مزایا و مضامین درخشان کتاب صحیفه پی بردند به طور بی سابقه ای بر آن اقبال کرده و مورد توجهش قرار دادند. و صاحبدلان بر استنساخ و مقابله و گرفتن اجازه در روایت آن همت

[صفحه ۸۵]

گماشتند. آنگاه به تعداد کثیری که از شماره بیرون است به تهیه ی نسخ آن پرداختند تا آنجا که ابواب آن را با خطوط طلایی و نسخه های نفیسی بر اوراق ترمه و انواع دیگر بنوشتند و به صورت چاپ سنگی در حفظ و نگهداریش سخت بکوشیدند. سپس علما و دانشمندان شروح متعددی بر آن تهیه و تنظیم کردند، که بعضی از آن ها بدین شرح است:

شرح شیخ بهایی که به نام حدائق المقربین خوانده می شود؛ و از میان همه ی آنها عالیترین و نفیس ترین شرحی که از صحیفه ی شریفه تهیه گردیده شرح سید علی خان مدنی شیرازی صاحب کتاب سلافه العصر فی ادباء العصر و الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه و غیر اینها را می توان نام برد و شروح دیگری که تعداد آنها از شمار عدد بیرون است. شرح سید علی خان به زیباترین شکل با چاپ سنگی در یک مجلد به قطع بزرگ تنظیم یافته است.

شروح و استدراکاتی که دانشمندان بر صحیفه ی شریفه نگاشته اند، و اغلب با چاپ سنگی مزین گردیده به این شرح است:

### صحیفه ی ثانیه ی سجادیه

گرد آورده ی شیخ محمد بن حسن بن حر عاملی نزیل اصفهان. در این شرح که تنها به قسمتی از ادعیه ای که در صحیفه ی کامله از قلم

افتاده اکتفا شده، بسیاری از دعاها دیده نمی شود. این شرح دوبار، یکبار با چاپ سنگی و یکبار با حروف به چاپ رسیده است.

## صحیفه ی ثالثه ی سجادیه

که به وسیله ی میرزا عبدالله اصفهانی معروف به افندی صاحب کتاب ریاض العلماء جمع آوری شده است. وی نیز آنچه را که ابن حر عاملی در استدراکات خود در صحیفه ی ثانیه از قلم انداخته ذکر کرده است، و آن نیز با چاپ سنگی به طبع رسیده است.

## صحیفه ی رابعه ی سجادیه

گرد آورده ی میرزا حسین نوری. هر چند که وی نیز در این شرح قسمت هایی از ادعیه ی صحیفه ی میرزا عبدالله افندی جامع صحیفه ی ثالثه که از قلم انداخته در استدراک خود آورده است؛ اما همانطور که نسخه ی صحیفه ی ثالثه ناقص بوده شرح و استدراک از روی آن نیز ناقص و نامعلوم انجام گرفته است. این صحیفه نیز با چاپ سنگی انتشار یافته است.

## صحیفه ی خامسه ی سجادیه

که به وسیله ی این فقیر (محسن امین) نویسنده ی این سطور

[صفحه ۸۶]

جمع آوری گردیده و در استدراک آن آنچه را که در صحیفه ی کامله ذکر نشده و آن قسمت از ادعیه که در صحیفه ی ثانیه و ثالثه و رابعه از قلم افتاده، آورده شده. و همان طور که اشاره شد استدراک از روی صحیفه ی ثالثه کاملا محقق و مشخص نیست. اما شرح و استدراک از روی صحیفه ی رابعه جامع تر و با فحص و تحقیق بیشتری تهیه و تنظیم گردیده است.

## رساله الحقوق

### اشاره

که بر مبنای حقوق و وظایف اخلاقی و انسانی تدوین گردیده. یکی از درخشانترین کتب و آثار علی بن الحسین علیه السلام است که رعایت آنها موجبات رفاه و آسایش و سعادت فرد و اجتماع را فراهم خواهد کرد. این رساله را که شیخ صدوق به سند معتبر در خصال آورده، حسن بن علی بن شعبه حلبی نیز در تحف العقول آن را روایت کرده است. هر چند اصول مطالب آن با یکدیگر مطابق است، اما در نقل روایت بین آن دو اندکی تفاوت از نظر زیاده و نقصان و غیر اینها دیده می شود.

و در این کتاب روایت تحف العقول بیشتر مورد توجه بوده است.

شیخ صدوق در خصال از علی بن احمد بن موسی از محمد اسدی از جعفر ابن محمد بن مالک فزاری از خیران بن داهر از

احمـد بن سـليمان جبلی و او از پـدر خود از محمـد بن علی از محمـد بن فضـيل و او از ابی حمزه ی ثمالی چنين روايت كرده است كه گفت:

- هذه رساله علی بن الحسين عليهماالسلام الی بعض اصحابه: اعلم ان لله عزوجل عليک حقوقا الخ...

اما در تحف العقول

بـدین ترتیب روایت شـده است: رسـاله علی بن الحسـین علیهماالسـلام المعروفه برسـاله الحقوق: اعلم رحمک الله ان لله علیک حقوقا...

از ابی حمزه ی ثمالی روایت است که گفت: این ساله ای است که علی بن الحسـین علیهماالسـلام خطاب به بعضی از اصحاب خود چنین می فرماید:

- بـدان - خـدای تـو را رحمت کنـد - که بر تو حقوق و وظـایفی است که تو را در هر جنبش و آرامش و در هر جـا و مکـان احـاطه کرده است، و در کلیه ی اعضا و جوارح و در هر انـدامی از بـدنت که به جنبش درآوری و در هر ابزار و آلاتی که آن را به کار بندی، بعضی از حقوق بر بعضی بزرگترند؛ بزرگترین حقوق ربانی بر

[صفحه ۸۷]

تو، حقی است که خدای تبارک و تعالی برای خود بر تو واجب دانسـته است. و آن در حقیقت اصل و ریشه ی حقوق است، و وظایف و حقوق دیگر از آن منشـعب می شود. آنگاه خداوند بر تو حقوقی لازم داشـته است که کلیه ی اعضاء و جوارح تو را از سـر تا به قـدم شامل می گردد. و برای چشم، گوش، زبان، دست، پا، شـکم و عضو تناسـلی تو هر یک جـداگانه حقی مقرر است. و اینهـا اعضـای هفت گانه ایست که افعال ظاهری از آنها پدیـد می آیـد. سـپس خداونـد بزرگ برای کارها و افعال تو حقوقی واجب دانسته و برای نماز، روزه، صدقه، زکات و قربانی و رفتار و کردارت حق و تکلیفی مقرر داشته است.

آنگاه حقوق و تکالیفی است که در میانه ی تو و دیگران است، و انجام آن شدیـدا لازم است و واجب ترین حقوق این دسـته، حق پیشوایان توست. پس از آن

حق رعایا و حقوق زیردستان و خویشاوندان. از این دسته از حقوق، حقوق دیگری نیز منشعب می گردد، و حق پیشوایان که بر تو است سه گونه است: واجب تر آنها حق سلطان است که تدبیر کار تو به دست او است. سپس حق آموزگار و سپس حق آقایی که مالک تو است. هر تدبیر کننده و سرپرستی پیشوا است. حقوق زیر دست هم بر سه گونه است: حق زیر دست حکومت تو و سپس حق شاگرد و آن که نزد تو کسب دانش کند. (زیرا نادان به منزله ی زیر دست و رعیت دانا محسوب می شود.) و حق آنان که در ملک تو هستند مانند زنان و کنیزان و حقوق ارحام و خویشاوندان و آن بسیار است. برای هر یک که در قرابت و خویشاوندی به تو نزدیکتر است حقوق واجب تری تعیین گردیده. واجب تر از همه حق مادر تو است. و سپس حق پدر تو و فرزندانت و برادرت، و بعد به ترتیب هر یک از خویشان که به تو نزدیک تر است، آزاد کننده و ولی نعمت تو، آزاد شده ات که ولی نعمت اویی، سپس حق هر که به تو احسان کرده، اذان گوی نمازت، پیش نمازت، سپس حق همنشین تو، همسایه ات، شریکت، سپس حق مال تو، بدهکارت، بستانکارت، سپس حق رفیق معاشرت، سپس حق مدعی بر تو، و یا کسی که به او ادعا داری، کسی که با تو مشورت کند، آنکه با او مشورت کنی، و سپس حق کسی است که به نصیحت و اندرز وی اقدام کرده و یا او به راهنمایی و اندرز تو پرداخته است، سپس حق بزرگتر از تو، خردسال تر از

تو، سائل از تو، کسی که از او سؤال کنی، سپس حق کسی است که گفتار و یا رفتار سوئی

[صفحه ۸۸]

نسبت به تو روا داشته و یا موجبات مسرت و شادی و خرسندی تو را به عمد یا غیر عمد فراهم ساخته است، سپس حق همه ی همکیشانت و کفار ذمی و سپس حقوقی که در تغییر احوال و به اسباب پدید آیند. خوشا بر کسی که خداوند در ادای این حقوق یاریش کند و توفیق بخشد.

آنگاه امام زین العابدین (ع) هر یک از حقوق نامبرده را بدین شرح مورد تفسیر و تشریح قرار داده، می فرماید:

### بزرگترین حق خدا

حق بزرگ خدای تعالی بر تو این است که در برابر آفریدگار خود سر تواضع و فروتنی و پرستش فرود آوری و برای او شریک قرار ندهی، و چنانچه با خلوص نیت به عمل خود روح و روان بخشی، در چنین صورت به ادای بزرگترین حق که همان حق خدای بزرگ است موفق گردیده و متقابلا-به اخذ پاداش و حق بزرگی که شامل روبراه ساختن زندگی دنیا و آخرت است نائل آمده ای، و علاوه بر این خداوند آنچه را که دوست داری و از او بخواهی بخشنده است.

### حق نفس

حق نفس بر تو این است که تمام نیرو و قدرت آن را تحت رهبری و اطاعت و فرمان خدا درآوری. به این ترتیب که وظایف و حقوق اعضای هفتگانه: گوش، چشم، دست، پا، شکم، زبان و عضو تناسلی را مراعات نموده و در این امر از خداوند یاری و استعانت جویی.

### حق زبان

حق زبان این است که از بیان سخن ناهنجار خودداری نموده و آن را به نیکی عادت دهی و آن را وادار بر ادب نموده و جز به هنگام ضرورت و احتیاج و برای سود دین و دنیا آن را از پرگویی باز داری و از گفتار بیهوده و سخنان ناروا و از آنچه که ممکن است انسان را با خطر مواجه سازد به شدت بر حذر داری. زبان شاهد و دلیل عقل است، جمال معنوی و روحی شخص عاقل به عقل آراسته گردد؛ همچنان که سیرت و آرایش ظاهر و جمال محسوس نیز به زبان آراسته است؛ و هرگز نیرویی جز به حول و قوه ی خداوند علی عظیم نیست.

[صفحه ۸۹]

### حق گوش

حق گوش یا عضو سمعی این است که از طریق آن سخنانی را به قلب خود راه دهی که آن را به خیر و نیکی وا دارد و یا

اخلاق و سجایای پاک در آن به وجود آورد. زیرا که قلب به مثابه شهری است که معانی متنوع و گوناگون از اعمال نیک یا بد از دروازه ی آن که همان عضو شنوایی است بدان راه می یابد. و لا قوه الا بالله.

### حق چشم

حق چشم این است که از هر چه روا نیست آن را بپوشانی و از نگاههای مبتذل و بیهوده بازداری. به این معنی که جز مواضعی را که برای آدمی درس عبرتی بوده و یا بر علم و فضل وی بیفزاید تحت نظر و رؤیت نگیری.

### حق پا

حق پا این است که هرگز در راه حرام گام ننهی، و در هر طریق که برای خود انتخاب نمودی بنگر که تو را به خواری و ذلت و به پرتگاه نیستی و مرگ نکشاند. زیرا که پا عضوی است که می توانی به وسیله ی آن یا در راه خیر و یا در طریق شر گام برداری. و لا قوه الا بالله.

### حق دست

اما حق دست این است که با آن در آنچه را که حلال گردیده بگشایی، و به انفاق و بذل و بخشش بپردازی و به وسیله ی آن اعمالی را که خداوند فرض و واجب گردانیده به اجرا درآوری تا بدین وسیله از عقوبت و آفات و بلیات مصون مانده و از ملامت و سرزنش مردمان برکنار باشی و چنانچه رضا و خوشنودی خدا را در نظر گرفته و بسط مال با عقل و فضیلت توأم گردد، به اجر و ثواب نیک آخرت نایل خواهی شد.

### حق شکم

حق شکم بر تو این است که آن را ظرف کم یا زیاد از حرام قرار ندهی، و از حلال هم به اندازه اش بدهی، زیرا چنانچه از حد تقویت جسم به مقداری که باعث ضعف و سستی است تقلیل یابد انسان را به خواری و کسالت می کشاند و سیری زیاد و تن پروری فزون از حد نیز باعث جهل و نادانی گردیده و از کار و کوشش و کسب علم باز می دارد. افراط در غذا به مستی و بیخبری و سفاهت و نادانی منجر می گردد، و این امر انسان را از نیکی و کرامت باز داشته و از حد انصاف و مروت

[صفحه ۹۰]

خارج خواهد ساخت، و شخص در چنین موارد نه نیکی تواند نه کرامت.

### حق عضو تناسلی

حق عضو تناسلی این است که آن را از محرمات جنسی و تماسهای آلوده باز داری: با فرو بستن چشم از قیافه ها و مناظری که بر تو حرام گردیده به عفت و پاکدامنی آن یاری و کمک نمایی. زیرا که چشم در احتراز از گناه اثر بسزایی خواهد داشت و

نیز با یاد مرگ و با تهدید نفس به کیفرهای سنگین و سخت و ترس و خوف از خدا در پاک داشتن و حفظ و نگهداری آن عضو بکوشی، و به هر حال عصمت و نگهداری و تأیید به دست خدا و نیرو و گردش کلیه ی امور به اختیار او است.

آنگاه امام زین العابدین علیه السلام هر یک از حقوقی را که می بایست انسان در اعمال و افعال خود رعایت نماید مورد تفسیر و تشریح قرار داده و می فرماید:

### حق نماز

اما حق نماز این است که بدانی نماز یکی از اعمالی است که باعث می گردد به درگاه خداوند بار یافته و به او تقرب جویی، و بدانی که در پیشگاه او ایستاده ای، و چون به این امر واقف شدی به نماز قیام کرده و چون بنده ای ذلیل در برابر مولایی عظیم ایستاده و با خضوع و خشوع و خوف و ترس و در عین حال با یک دنیا امید به عفو و کرامت خداوندی و با تضرع و زاری به تعظیم و تکریم او پرداخته و با آرامش و وقار به نیایش و راز و نیاز با خدای توانا بپردازی، و نیز به منظور استخلاص و نجات جسم و جان خود که غبار گناهان آن را تیره و تار ساخته و ممکن است آن را به هلاکت سوق

دهد، طلب آمرزش نمایی و در هر حال تمامی قدرت ها به اختیار خداست.

اما حق حج هر چند که در تحف العقول ذکر نگردیده اما در خصال چنین آمده است:

– اما حق حج که خود از عبادات بزرگ محسوب می شود این است که بدانی که آن وسیله ای است که به پروردگار راه یافته و به سوی او رو آورده ای. و تسلیم در پیشگاه الهی خود فرار از گناهان به شمار می رود. و بدانی که این ایام خود از شریف ترین اوقاتی است که به درگاه خداوندی به توبه و انابه پرداخته و بهترین موقعیتی است که می توان به آمرزش گناهان و قبول توبه و برآوردن حوایج امیدوار بود، و کلیه ی مناسک

[صفحه ۹۱]

و اعمالی که خداوند بر تو فرض و واجب گردانیده می توانی در موقع حج به جا آورده و به این وسیله به کمال روحانی و معنوی نایل گردی.

## حق روزه

اما حق روزه این است که بدانی روزه حجابی است که خداوند بر زبان و گوش و چشم و عضو تناسلی و شکم تو می کشاند، تا به این وسیله تو را از آتش دوزخ بپوشاند؛ چنان که در حدیث آمده: «روزه سپری است در برابر آتش.» اگر این عبادت، سراسر وجود تو را در بر گرفت؛ به این معنی که در ظاهر و باطن در انجام آن بکوشیدی، در پناه این حجاب از آتش دوزخ مصون مانی و اگر روزه را ترک کردی به دست خود این پرده و مانع را نابود ساخته و شعله های آتش تو را در میان خواهد گرفت. به هر حال روزه انسان را به تقوی و پرهیزگاری نزدیک ساخته و حجابی است

که انسان را از خطاها و لغزش ها در امان می دارد. و نیست قوه و نیرویی جز به خداوند.

### حق صدقه

حق صدقه این است که بدانی که آن ذخیره ای است که نزد پروردگار خود به ودیعه نهاده ای و امانتی است که احتیاج به شاهد و ناظر ندارد و چون به این امر واقف گردیدی و صدقه را پنهانی و بدون حضور شاهد به ودیعه گذاشتی اطمینان تو بیش از سپرده و امانتی است که آشکارا به دست کسی بسپاری و چه بهتر که این ودیعه و امر خیر را که به طور پنهانی و سری انجام داده ای همچنان بین خود و خدای خود محفوظ نگاه داشته و هرگز آن را آشکار نسازی و به استشهاد و استظهار گوشها و چشمها نپردازی، و هرگز چنین وانمود نکنی که اطمینان توبه گوشها و چشمها بیش از وثوق تو نسبت به خدا است.

و سزاوار نیست که با این عمل خود بر دیگران منت نهی؛ زیرا که خیریه و صدقه عملی است که نتیجه ی آن منحصرا عاید تو خواهد شد. پس چون بر کسی منت نهی چنان باشد که کار خود را تقبیح کرده، و عمل خود را ضایع گردانیده ای و این، دلیل بر این است که خود را مراعات نکرده و مانند کسی است که نیک و بد نزد او یکسان است. و بدین ترتیب چگونه می توان گفت که چنین شخصی به اصول اخلاقی پایبند باشد؟ و لا قوه الا بالله.

[صفحه ۹۲]

### حق قربانی

حق قربانی این است که تنها به خاطر خدا و طلب رحمت از خدا به این امر بپردازی و با خلوص نیت از خداوند بخواهی که آن را مورد قبول قرار داده و از جلب نظر تحسین آمیز نظاره کنندگان خودداری نمایی. در این صورت بدون

شک از ناراحتی ها و ظاهر سازی های ناشی از تکلف و تصنع که از خصایص مردم کوته بین و عاری از حقیقت است رهایی خواهی یافت. زیرا آنکس که در کارها صرفا قصد خدا را بنماید حتما از تکلف و رفتار ساختگی خلاص و آسوده خواهد شد. و این بدان علت است که خداوند در اوامر و نواهی انسان را به تکلف و مشقت وا نداشته و به سادگی و آسانی راضی و خوشنود گردد.

خداوند از بندگان خود بیش از امور مشکل و سخت، کارهای آسان را خواسته است. علاوه بر این، سادگی و درویش منشی به مراتب برای شما بهتر از زندگانی پر زرق و برق و لرد منشی است. از طرفی لردان و کسانی که با زندگی اشرافی خود گرفته اند اغلب بیش از کسانی که به درویشی و سادگی می گذرانند با مشقت و سختی مواجه خواهند شد. زیرا که سادگی و بی پیرایه زیستن، خود از صفاتی است که با خلقت انسان آفریده شده و هر یک برای آدمی امری طبیعی محسوب می شود، و طبیعت هرگز همراه با مشقت و تکلف نخواهد بود. و لا قوه الا بالله.

### حق سلطان

حق سلطان این است که خود را نسبت به او چون فرزندی بدانی که احتیاج به مراقبت و مواظبت دارد، و تو برای او وسیله ی آزمایش و امتحان بوده و او به تو گرفتار است، و بدانی که در برابر مقام و امتیازی که بر تو دارد می بایست جهت اداره ی امور مملکت ناراحتیهای فراوانی را تحمل کند و گرفتاریها و مشقات بیشماری را بر عهده گرفته است. و می بایست خیرخواه او باشی و در حالی که وی

در اوج اقتدار و سلطه تکیه زده و تو فردی ضعیف و کوچک به شمار می روی هرگز موجبات خشم و غضب وی را فراهم نیاورده و رفتاری توأم با لجاجت و عناد با وی نداشته باشی - که به این وسیله موجبات هلاکت خود و او را فراهم ساخته ای.

رفتارت با وی چنان باشد که از حدود تواضع و انعطاف خارج نشوی و از تو خوشنود باشد، بدان اندازه که وی را از تو باز دارد و به دین و آیین تو صدمه ای

[صفحه ۹۳]

وارد نسازد. و جز با استمداد از خداوند به این امر اقدام ننمایی. و لا حول و لا قوه الا بالله.

## حق معلم

حق معلم و آموزگار تو این است که در تعظیم و تکریم وی بکوشی و محضر او را بس موقر و محترم شماری و در فراگیری علم و دانش به کلمات و بیانات او به نیکی گوش فرا داری و با رویی گشاده و خویی آزاده و کامل و در کمال ادب و احترام به مجلس و محفل او روی آوری و هرگز صدای خویش را بر صدای او برتر و بلندتر نیاوری و آنگاه که در مسأله ای از وی پرسش نمایند تو خود اظهار دانش و شخصیت ننمایی و خویشتن را شایسته ی پاسخ گفتن نشان ندهی و جواب را با خود او باز گذاری و شرط ادب نگاه داری تا چنان نماید که جز او گوینده ای و بیرون از او داننده ای در آن مجلس وجود ندارد.

و نیز هیچ وقت در مجلس او با دیگران سخن نگویی و خاطر او را از این کردار آزار نرسانی و هرگز در حضور او از

هیچ کس لب به غیبت نگشایی؛ زیرا که این رفتار نیز نشانه ی خودخواهی و از طریق ادب بیرون شدن است. این امر باعث می شود که خاطرش از تو برنجد و بر تو بدگمان گردد و از رفتار تو به خویشتن بپردازد و در اندیشه فرو رود. و نیز بر تو است که چون کسی را بنگری که از معلم تو به غیبت و بدگویی پرداخته از وی دفاع کنی و سخن نادرست او را پاسخ گویی و در برابر به تمجید و تحسین وی بپردازی.

و نیز می بایست که معایب آموزگار خویش را پوشیده داری و صفات حمیده ی او را آشکار بگردانی و با آنان که به دشمنی و عداوت وی پرداخته اند مجالست ننمایی، و با دوستان و نیک اندیشان وی دشمنی و عداوت نشان ندهی. همین که در کسب علم و رعایت معلم بر این منوال رفتار نمودی فرشتگان خداوند بر تو شاهد و گواه گردند که قصد و نیت تو در این کار حضرت باریتعالی بوده است، و در راه خدا و خوشنودی او به کسب علم پرداخته ای و در علم و دانش و ادب و فرهنگ به آهنگ مردمان و اراده ی مخلوق رنج نبرده ای.

### حق مالک

اما حق آن کس که بر تو مالکیت و حکومت یا رهبری دارد، آنست که او را

[صفحه ۹۴]

در هر چه فرمان کند اطاعت کنی، و جز در موقعی که اطاعت از او خشم خدا را برانگیزد هرگز با وی عصیان و نافرمانی نکنی؛ زیرا که کاری که معصیت خدای عزوجل را در بر داشته و موجبات خشم و غضب او را فراهم می سازد، هیچ طاعتی برای هیچ مخلوقی نسزد،

و چون حق خدای را ادا کردی آنگاه در مقام ادای حق مالك برآیی. و لا قوه الا بالله.

### حق رعیت

اما حق رعیت که به واسطه ی سلطنت و اقتدار تو نزد تو به کار مشغول است آن است که بدانی به واسطه ی ضعف و ناتوانی خویش و قدرت و توانایی تو به رعیتی تو درآمده است. پس بر تو واجب گردیده که در میان ایشان کار به عدالت کنی و آنان را چون پدری مهربان در سایه ی مهر و عطوفت فرو گیری، و بر جهالت و نادانی نادانان از در عفو و بخشایش درآمده و با عجله و شتاب به عقوبت و کیفرشان نپردازی و خدای عزوجل را بر این سرافرازی و برتری تو که برایشان عنایت فرموده شکر و سپاس به جای آوری، و هر که شکر نعمت خدا کند نعمت بیشتری به او عطا فرماید، و نیست قوه و نیرویی جز به خداوند.

### حق شاگرد

اما حق آنان که به سبب فزونی دانش و بینایی تو در محضر تو به آموختن و فراگیری از تو مشغول هستند، آنست که درست بدانی، خدای عزوجل به واسطه ی علم و دانشی که بر تو عنایت فرموده و خزانه ی حکمتی که به تو سپرده تو را بر ایشان سرپرست و قیم گردانیده است، و از گنجینه ی حکمت، ابواب دانش را بر روی تو گشوده است. پس چنانچه در آموزش و پرورش مردمان به نیکی روی و از ورود واردات و سؤالات ایشان دلتنگ و رنجور نگردی خدای تو را از فضیلت خود بیفزاید، و ابواب دانش بر روی تو بگشاید، و اگر مردمان را از آموختن دانش خویشتن ابا داری و بهره نرسانی، و یا آنگاه که جهت کسب علم و دانش به خدمت تو درآیند، آنان را از

خوی و خصلت خود به دهشت و ملال درآوری، آن وقت است که خدای عزوجل لباس علم از تو برگیرد و فروغ دانش از تو دور کند و مقام و منزلت تو را از دلهای کسان برافکند.

[صفحه ۹۵]

## حق زن

اما حق زن و همسر تو آنست که بدانی خدای تعالی او را از بهر آسایش و آرامش و مؤانست و مصاحبت تو مقرر فرموده، و بدانی که این نعمت بزرگی است که خدای عزوجل بر تو ارزانی داشته. پس وی را گرامی بداری و با او از در تکریم و رفق و ملایمت باشی و با او به نرمی و ملاطفت رفتار نمایی اگر چه حق تو بر وی افزون و رعایت این کار بر وی واجبتر است. اما چون وی اسیر تو و در اختیار تو است، بر تو لازم است که بر وی به رحمت و رأفت رفتار کنی، و در خوراک و پوشاک او به نیکی اقدام نمایی و اگر در کاری به نادانی رود بر وی بخشایش آوری. و نیرو و قوه ای جز به خداوند نیست.

## حق مملوک و غلام

اما حق آن کس که مملوک و غلام تو است آنست که بدانی وی آفریده ی پروردگار تو است. به این معنی که او هم مانند تو از فرزندان آدم به وجود آمده، و فرزند پدر و مادر و از گوشت و خون تو است. پس تو در حقیقت بر وی مالک نیستی زیرا که او مصنوع و مخلوق خداوند است و هیچ یک از اعضاء و جوارح وی به دست تو آفریده نشده و از بهر وی روزی و معیشت پدیدار نکرده اید و در حقیقت خدای تعالی او را بیافرید و روزی داد و تو را در کار او کفایت کرد و از آن پس او را به اطاعت و فرمان تو درآورد و تو را بر وی امین گردانید و او را نزد

تو به ودیعت نهاد تا به هرگونه نیکی و خوش رفتاری که با وی به پای گذاری در پیشگاه عدل خدای محفوظ بماند. پس تو با وی به نیکی باش چنانکه خدای با تو نیکی فرمود و اگر خدمت وی در نظر تو ناپسند آید و با روحیه و مزاج تو توافق نجوید او را با مملوکی دیگر تبدیل کن، و با هوای نفس، بندگان خدای را دستخوش رنج و شکنجه قرار مده که همه ی نیروها و توانایی ها از آن ذات مقدس متعال ایزد ذو الجلال است.

### حق مادر

حق مادر این است که موقعیت او را بدانی. بدانی که وی قریب یک سال تو را در شکم خود و جایی که احدی، احدی را در آنجا مسکن نمی دهد جای داد و تحمل بار سنگین تو را پذیرفت. از محصول قلب خود تو را غذا داد و با گوش، چشم، دست، پا، مو، پوست، و جمیع اعضای خود از تو نگهداری کرد، و با شادی و

[صفحه ۹۶]

خرسندی و امید، توأم با سختی ها، و غم و اندوه فراوان، از تو مراقبت کرد؛ تا ساعت وضع حمل فرا رسید.

این عمل برای او چنان سخت و طاقت فرسا بود که چنانچه امداد خداوندی شامل حالش نمی شد قطعا جان خود را از کف داده بود. تو را بر زمین گذاشت، و به دنبال آن بر اثر محبت و علاقه ای که خداوند در دلش جای داد چنان به تو دل بست که حاضر شد تو را سیر گرداند، و خود گرسنه بماند؛ به تو لباس بپوشاند و خود عریان بماند؛ تو را سیراب کند و خود با تشنگی بسازد؛ در زیر سایه بانها

جایت دهد و خود در آفتاب سوزان، چهره ی تابناک خویش تیره سازد. این همان مادر پر عاطفه است که روزی شکمش جای تو، آغوش گرم و پر مهرش، خانه و منزل کوچک تو، پستان نرم و لطیف و پر شیرش سیراب کننده ی تو، و خودش پاسبان تو، و در سردی و گرمی روزگار مباشر و متصدی کارهای تو بود. پس تو نیز باید در برابرش سپاسگزاری و قدردانی کنی و این قدردانی و تشکر جز به یاری و توفیق خداوند میسر نخواهد بود.

### حق پدر

حق پدر این است که وی را اصل و اساس، و خود را فرع و شاخه ی آن بدانی؛ و بدانی که وی علت و به وجود آورنده ی تو است. چنانچه اگر او نبود، تو هم به وجود نمی آمدی. چنانچه در وجود خود فضل و معلوماتی و یا آنچه مایه ی شگفتی و اعجاب است، مشاهده نمودی، بدان که سرچشمه اش همان پدر تو است.

پس خدای را ستایش کن، و در برابر اصل و اساس وجود، و مقام خود که همان پدر است از تواضع، سپاسگزاری و قدردانی، خودداری مکن. و به هر حال همه ی نیرو از آن خدا است.

### حق فرزند

اما حق فرزند تو آنست که بدانی که از تو است، و همه ی اعمال، از خیر و شر و خوشبختی و بدبختی و کردار پسندیده و رفتار نکوهیده که در این جهان ناپایدار از وی بروز کند بر تو خوانند، و رحمت و نفرینش بر تو منسوب دارند، و باید بدانی که تولیت اعمال و رفتارش و ادب کردنش به نیکی، و دلالت و راهنمایی او به سوی پروردگار عزوجل و آماده داشتنش بر اطاعت خدا، تو را واجب است،

[صفحه ۹۷]

و مسئول وی تو خواهی بود. اگر در تربیت او احسان کنی به اجر و ثواب رسی، وگرنه عقاب خواهی شد.

به هر حال مقصود آنست که فرزند، نهال وجود تو است و وی را بر تو خوانند و هرگونه که با وی رفتار کنی، به خود کرده باشی و عقاب و ثواب بینی. خویشتن را در کلیه ی امور او مکلف بدان، و حتی المقدور کار او را به دیگران وامگذار، که این امر را حاصلی نیست. و به

هر حال مسئول و مؤاخذ تو باشی. و لا قوه الا بالله.

### حق برادر

اما حق برادرت، بـدان که او دست تو است که با آن کار می کنی و پشت تو است که به او پناه می بری و عزت تو است که به او اعتماد داری و نیروی تو است که با آن به حمله و یورش می پردازی. مبادا او را ساز و برگ نافرمانی خدا و یا وسیله ی ظلم و ستم به خلق خدا بدانی. او را درباره ی خودش یار باش و در برابر دشمن، کمک کار؛ و میان او و شیاطین او حایل شو و حق انـدرز او را به جای آور، و برای رضا و خوشـنودی خـدا چنانچه به اطاعت خـدا درآمـد و به خوبی از او پذیرا گردید به او رو کن و گرنه خدا نزد تو مقدم باشد، و خدا گرامی تر از اوست.

### حق مولایی که تو را آزاد ساخته

امـا حـق آقـایی که تـو را آزاد سـاخته این است که بـدانی مـالش را در راه تـو خرج کرده و تـو را از خواری و ذلت بنـدگی و وحشت آن به عزت آزادی و آرامش آن رسانـده و از بنـد ملکیت رهایت ساخته و حلقه های بنـدگی را از تو گشوده و نسیم عزت را برایت پدید آورده است.

### حق بنده ای که او را آزاد ساخته ای

اما حق آزاد کرده ی تو اینست که بدانی خداوند تو را حامی، یاور و پناهگاهش ساخته و او را وسیله و واسطه ای میان خودش و تـو نمـوده و سـزا اسـت کـه تـو را از دوزخ نجـات دهـد و این اجر و ثـواب در آخرت از او برای تـو باشـد و در صـورتی که خویشاونـدی نـدارد، و تو مالت را خرج او کردی و به حق او قیام کردی، در دنیا هم میراث او را ببری. و چنانچه مراعات او را نکنی بیم آن می رود که میراثش بر تو گوارا نباشد، و لا قوه الا بالله.

[صفحه ۹۸]

### حق کسی که به تو احسان کرده

اما حق کسـی که با تو به احسان و نیکی رفتار کرده این است که او را سـپاس داری و احسانش را یاد کنی و گفتار خیر درباره ی او منتشـر کنی و میـان خود و خـدای سـبحان بـا اخلاـص به دعـایش پردازی؛ زیرا که به این وسـیله در نهـان و عیـان از وی قدردانی کرده ای. علاوه بر این چنانچه به روزگاری میسرت گردید در جبران احسان وی بکوش.

### حق مؤذن

اما حق مؤذن این است که بـدانی تو را به یاد پروردگارت می آورد و به مقصد و مطلوبت دعوت می نماید. و بر انجام فریضـه ای که خـدا بر تو واجب گردانیـده یاری می کنـد، پس هماننـد کسـی که به تو احسان نموده از وی سپاس دار. و اگر در یک

منزل بـا تو می زیـد هرگز بـدبین مبـاش و بـدان که بیشک رحمتی است که از جانب خداونـد به تو رو آورده و با نعمت خـدا خوش رفتاری کن، و در هر حال خدای را برآن سپاس دار. و لا قوه الا بالله.

## حق امام و پیشوای نماز

امـا حق امام و پیشوای نماز تو اینست که بـدانی او میانجی و واسـطه بین تو و خداونـد است و نماینـده ی تو است که به درگاه پروردگـارت روآورده، اوسـت که به جـای تـو در پیشـگاه خـدا لب به سـخن می گشایـد و برایت دعـا می کنـد و رحمت می خواهـد، و در این امر مهم که ایسـتادن در برابر خداونـد و خواهش کردن از او را برایت کفـایت کرده، چنـانچه در این اعمـال تقصـیری باشد متوجه او است، نه تو؛ و اگر گناهی مرتکب شود تو شـریک او نیستی و او را بر تو برتری نیست. او خود را سپر تو قرار داده و نمازش را سپر نماز تو گردانیده، و بر تو است که بر این امر قدرش را بدانی. و لا حول و لا قوه الا بالله.

## حق مصاحب و همنشین

اما حق همنشـین این است که او را به خوبی بپـذیری و با او خوشامـد بگویی و در گفتگو با وی به انصاف رفتار کنی و یکباره دیـده از او بر نگیری و به منظور آگاهی و اطلاعش به سـخن بپردازی. به این موضوع توجه داشـته باش که اگر خود به مجلس او شتافته ای و با وی همنشین گردیده ای، به اختیار تو است؛ اگر خواستی می توانی

[صفحه ۹۹]

از مجلس برخیزی و وی را ترک کنی و چنانچه او به نزد تو آمـده، اختیار با او است، و از جا برنخیز جز با اجازه ی او. و لا قوه الا بالله.

## حق همسایه

اما حق همسایه حفظ او است به وقتی که در خانه نباشـد، و آنگاه که حضور دارد از وی اکرام و احترام نمایی و در هر حال به کمـک و یـاری او پردازی و از عیب جویی و کـاوش در پی بردن به اعمال وی خودداری نمایی. چنانچه به رفتار سوئی از وی برخوردی مسـتور دار و هرگز به ناموس او چشم بر مـدوز. اگر بی قصـد و رنـج، کردار ناپسـندی از وی مشاهـده کردی، چون قلعه ای محکم و پرده ای ضـخیم همچـون رازی در سـینه مـدفونش سـاز و حراست بنمـای تـا هرگز نیزه ی بـدخواهان قـادر به شکافتنش نگردد.

به طور پنهانی به سخنش گوش مگیر، به وقت دشواری به خویشش وا مگذار و در نعمت بر او حسد مبر. از لغزش او درگذر و از گنـاهش صـرف نظر کن و اگر بر تو نـادانی کرد بردبـاری بنمـای و به مسـالمت بـا وی رفتار کن و هرگز زبان به دشـنامش مگشای. چنانچه کسی در نصیحت و اندرز وی راه خطا

رفت و با وی به حیله و تزویر پرداخت جلوگیری کن، و به نیکی و خیر با وی معاشرت کن. و لا حول و لا قوه الا بالله.

## حق دوست

اما حق دوست و مصاحب تو آن است که حتی المقدور با فضل و احسان بدو پردازی و اگر نتوانی لااقل در رفتار با وی جانب انصاف را رعایت کنی. او را بدان اندازه که احترامت می کند محترم بداری، و چنانت که نگه می دارد نگاهش داری. مترصد باش تا در هیچ کرم و احسانی بر تو پیشی نگیرد و اگر پیشدستی کرد جبران کن. تا آنجا که شایسته است در دوستی او کوتاهی مکن. بر خود لازم بدان که در طاعت پروردگار، وی را خیرخواه و نگهدار و پشت و پناه باشی و یاریش کنی تا هرگز قصد نافرمانی و سرپیچی از پروردگارش را نکند و بالاخره، بر او موجب رحمت باش و نه عذاب. و لا قوه الا بالله.

## حق شریک

اما حق شریک آن است که اگر غایب باشد در انجام کار او بکوشی و چنانچه

[صفحه ۱۰۰]

حاضر است با او برابر کار کنی و با نظر و رأی خود بی آنکه با وی به مشورت پردازی تصمیم نگیری، و مالش را نگه داری و در آن کم یا بیش خیانت نورزی؛ زیرا به ما رسیده است که: دو نفر که با یکدیگر شرکت کرده اند تا آنگاه که به یکدیگر خیانت نورزند دست خداوند با آنهاست. و لا حول و لا قوه الا بالله.

## حق مال

اما حق مال و دارایی اینست که جز از راه حلال آن را بر نگیری، و جز در راه حلال و به جا، آن را صرف نکنی. چون خداوند آن را عطا فرموده جز به راه خدا و آنچه وسیله ی رضای خدا است به کار نبری. و به وقتی که خود بدان نیاز داری، به کسی که بسا ممکن است از تو قدردانی هم نکند نپردازی. سزا است که ترک طاعت خدا نکنی تا به جای تو میراث دیگران گردد، و سزاوار نیست که به وارث کمک کنی تا شاید بهتر از تو منظور دارد، و در طاعت خدا به مصرف رساند و غنیمت را او ببرد. در چنین موقع است که بار گناه و افسوس و پشیمانی و عقوبت بر دوش تو بماند. و لا قوه الا بالله.

## حق طلبکار

اما حق بستانکار که مال خود را از تو مطالبه می کند: چنانچه برایت میسر است در پرداخت آن بکوش و کارش را رو به راه ساز و غنی و بی نیازش کن و به رفت و آمد و دویدن وادارش مساز؛ زیرا که رسول خدا (ص) فرمود: «توانگری که وامش را نپردازد نوعی ستم کرده است.» و چنانچه در پرداخت آن قادر نباشی، با خوش زبانی او را خوشنود ساز و از او به آرامی مهلت بخواه و با این که مالش را در اختیار گرفته ای با او بد رفتاری مکن که این از پستی آید و عملی ناپسند است و لا قوه الا بالله.

### حق معاشر

اما حق معاشر با تو اینست که وی را فریب ندهی و از خدعه و نیرنگ و نادرستی و دروغ و گول زدن او بپرهیزی. چون دشمنی که برای طرف خود به هیچ چیز پایبند نیست برای او کارشکنی مکن. چنانچه تو را مورد اعتماد قرار داد تا آنجا که می توانی برای او بکوش و بدان که مغبون کردن آن که به تو اعتماد نموده، خود نوعی ربا است.

[صفحه ۱۰۱]

### حق کسی که بر تو ادعایی دارد

اما حق کسی که بر تو ادعایی دارد و به دشمنی با تو پرداخته: چنانچه درست می گوید دلیل او را نقض مکن و دعوتش را باطل مساز. با خودت طرف شو و برایش حکم کن و خود به جای شهود گواه او باش زیرا که این حق خدا است بر تو، و اگر ادعای او باطل است، به رفق و مدارا با وی رفتار کن و او را بترسان و به دینش سوگند بده، و با یادآوری خداوند از خشونت و تندیش بکاه. از پرگویی و سخن ناروا بپرهیز که تجاوز دشمن را از تو بر نگرداند؛ بلکه به گناه او گرفتار شوی و به این وسیله شمشیر عداوت او بر تو تیزتر گردد. زیرا که از سخن بد و ناروا دشمنی و عداوت خیزد و سخن نیک به خیر و فضیلت انجامد، و شر و فساد را خاموش سازد و لا حول و لا قوه الا بالله.

### حق دشمنی که بر او دعوی داری

اما حق طرفی که تو بر او ادعایی داری اینست که اگر در ادعای خود ذیحق باشی برای اثبات آن آرام و ملایم با وی به سخن پردازی؛ زیرا که ادعا به زودی طرف را به درشتی و خشم وادار سازد. بکوش که با لطف و با مهلت و بیان روشن، دلیل خود را به او بفهمانی و با تندی و ستیز و قیل و قال ادعای خود را پامال نسازی که در این صورت دلیلت از دست برود و جبران آن را نتوانی کرد. و لا قوه الا بالله.

### حق کسی که با تو مشورت کند

اما حق کسی که با تو به مشورت پرداخته اینست که چنانچه در بیان خود نظری صریح و روشن داری در نصیحت او بکوشی. در گفتار و آموختن وی چنان باش که اگر به جای او بودی خود آن را به کار می بستی. بکوش تا از طرف تو مورد مهر و نرمش قرار گیرد؛ زیرا که نرمش و آرامی، وحشت را از بین ببرد و سختگیری و تندی، انس و الفت را به وحشت و اضطراب بکشاند و چنانچه نتوانستی به او نظری بدهی، اما کسی را می شناختی که رأی و نظرش مورد اعتمادت بود و وی را شایسته ی مشورت خودت می دانستی، به وی معرفی و ارشادش کن. درباره ی او کوتاهی مکن و نسبت به وی بخل مورز و از نصیحتش کم مگذار و لا قوه الا بالله.

[صفحه ۱۰۲]

### حق کسی که تو را مشورت کند

اما حق کسی که بر تو مشورتی دهد این است که او را در رأی ناموافقی که به تو دهد متهم نسازی و نسبت به وی بدبین مباشی؛ زیرا که عقاید مردم، مختلف است و هرکس نظریه ی بخصوصی دارد. چنانچه برخلاف نظر تو رأی داد در قبول یا رد آن مختاری، اما بدبینی و سوءظن نسبت به وی روا نیست. چون نظر خود را نسبت به تو اظهار داشته بایستی وی را سپاس داری، و اگر به دلخواه تو رأی داد خدای را حمد و سپاس به جای آر و از برادر خود قدردانی و تشکر کن، و چنان باش که اگر روزی با تو به مشورت پرداخت آن را جبران کنی و وی را پاداش دهی. و لا قوه الا بالله.

### حق کسی که از تو نصیحت جوید

اما حق کسی که از تو نصیحت خواهد این است که به اندازه ی استحقاق و تحمل به وی پند و اندرز دهی و از راهی وارد سخن شوی که به گوش وی خوش آید، و به اندازه ی عقلش با او سخن گویی، زیرا که نیروی درک و فهم همه ی افراد یکسان نیست. به هر حال در این امر طریق رحمت پوی و در روش خود با وی مهربان باش. و لا قوه الا بالله.

### حق ناصح

اما حق آن کس که تو را نصیحت کند این است که نسبت به او تواضع کنی و جهت درک اندرز وی به او دل بدهی و گوش فرا داری و سپس در آن تأمل کنی و اگر سخنش درست بود حمد و سپاس خدای را به جا آوری و از وی بپذیری و نصیحت او را قدر بدانی؛ و چنانچه گفته ی او نادرست باشد وی را مورد عفو و بخشش قرار داده، با او مهربان باشی و او را متهم نسازی و بدانی که ممکن است وی به خطا رفته، اما در خیرخواهی تو کوتاهی نکرده است. و اما چنانچه در نظر تو مستحق تهمت بوده، نصایحش قابل اعتماد نباشد، در این صورت به هیچ سخن او اعتنا مکن. و لا قوه الا بالله.

### حق بزرگتر

اما حق آنکس که به سال از تو بزرگتر باشد اینست که به واسطه ی فزونی سال در تجلیل و احترام وی بکوشی؛ زیرا که وی قبل از تو به دین اسلام سرافراز گردیده و در

[صفحه ۱۰۳]

این فضیلت بر تو مقدم است، و هرگز به عداوت و خصومت با وی مواجه نگردی و در راه بروی سبقت نگیری و به نادانی با وی رفتار نکنی. اگر به وقتی از وی نادانی و جهل مشاهده کردی تحمل کنی و به خاطر حق و حرمت اسلام و سن و سال، وی را گرامی داری و احترامش نمایی؛ زیرا که رعایت حق سن به اندازه ی حق مسلمانی است. و لا قوه الا بالله.

### حق کوچکتر

اما حق خردسال آن است که وی را مورد مهر و محبت قرار دهی و در تعلیم و تربیتش بکوشـی و نسـبت به او عفو و گذشت و پرده پوشی و نرمش نمایی و وی را یاری کرده و خطاها و لغزشهای کودکانه اش را مستور داری. زیرا که این امر خود یکی از موجبـات تـوبه است و به هر حـال بـا وی به رفق و مـدارا بوده و از سـتیز و لجبـازی خودداری کنی؛ زیرا که این امر به رشـد و تکامل وی نزدیک تر است.

### حق سائل

و حق سائل و فقیر این است که اگر به مقـدار صـدقه برای تو آماده باشـد به وی ببخشـی و نیاز او را برطرف سازی و برای رفع فقر او دعا کنی و به خواست وی کمک کنی. و چنانچه به صـدق گفتارش شک و تردید داشـته اما بدان یقین نداری (چه بسـا که شـیطان برای تو دامی نهـاده و وسوسه کرده است تا از آنچه به تو روی آورده باز داردت و میان تو و تقرب به پروردگارت حایـل شود)، او را به حـال خود واگـذار و به خوشـی جواب کن. بـا این وصف بـاز هم چنـانچه به وی چیزی عطـا کردی کار شایسته و به جایی بوده و اجرش با خداوند است.

### حق کسی که از وی چیزی بخواهند

اما حق کسـی که از وی خواسـتار می شونـد آنست که اگر چیزی بخشـید، با تشکر از او پذیرفته شود و قدردانی گردد. و اگر چیزی عطا نکرد وی را به خوشـی معذور دار و به او خوشبین باش و بدان که اگر در عطا و بخشـش خود دریغ کرد، مال خود را دریغ کرده و نسبت به مـال خود ملامتی نخواهـد داشت، هر چنـد که ظـالم باشـد. و چنانچه توانا بوده و از انعام و بخشـش خودداری نمود به خود ستم کرده؛ زیرا که انسان ظلوم کفار است.

[صفحه ۱۰۴]

### حق کسی که وسیله ی شادی گردد

امـا حق آن کس که تو را شـاد کرده اینست که چنـانچه مقصود او شادی تو بوده نخست خـدای را حمـد و سـپاس گویی و به انـدازه ای که سـزد وی را نیز شـکر و سـپاس داری و او را پاداش دهی و اگر وی بـدین منظر نبوده است، باز هم حمد و شـکر خـدای را به جا آوری و بدانی که اوست که مایه ی شادی تو شده، و او را به این عنوان که وی نیز یکی از اسـباب نعمت خدا برای تو گردیده و تو را به پروردگارت نزدیک ساخته دوست بداری و بدین جهت که وسـیله ی نعم الهی، خود نوعی رحمت و برکت است، خیر او را بخواهی - هر چند که در این امر قصد نداشته باشد. و لا قوه الا بالله.

### حق کسی که بدی کرده

اما حق کسـی که از قضا در گفتار یا کردار خود نسبت به تو رفتار سوئی داشـته اینست که اگر عمدا به ارتکاب آن دست زده بهتر است وی را مورد عفو قرار دهی و از او درگـذری تـا کـدورت ریشه کن شود، و بـا این گونه مردم با ادب و اخلاق رفتار کرده باشـی؛ زیرا که خداوند می فرماید: و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئک ما علیهم من سبیل الی قوله: من عزم الامور (و آنکس

که به وی ستم شده و انتقام جوید مسئولیتی ندارد تا آنجا که می فرماید: این از کارهای پا برجا و درست است) (سوره ی شوری، آیه ۴۱ - ۴۳) و آنجا که خدای عزوجل می فرماید: و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین (چنانچه کیفر دادید، به همان اندازه

باشد که زخم خوردید و اگر صبر کنید و بگذرید برای صابران بهتر است. (سوره ی نحل آیه ی ۱۲۶)

و این در صورتی است که عمدا مرتکب امری شده باشد و چنانچه رفتار سوء وی از روی عمد نبود، تو خطای او را به بدی عوض مده و با تعمد در انتقام، به او ستم مکن، و تا آنجا که مقدور است با نرمی و ملاطفت با وی رفتار کن. و لا قوه الا بالله.

## حق همکیشان

اما حق همکیشان و همدینان آنست که به طور کلی نسبت به همه با حسن نیت و مهربانی و نرمش رفتار کنی. چنانچه رفتار سوئی از آنان مشاهده کردی با آنان به مدارا رفتار کنی و محبت آنان را جلب کنی و به اصلاح کار آنها بپردازی و از نیکی و احسانی که نسبت به خود و تو نموده شکر و سپاس به جای آری زیرا که نیکی و

[صفحه ۱۰۵]

احسانی که او به خود نموده به مثابه نیکی به تو است؛ بدان جهت که از آزار و مزاحمت تو خودداری نموده و خودش را حفظ کرده و چیزی را بر تو تحمیل نکرده است. پس درباره ی همه ی آن ها دعا کن و به یاری آنها بپرداز و برای هر یک از آنها نسبت به خود مقامی منظور دار، بزرگتر را به منزله ی پدر خود و خردسال را فرزند و میانه حال را همانند برادر خود محسوب دار، و آن که نزد تو آمد با لطف و رحمت از وی دلجویی کن و با برادرت به حقوق برادری رفتار کن.

## حق اهل ذمه

اما حق اهل ذمه: حکم درباره ی آنها اینست که آنچه را که خداوند از آنان پذیرفته تو نیز بپذیری، و آن ذمه و عهدی که خدا برای آنها مقرر داشته به آن وفادار باشی و آنها را بدانچه خواهند و خود به ناچار آن را پذیرفته اند حواله کنی، و در معامله با آنها به حکم خدا عمل کنی، و به مراعات اینکه در پناه اسلامند و به خاطر وفای به عهد خدا و رسول خدا (ص)، از ظلم و ستم نسبت به آنها خودداری نمایی. زیرا به

ما رسیده که فرمود: هر که به معاهدی ستم کند، من مقابل او و دشمن او خواهم بود. پس از خدا بپرهیز. و لا حول و لا قوه الا بالله.

این بود وظایف و حقوقی که امام زین العابدین (ع) بیان فرموده، و هر چند که در خصال به پنجاه و یک حق اشاره کرده اما در تحف العقول تعداد حقوق بیش از پنجاه حق ذکر نگردیده و در پایان آن چنین آمده است: آنچه بدانها اشاره شد، پنجاه حق است که سراسر وجود تو را احاطه کرده و در هیچ حال از آنها جدا نتوانی بود و بر تو باد که در رعایت و کار بستن آنها بکوشی و در این امر از خدای جل ثناؤه یاری و استعانت جویی. و لا حول و لا قوه الا بالله. و شکر و سپاس به درگاه خداوندی که پروردگار جهانیان است.

## کلمات مأثور امام زین العابدین در حکمت و موعظه و سخنان حکیمانه ی آن حضرت از کتاب نثر الدرر

در کشف الغمه و فصول المهمه چنین آمده است که وزیر ابوسعید منصور بن حسن آبی در کتاب نثر الدرر می نویسد: علی بن الحسین زین العابدین علیهماالسلام

[صفحه ۱۰۶]

به مرد فقیری برخورد که یاری می جست و اشک از چشمانش سرازیر بود. در حالی که با تعجب به وی می نگریست، فرمود: «اگر تمام دنیا در ید اختیار او بوده، سپس همه را از دست می داد، باز هم سزاوار نبود این چنین محزون و گریان گردد!»

و آنگاه که از آن حضرت پرسیدند: چگونه بود که نبی اکرم (ص) از پدر و مادر یتیم گردید؟ در پاسخ آنها فرمود: بدان جهت که از مخلوق خدا حقی بر گردن وی واجب نشود.

به فرزند خود فرمود: ای فرزند من از دشمنی با مردمان بپرهیز،

زیرا چنانچه وی مردی حلیم و بردبار است از مکر وی در امان نباشی و اگر مردی فرومایه است دچار گرفتاری و مصیبت وی گردی.

و آنگاه که سخن نافع بن جبیر را شنید که درباره ی معاویه گفته بود: کان یسکته الحلم و ینطقه العلم، به این معنی که حلم وی باعث می گردد که در برابر عده ای سکوت کرده و بیانش به هنگام لزوم در اثر علم او است، فقال علیه السلام: کذب بل کان یسکته الحصر و ینطقه البطر. آن حضرت فرمود: سخن نافع درست نبوده بلکه رفتار معاویه چنان بود که هرگاه از اقدام به امری خودداری می کرد بدان جهت بود که جز سکوت راه دیگری نمی یافت و مجبور به سکوت می گردید! منظور آن حضرت این است که چنان چه موانعی در سر راه او قرار می گرفت مجبور به سکوت می گردید؛ اما همین که زر و زیور دنیا وی را مغرور و بیخبر می ساخت از هر نوع رفتار سوئی فروگذار نمی کرد.

وقتی از آن حضرت پرسیدند: پر ارزش ترین مردم کیست؟ در جواب فرمود: «آن که دنیا را مایه ی ارزش خود نداند.»

و از جعفر بن محمد علیهماالسلام روایت است که گفت: مردی از علی بن الحسین (ع) در مورد کینه و عداوت قریش نسبت به پدرش حسین بن علی (ع) پرسید، آن حضرت در جواب فرمود: اول آنها آتش و عاقبت و سرانجام آنها ننگ و بدبختی است. مردی به آن حضرت عرض کرد: کیف اصبحت؟ حال شما چگونه است؟

فرمود: «اصبحنا خائفین برسول الله و اصبح جمیع اهل الاسلام آمنین به.»

حال ما چنین است که بیم داریم از این که نسبت به اوامر و نواهی رسول الله

[صفحه

(ص) قصور کنیم، در حالی که همه ی اهل اسلام به اتکای وی خود را در امان می دانند.

و آنگاه که از وی پرسیدند: چگونه است که شما به هنگام مسافرت از شناسایی خود به دوستان ابا دارید؟

در جواب فرمود: بیم دارم از اینکه به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم مرا مورد عطوفت و مهربانی قرار دهند.

## سخنان حکیمانه ی آن حضرت نقل از تحف العقول

در تحف العقول [۷۸] آمده است که آنچه از کلمات قصار امام زین العابدین صلوات الله علیه در حکمت و موعظه روایت شده چنین است:

- الرضا بمکروه القضاء ارفع درجات الیقین. بالاترین درجه ی یقین، رضا و خوشنودی به قضای الهی است، هر چند که به دلخواه آدمی نباشد.

- من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنیا. هر که خود را ارجمند شمارد دنیا را ناچیز انگارد.

و قال بحضرته رجل اللهم اغننی عن خلقک فقال لیس هکذا انما الناس بالناس و لکن قل اللهم اغننی عن شرار خلقک. مردی در حضورش گفت: «بار خدایا مرا از خلق خود بی نیاز دار.» علی بن الحسین (ع) فرمود: «چنین نیست، همه ی مردم به یکدیگر بستگی دارند. بگو بار خدایا از مخلوق شرور خود، مرا بی نیاز گردان.»

- من قنع بما قسم الله فهو من اغنی الناس. غنی ترین مردم کسی است که به قسمت خدا راضی باشد.

- لا یقل عمل مع تقوی و کیف یقل ما یتقبل. ارزش هر عمل که با تقوی و پرهیزگاری توأم است کم نباشد. پس چگونه ممکن است ارزش عملی که مورد قبول خداوند قرار گرفته کم باشد. و این بدان معنی است که شرط قبولی هر عمل تقوی است، و از این رو بالاترین درجه ی آن به وقتی

است که خدای تعالی آن را پذیرفته باشد.

- اتقوا الکذب، الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترأ علی الکبیر. از گفتن دروغ، کوچک یا بزرگ در هر جدی و شوخی بپرهیزید؛ زیرا که دروغ کوچک باعث می گردد که شخص بر دروغ بزرگ بی پروا

[صفحه ۱۰۸]

گردد.

- کفی بنصرالله لک ان تری عدوک یعمل بمعاصی الله فیک. در یاریت از خداوند همین بس که دشمن خود را بینی که درباره ات به ارتکاب معصیت و نافرمانی خدا پرداخته است.

- الخیر کله صیانه الانسان نفسه. همه ی خیر این است که انسان خود نگهدار باشد.

- و قال (ع) لبعض بنیه یا بنی ان الله رضینی لک و لم یرضک لی فاوصاک بی و لم یوصنی بک، علیک بالبر فانه تحفه کبیره. به یکی از پسران خود فرمود: فرزند من، خدای تعالی بر تو فرض کرده است که رضای خاطر مرا به دست آوری و بر من این فرمان نرانده و تو را در نیکی و احسان با والدین امر فرموده و بر من در تو این حکم نفرموده، بر توست که به نیکی رفتار کنی که این خود هدیه ی بزرگی است.

- و قال له رجل ما الزهد؟ [۷۹] فقال الزهد عشره اجزاء: فأعلی درجات الزهد أدنی درجات الورع و اعلی درجات الیقین ادنی درجات الرضا، و ان الزهد فی آیه من کتاب الله: لکی لا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم. مردی از وی پرسید: «زهد چیست؟» آن حضرت در پاسخ فرمود: «زهد دارای ده جزء است. بالاترین درجات زهد کمترین درجه ی ورع، و برترین درجات ورع پایین ترین درجات

یقین است، و بالا‌ترین درجات یقین کمترین درجه ی رضا است، و به راستی که بهترین معنی زهد در این آیه از کتاب خدا آمده است که: «تا بدانچه از دست داده اید افسوس نخورید و بدانچه به شما رسید شاد نشوید.» (سوره ی حدید: آیه ی ۲۳)

- و قال (ع): طلب الحوائج الی الناس مذله للحیاه و مذهبه للحیاء و استخفاف بالوقار و هو الفقر الحاضر. طلب حوائج از مردم به خواری و مذلت کشد و حیا را ببرد و وقار را بکاهد و خود نوعی فقر حاضر است و آن که از مردم حاجتی نخواهد خود بی نیازی موجود است.

- و قال (ع): ان احبکم الی الله أحسنکم عملا و ان اعظمکم عندالله عملا اعظمکم فیما عندالله رغبه و ان انجاکم من عذاب الله اشدکم خشیه لله و ان اقربکم

[صفحه ۱۰۹]

من الله اوسعکم خلقا و ان ارضاکم عندالله اسعاکم علی عیاله و ان اکرمکم علی الله اتقاکم لله. هر کس عملش نیکوتر، نزد خدا محبوبتر؛ و به راستی که بزرگوارترین شما نزد خدا کسی است که بدانچه نزد خداست راغبتر است؛ و آن که از همه به نجات از عذاب خدا نزدیک تر است، کسی است که ترس وی از خداوند بیشتر است؛ و آن که خلقش وسیعتر، به خدا نزدیک تر؛ و پسندیده ترین شما نزد خداوند کسی است که سعی و تلاش وی در جهت بهبود زندگی اهل و عیال خود بیشتر است.

و به راستی که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگار ترین شما است.

- و قال «ع» لبعض بنیه: یا بنی انظر خمسه فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق، فقال یا أبه من

هم؟ قال: ایاک و مصاحبه الکذاب فانه بمنزله السراب یقرب لک البعید و یبعد لک القریب و ایاک و مصاحبه الفاسق فانه بائعک بأکله او اقل من ذلک، و ایاک و مصاحبه البخیل فانه یخذلک فی ماله احوج ما تکون الیه و ایاک و مصاحبه الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک و ایاک و مصاحبه القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله. به یکی از فرزندان خود گفت: «پسر جانم بنگر که با پنج کس همنشینی و مصاحبت نکنی و در سفر و حضر از رفاقت و دوستی با ایشان بر حذر باشی.» وی گفت: «پدر عزیز، آنها چه کسانی هستند؟» فرمود: «مبادا با دروغگو همنشین شوی که چون سراب است؛ دور را نزدیک و نزدیک را به تو دور نماید. مبادا با فاسق و بدکار همنشین شوی که تو را به یک لقمه و یا کمتر بفروشد. مبادا هم صحبت بخیل شوی که او در نهایت احتیاج، تو را واگذارد. مبادا با فرومایه و نادان طرح دوستی بریزی که می خواهد سودت رساند، زیانت می زند. هرگز با قاطع رحم مصاحبت مکن که من او را در قرآن کریم ملعون یافتم.

– و قال (ع): ان المعرفه و کمال دین المسلم ترکه الکلام فیما لا یعنیه و قله مرائه و حلمه و صبره و حسن خلقه. شخص مسلمان وقتی معرفت و دینش کامل است که سخنی را که برایش مفید نیست ترک گوید، و کمتر به بحث و جدل بپردازد و بردبار و شکیبا و خوشخو باشد.

– و قال (ع) [۸۰]: ابن آدم انک لا تزال بخیر ما کان لک واعظ من نفسک و ما کانت

المحاسبه من همک، و ما کان الخوف لک شعارا و الحذر لک دثارا، یا ابن

[صفحه ۱۱۰]

آدم انک میت و مبعوث و موقوف بین یدی الله جل و عز فاعد له جوابا. ای فرزند آدم، پیوسته خیر و نیکبختی با تو همراه است اما به این شرط که خود را پند دهی و به حساب خود رسیدگی کرده و ترس از خدا را شعار خود سازی و به لباس پرهیزگاری و حذر خود را آراسته داری. ای فرزند آدم، تو از این سرا به آن سرا خواهی رفت، و روزی برانگیخته شوی و برابر خدای عزوجل باز داشته شوی، پس بکوش تا برای سئوالات او جوابی آماده سازی.

- و قال (ع): لا حسب لقرشی و لا لعربی الا بتواضع، و لا کرم الا بتقوی، و لا عمل الا بنیه، و لا عباده الا بالتفقه. برای قریشی و عربی حسب و نسب نیست جز به تواضع، و بزرگواری و کرامت نیست جز به تقوی و کرداری نیست جز به نیت و عبادت نیز جز به دانستن مسائل دینی نیست.

- و قال (ع): المؤمن من دعائه علی ثلاث: اما ان یدخر له، و اما ان یعجل له و اما ان یدفع عنه بلاء یرید ان یصیبه. مؤمن کسی است که دعای او از یکی از سه اثر خارج نیست، یا برایش ذخیره گردد یا در دنیا برآورده شود یا بلایی را که امکان داشت بر وی هجوم کند از او بگرداند.

- و قال (ع): ان المنافق ینهی و لا ینتهی و یأمر و لا یأتی اذا قام الی الصلوه اعترض و اذا رکع ربض و اذا سجد نقر،

یمسی و همه العشاء و لم یصم، و همه النوم و لم یسهر، و المؤمن خلط علمه بحلمه یجلس لیعلم و ینصت لیسلم، لاـ یحدث بالامانه الاـ صدقاء و لاـ یکتم الشهاده للبعداء و لاـ یعمل شیئا من الحق ریاء و لاـ یترکه حیاء، ان زکی خاف مما یقولون و یستغفرالله لاـ یعلمون و لاـ یضره جهل من جهله. به راستی که شخص منافق دیگران را نهی کند و خود از عصیان و گناه باز نایستد، امر کند و خود به کار نبندد، و چون به نماز ایستد رو به هر سو کند، و چون به رکوع رود زانو زند و آن گاه که سجده کند همانند مرغی است که منقار به زمین زند. بی آنکه روزه بگیرد شام کند و جز خوردن شام فکر و هم دیگری ندارد. بی آنکه بیداری کشیده صبح کند و در فکر خوابیدن است. مؤمن کردارش آمیخته با حلم و بردباری است. بنشیند تا بر علم و اطلاع خود بیفزاید و خموشی گزیند تا سالم ماند. امانت را به دوستان هم نگوید، و شهادت بیگانه را نهان نسازد. کار حق را به خودنمایی نکند و از شرمش ترک نکند. اگرش از وی ستایش کنند و پاکش دانند از آنچه گویند

[صفحه ۱۱۱]

بیم کند و از آنچه ندانند آمرزش خواهد، و جهل و نادانی هر که او را نشناسد زیانش نرساند.

- و رأی علیه السلام علیلا قد بری ء فقال له یهنئوک الطهور من الذنوب ان الله قد ذکرک فاذکره، و أقالک فاشکره. شخص بیماری را بدید که بهبود یافته، فرمود: گوارا باد بر تو که گناهانت پاک گردید، به راستی که خدا تو را

یاد کرد، او را یاد کن. و از تو گذشت، شکر و سپاس او را به جای آور.

– و قال (ع) خمس لو رحلتم فیهن لا نفیتموهن و ما قدرتم علی مثلهن: لا یخاف عبد الا ذنبه، و لا یرجو الا ربه، و لا یستحیی الجاهل اذ سئل عمالا یعلم ان یتعلم، و الصبر من الایمان بمنزله الرأس من الجسد. و لا ایمان لمن لا صبر له. پنج جمله است که اگر به دنبالش کوچ کرده و مرکب را لاغر سازید، مانند آنها را به دست نیاورید: هیچ بنده ای نترسد مگر از گناه خود. و امیدوار نباشد جز به پروردگار خود. نادان را به وقتی که بگوید نمی دانم شرم نیاید و یاد گیرد آنگاه که از او سؤالی شود که نداند. صبر نسبت به ایمان چون سر است نسبت به بدن. آن که صبر ندارد ایمان ندارد.

– و قال علیه السلام: یَقُولُ اللَّهُ یَا ابْنَ آدَمَ ارْضَ بِمَا آتَیْتُکَ تَکُنْ مِنْ أَزْهَدِ النَّاس ، ابْنَ آدَمَ اعْمَلْ بِمَا افْتَرَضْتُ عَلَیْکَ تَکُنْ مِنْ أَعْبَدِ النَّاس ، ابْنَ آدَمَ اجْتَنِبْ مِمَّا حَرَّمْتُ عَلَیْکَ تَکُنْ مِنْ أَوْرَعِ النَّاس.

خدا می فرماید: ای فرزند آدم، بدانچه تو را داده ام راضی باش تا از همه زاهدتر باشی. فرزند آدم به آنچه بر تو فرض کرده ام عمل کن تا از همه عابدتر باشی. فرزند آدم از آنچه بر تو حرام کرده ام دوری کن تا از همه پارساتر باشی.

– و قال (ع): کم من مفتون بحسن القول فیه و کم من مغرور بحسن الستر علیه و کم من مستدرج بالاحسان الیه و قال یا سوأتاه لمن غلبت احداته عشراته یرید ان السیئه بواحده و الحسنه بعشره.

بسا کسا

که وی را گفتند خوب است و فریفته شد، و چه بسیار کس که از پرده پوشی به خود مغرور گردید و چه بسیار کسی که از احسان به او غافلگیر شد. و فرمود: وای بر آنکس که یکی هایش بر ده هایش غالب آید، مقصود از یکی بد کرداری و منظور از کلمه ی ده، حسنه و عمل نیک است.

[صفحه ۱۱۲]

- و قال (ع): ان الدنیا قد ارتحلت مدبره، و ان الاخره قد ترحلت مقبله، و لکل واحده منها بنون فکونوا من ابناء الاخره و لا تکونوا من ابناء الدنیا، فکونو من الزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الاخره، لان الزاهدین اتخذوا ارض الله بساطا و التراب فراشا و المدروسادا و الماء طیبا و قرضوا المعاش من الدنیا تقریضا، اعلموا انه من اشتاق الی الجنه سارع الی الحسنات و سلا عن الشهوات، و من اشفق من النار بادر بالتوبه الی الله من ذنوبه و راجع عن المحارم، و من زهد فی الدنیا هانت علیه مصائبها و لم یکرهها و ان الله عزوجل لعبادا قلوبهم معلقه بالاخره و ثوابها و هم کمن رأی اهل الجنه فی الجنه مخلدین منعمین، و کمن رأی اهل النار فی النار معذبین فأولئک شرورهم و بوائقهم عن الناس مأمونه و ذالک ان قلوبهم عن الناس مشغوله بخوف الله فطرفهم عن الحرام مغموض و حوائجهم الی الناس خفیفه قبلوا الیسیر من الله فی المعاش و هو القوت فصبروا ایاما قصارا لطول الحسره یوم القیامه.

دنیا کوچ کرده و پشت داده و آخرت نیز به راه افتاده و می آید و هر کدام فرزندانی دارند. پس شما فرزند آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. از دنیا زهد

ورزید و از آن کناره بگیرید و به آخرت رو کنید. زیرا زاهدان زمین را بساط زندگی دانند، و خاک را بستر سازند و کلوخ را بالش کنند و آب را عطر و تنها معاش را از دنیا قیچی زنند. بدانید هر کس شیفته ی بهشت است به حسنات شتابد و از شهوات باز گیرد. هر که از دوزخ ترسد برای توبه از گناهان خود به درگاه خدا بشتابد و از محارم باز پس رود. هر که در دنیا زاهد است هر مصیبت بر او سهل است و آن را بد ندارد. برای خدای عزوجل بندگانی هستند که دلهای آنها به آخرت و ثوابش آویخته و آنان به کسانی مانند که اهل بهشت را در بهشت، جاویدان؛ و اهل دوزخ را در دوزخ معذب دیده اند. آنانند که شرور و ناگواری شان از مردم دور است زیرا دلشان از خوف خدا متوجه مردم نیست. دیده ها از حرام بر گرفته اند و حوائج آنها به مردم اندک است. اندک معاش را از خداوند پذیرفتند، که همان قوت است. به خاطر افسوس طولانی روز رستاخیز چند روز کوتاه را صبر کردند.

- و قال له رجل: انی لاحبک فی الله حبا شدیدا فنکس رأسه ثم قال: اللهم انی اعوذبک ان احب فیک و انت لی مبغض ثم قال له احبک الذی تحبنی فیه.

مردی به او گفت: من برای خدا تو را سخت دوست دارم. آن حضرت

[صفحه ۱۱۳]

سر به زیر انداخت و سپس فرمود: بار خدایا به تو پناه برم که برای تو مرا دوست دارند، و توام دشمن باشی. سپس به او فرمود: من هم تو را دوست دارم برای آنچه

مرا درباره ی آن دوست داری.

- و قـال (ع): ان الله لیبغض البخیـل و السائـل الملحف، و قـال: رب مغرور مفتون یصـبح لاهیاضـا حکـا یأکل و یشـرب و هو لا یدری لعله قد سبقت له من الله سخطه یصلی بها نار جهنم.

خدا شـخص بخیل و سائلی را که اصـرار می ورزد دشـمن دارد. و فرمود: بسا فریب خورده و گول خورده که بازیگر و خندان است. می خورد و می نوشد و نمی داند که شاید از خدا خشمی بر سرش آید که آتش دوزخش درگیرد.

- و قال (ع): ان من اخلاق المؤمن الانفاق علی قـدر الاقتار، و التوسع علی قدر التوسع، و انصاف الناس من نفسه و ابتداؤه ایاهم بالسلام.

از نشـانه هـای اخلاـق مؤمن اینست که در هر یـک از حالاـت شـدت و وسـعت انـدازه نگه دارد. به این معنی که به انـدازه ی درآمد خود انفاق و بخشـش کند، و هر اندازه درآمدش بیشتر، انفاق و خرجش بیشتر؛ و نسـبت به مردم به حق و انصاف رفتار کند، و به هنگام سلام بر آنان پیشی گیرد.

- و قال (ع): ثلاث منجیات للمؤمن: کف لسانه عن الناس و اغتیابهم و اشـغاله نفسه بما ینفعه لاخرته و دنیاه، و طول البکاء علی خطیئته.

سه چیز مایه ی نجات مؤمن است: دم فرو بسـتن از مردم و خودداری از بدگویی و غیبت آنها، واداشـتن خود بدانچه به آخرت و دنیایش سود دهد، و پر گریستن بر گناهش.

- و قال (ع): نظر المؤمن فی وجه اخیه المؤمن للموده و المجد له عباده. نگاه مهرآمیز مؤمن به چهره ی برادر مؤمنش و دوستی و محبت کردنش با وی عبادت است.

- و قال (ع):

ثلاث من کن فیه من المؤمنین

کان فی کنف الله و أظله الله یوم القیامه فی ظل عرشه، و آمنه من فزع الیوم الاکبر: من اعطی الناس من نفسه ما هو سائلهم لنفسه و رجل لم یقدم یدا و لا رجلا حتی یعلم انه فی طاعه الله قدمها او فی معصیته، و رجل لم یعب اخاه بعیب حتی یترک ذالک العیب من نفسه و کفی بالمرء شغلا بعیبه لنفسه عن عیوب الناس.

[صفحه ۱۱۴]

سه چیز است که در هر مؤمنی باشد، در پناه خدا، و به روز رستاخیز در سایه ی عرش خدا است و خدایش از هراس آن روز بزرگ آسوده دارد: هر که به مردم همان دهد که از آنها توقع دارد؛ مردی که گامی پیش و پس ننهد تا بداند که در طاعت خدا پیش داشته یا در معصیتش؛ و مردی که برادرش را به چیزی عیب نکند تا آن عیب را از خود دور کند، و برای مرد همین بس که عیب خود گیرد و از عیب مردم چشم پوشد.

- و قال (ع): ما من شیئی احب الی الله بعد معرفته عن عفه بطن و فرج، و ما من شیئی احب الی الله من أن یسأل.

هیچ چیز نزد خداوند پس از معرفت او محبوبتر از پارسایی در شکم و عورت نیست. و چیزی نزد خدا محبوبتر از این نیست که حوائج خود را از او مسألت نمایی.

- و قال لا بنه محمد علیهماالسلام: افعل الخیر الی کل من طلبه منک فان کان اهله فقد اصبت موضعه و ان لم یکن بأهل کنت انت اهله و ان شتمک رجل عن یمینک ثم تحول الی یسارک و اعتذر الیک فاقبل عذره.

به

فرزند خود محمد (ع) فرمود: هر که از تو طلب خیر کرد با وی به نیکی رفتار کن؛ چنانچه سزاوار بوده، به جا عمل کرده ای و اگر او اهل آن نیست تو خود شایسته ی آنی و اگر مردی از طرف راستت تو را دشنام داد و سپس به سوی چپت گردید و از تو عذر خواست، عذرش را بپذیر.

- و قال (ع): مجالسه الصالحین داعیه الی الصلاح و أدب العلماء زیاده فی العقل، و طاعه ولاه الامر تمام العز.

همنشینی با صالحان به نیکی دعوت کند، و به آداب دانشمندان زیستن عقل را فزونی دهد؛ و طاعت والیان امر کمال عزت است؛ و استفاده از مال کمال مردانگی؛ و راهنمایی و ارشاد آن که از تو مشورت جوید، قضای حق نعمت؛ و خودداری از آزار دیگران کمال خرد است، و مایه ی راحت تن در دنیا و آخرت.

و قال (ع): سبحان من جعل الاعتراف بالنعمه له حمدا، سبحان من جعل الاعتراف بالعجز عن الشکر شکرا.

منزه است خدایی که اعتراف به نعمت خود را ستایش خود شناخته؛ منزه است آن که اعتراف به درماندگی از شکرش را شکر دانسته.

[صفحه ۱۱۵]

## کلمات قصار آن حضرت نقل از تذکره ی ابن حمدون

در کشف الغمه آمده است که: آنچه را که محمد بن حسن بن حمدون از سخنان حکیمانه ی امام زین العابدین (ع) در کتاب تذکره آورده چنین است که فرمود:

- مؤمن در میان سه خصلت هرگز هلاک نگردد، شهاده ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و شفاعه رسول الله (ص)، وسعه رحمه الله عزوجل.

- از خدای عزوجل بترس به خاطر قدرتش بر تو، و از او شرم کن بدان جهت که به تو نزدیک است، و هر

وقت به نماز بایستی چنان باش که گویی آخرین نمازی است که به پا داشته ای. به این معنی که به هنگام نماز چنان با خوف و خشیت باش که گویی که دیگر عمر تو کفاف ندهد که به این افتخار نایل آیی.

- از خدای بترس، بی آنکه خود به کاری بپردازی که عذر آن باید خواست.

- از شادی بر گناه بپرهیز، زیرا خوشنودی و شادی بر معصیت خدا گناهش از ارتکاب به آن به مراتب شدیدتر است.

## کلمات آن حضرت نقل از تذکره الخواص

از کلمات آن حضرت است که فرمود: عجب دارم از کسی که خود را به نخوت و کبر و غرور آلوده ساخته در حالی که دیروز نطفه ی ناچیزی بود، و فردا نیز مرداری بیش نیست.

و عجب دارم از آن که در وجود خدا با شک و تردید می نگرد، در حالی که این همه عجایب مخلوقات او را به چشم می بیند. و عجب دارم از آن کس که در نشئه و حیات آخرت شک دارد در حالی که نشئه ی اولی را می بیند، و عجب دارم از آن که برای دنیای فانی بکوشد و از کوشش برای سرای باقی خودداری کند.

## سخنان حکیمانه ی آن حضرت نقل از فصول المهمه

آنچه از کلمات قصار امام سجاد (ع) در فصول المهمه آورده شده چنین است: که فرمود: آنکس که حکیم دانشمندی وی را ارشاد نکند به گمراهی سقوط کند، و آنکه جاهلی وی را هم بازو نشود به خواری و ذلت در افتد، (به این معنی که چه بسا ممکن است از نادان کاری ساخته شود که از دانایان دیده نشود...)

[صفحه ۱۱۶]

- و در جای دیگر فرمود: چهار چیز مایه ی ذلت است. اول دختر است هر چند که مریم باشد، دوم قرض هر چند که یک درهم بیشتر نباشد، سوم غربت اگر چه بیش از یک شب نباشد، و چهارم سؤال کردن هر چند که تنها یک جمله باشد مثل «راه از کجاست؟»

- و فرمود: عجب دارم از کسی که از خوردن غذا در اثر ضرر و زیان آن ابا دارد اما از ارتکاب گناه با آن همه زشتی و زیانی که به دنبال دارد پرهیز نمی نماید.

و قال علیه السلام: من ضحک ضحکه مج من عقله مجه علم.

-

هر کس به نوعی بخندد از خردش کاسته گردد (به این معنی که در هر حال خندیدن، از خویشتن کاستن است.) چنانچه به موقع باشد تبسمی باید، و گرنه ناچار از وقار آدمی بکاهد و عقل و دانش وی را در نظر مردمان ضعیف سازد.

- هر کس به آنچه خداوند بر وی روزی فرموده قانع و راضی باشد خود از غنیترین مردم است.

- و قال علیه السلام: ان الجسد اذا لم یمرض اشر و لا خیر فی جسد یأشر.

آنکه جسمش بیمار نشود به غفلت و کبر و غرور مبتلا گردد، و شخص متکبر و مغرور و آن که به غفلت و ناسپاسی خو گرفت هرگز منشاء خیر نخواهد بود.

- و در حدیثی دیگر به اسناد از نبی اکرم (ص) می فرماید: انتظار الفرج عباده. انتظار فرج خود عبادت است.

- و آنکه به روزی کم راضی باشد خدای نیز به عمل کم وی خوشنود گردد.

## حکم و مواعظ آن حضرت از کتب مختلف

در کتاب حلیه الاولیاء به اسناد از جعفر بن محمد و او از پدر خود از علی بن الحسین علیهماالسلام آمده است که فرمود:

فَقْدُ الْأَحِبَّهِ غُرْبَه.

از دست دادن دوستان، خود نوعی غربت است.

چنانکه شیخ مفید در امالی به سند خود روایت کرده مردی به علی بن الحسین (ع) گفت:

- کیف اصبحت یابن رسول الله؟ قال: اصبحت مطلوبا بثمان: الله تعالی یطلبنی بالفرائض و النبی (ص) بالسنه و العیال بالقوت و النفس بالشهوه و الشیطان

[صفحه ۱۱۷]

باتباعه و الحافظان بصدق العمل و ملك الموت بالروح و القبر بالجسد فأنا بین هذه الخصال مطلوب.

- حال شما چگونه است؟

فرمود: حال من چنین است که هشت خصلت مرا در میان گرفته و هر یك چیزی را از من می خواهند

و در برابر هر یک وظیفه ای بر عهده دارم. نخست اینکه خدای تعالی از من می خواهد که در انجام فرایض بکوشد. دوم عمل به سنت نبی اکرم (ص). سوم خانواده ی خود، که در تهیه ی روزی و نفقه ی آنها بکوشم. چهارم، هوای نفس که مرا به شهوت می خواند. پنجم شیطان که به پیروی خود مرا دعوت می نماید. ششم، دو فرشته ی نگهبان که مرا به کردار نیک می خوانند. هفتم، ملک الموت که قبض روح مرا طالب است. هشتم قبر است، که همچنان در انتظار است که جسمم را در خود جای دهد. و این خصالی است که مرا احاطه کرده و در برابر هر یک از آنها وظیفه ای بر عهده دارم که بایستی خود را آماده سازم.

– در کشف الغمه آمده است: علی بن الحسین (ع) مردی را مشاهده کرد که شخصی را به شدت مورد بدگویی و دشنام قرار داده و وی را به اعمال سوء نسبت می داد. پس آنحضرت در حالی که وی را سخت بر حذر می داشت فرمود: ایاک و الغیبه فانها ادام کلاب النار. از غیبت بپرهیز، زیرا که آن خوراک سگهای دوزخ است.

– ابوالبقاء دمیری در کتاب حیاه الحیوان می نویسد: علی بن الحسین علیهماالسلام به مردی برخورد که پسرش از دنیا رفته و چون در معاصی خدای به اسراف رفته بود، به شدت بر وی ناله و جزع همی کرد. آن حضرت در حالی که وی را از این امر به شدت منع می کرد فرمود:

ان من وراء ولدک خِلَالًا ثَلَاثاً، شهاده ان لا اله الا الله و شفاعه رسول الله و رحمه الله.

فرزند تو را سه حالت همراه است. اول توحید او

و کلمه ی طیبه ی لا اله الا الله، دوم شفاعت رسول الله (ص)، و سوم رحمت خدای تعالی.

در حلیه الاولیاء آمده است که امام زین العابدین علیه السلام چنین می گفت:

اللهم انی اعوذبک ان تحسن فی لوائع العیون علانیتی، و تقبح فی خفیات العیون سریرتی، اللهم کما اسأت و احسنت الی فاذا عدت فعد علی:

بار الها، به تو پناه می برم که در انظار مرا نیکو جلوه دهی، اما در خفا و باطن



بنده ی نافرمان تو باشم. بار خدایا، همچنان که من بد کردم و تو جزای نیکویم بخشیدی، پس به هنگامی که باز هم من به بدی رفتار کردم، باز هم جزای مرا به احسان عنایت فرما.

شیخ مفید [۸۱] به سند خود از عبدالله بن محمد تمیمی آورده است که مرد سال خورده ای از عبد قیس و او از طاوس نقل کرده که می گفت:

سالی در مکه به هنگام شب داخل در «حجر» گردیدم. ناگاه علی بن الحسین علیهماالسلام را مشاهده کردم که وارد بر حجر گردید و به نماز ایستاد. من هم به تماشایش ایستادم. او همچنان رکوع و سجود می کرد. و من نگاهش می کردم. محو تماشایش شده بودم تا آنگاه که از نماز فراغت یافت و سر بر خاک گذاشت تا با خدای خود مناجات کند. پیش خود گفتم: مرد صالح و تهذیب شده ای از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است، بهتر است بروم جلوتر، خم شوم و مناجاتش را بشنوم. جلوتر رفتم و خم شدم و گوش دادم. او در سجود خود چنین می گفت:

عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک.

- بنده ی کوچک تو بر در خانه ی توست، بیچاره ی تو بر در خانه ی توست،

محتاج تو بر در خانه ی توست، گدای تو بر در خانه ی توست.

طاوس می گوید:

این کیفیت چنان قلبم را فشرد که اشکم سرازیر شد. از آن روز به هر بلایی که مبتلا شدم مناجات علی بن الحسین (ع) را به لب آوردم و از آن بلا خلاصی یافتم.

## اشعار منسوب به امام زین العابدین

نحن بنو المصطفی ذو و غصص

یجرعها فی الانام کاظمنا

عظیمه فی الانام محنتنا

اولنا مبتلی و آخرنا

یفرح هذا الوری بعیدهم

و نحن أعیادنا مآتمنا

و الناس فی الامن و السرور و ما

یأمن طول الزمان خائفنا

و ما خصصنا به من الشرف الطائل

بین الا نام آفتنا

یحکم فینا و الحکم فیه لنا

جاحدنا حقنا و غاصبنا

- ما فرزندان مصطفی همواره با غم و اندوه و ناگواری مواجه هستیم،

[صفحه ۱۱۹]

آن که از ما فرو برنده ی خشم است، در میان مردم جام بلایا را سر می کشد.

– رنج و مصیبت در میان مردم سخت بزرگ و سنگین است، و اول و آخر دودمان ما بدین بلایا گرفتار و مبتلا است.

– این مردم در عیدشان مسرور و خوشحالند، در حالی که عیدهای ما مبدل به مصائب و بلایا شده است.

– مردم در آرامش و سرور غوطه ورند، در حالی که ترسان از خاندان ما در طول زمان آرامش ندارد.

– آفت و مایه ی رنج ما آن شرف و بزرگواری فوق العاده ای است که در بین مردم به آن ممتاز گشته ایم.

– پایمال کننده و منکر حق ما بر ما فرمانروایی می کند، با این که حکومت بر آنان به ما اختصاص دارد.

ابن شهرآشوب نیز در مناقب ج ۳ ص ۳۱۰، اشعار زیر را به امام زین العابدین علیه السلام نسبت داده است:

لکم ما تدعون بغیر حق

اذا میز الصحاح من المراض

عرفتم حقنا فجحدتمونا

کما عرف السواد من البیاض

کتاب الله

شاهدنا علیکم

و قاضینا الا له فنعم قاض

- آیا زمانی که درستی ها از نادرستی ها تمیز داده شود، آنچه را که به غیر حق بر خود می بستید به چنگ خواهید آورد؟

- همچنان که سفیدی از سیاهی شناخته شده است، شما نیز حق ما را شناختید، سپس در مقام انکار برآمدید.

- گواه ما بر شما کتاب خدا است و او را هم ذات اقدس اوست، پس او نیکو داوری است.

## پاورقی

[۱] حلیه الاولیاء ابونعیم ج ۳ ص ۱۳۵.

[۲] مروج الذهب ج ۲ ص ۹۶.

[۳] طبقات الشافعیه از ابونصر عبدالوهاب بن تقی الدین سبکی. ج ۱ ص ۱۵۳.

[۴] چاپ پنجم کتاب نام برده به زودی انتشار خواهد یافت.

[۵] تابعین به کسانی گویند که به دین اسلام درآمده و به دیدار یکی از صحابه نایل آمده اند و با دین اسلام دنیا را ترک کرده اند.

[۶] تابعین تابعین به کسانی اطلاق می شود که دین اسلام را پذیرفته و یکی از تابعین را دیده و به دین اسلام از دنیا رفته اند.

[۷] روایات مختلفی که در ذکر میلاد با سعادت آن حضرت نقل گردیده در کتب مختلف به این شرح آورده شده است:

مصباح کفعمی، کشف الغمه اربلی، مزار دروس شهید، ابن صباغ مالکی در فصول المهمه ص ۲۱۲ شیخ یوسف بحرانی در مزار حدایق، ابن طلحه در مطالب السئول، بحارالانوار مجلسی نقل از ذخیره روضه الواعظین ص ۱۷۲، جنات الخلود، شیخ طوسی در مصباح المتهجد. علامه حلی در تذکره در باب روزه ی ایام ذی قعده، سید بن طاووس در اقبال، طبرسی در اعلام الوری، ابن شهرآشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۱۰.

[۸] الصحیفه الثانیه ص ۲۱۶ از حر عاملی چاپ مصر.

[۹] کشف الغمه اربلی ص

.۲۰۸

[۱۰] موضوع احتجاج امام زین العابدین (ع) با محمد بن حنفیه در مقابل حجرالاسود و شهادت دادن آن بر امامت امام سجاد (ع) در کتب اسلامی مکرر ذکر گردیده در کافی در بخش فرق بین حق و باطل در امر امامت و بصائر الدرجات ص ۱۴۷ و دلائل الامامه ص ۱۵۳ و مناقب ابن شهرآشوب ج ۲ ص ۲۴۹ چاپ ایران و اعلام الوری ص ۱۵۳ و روضه الواعظین ص ۱۶۹ و کتاب خرایج ص ۴۷ و مختصر البصائر ص ۱۴ و ۱۷۰ به نقل از کتاب امام زین العابدین (ع) به قلم عبدالرزاق مقرم ص ۳۱۵ - ۳۱۶.

[۱۱] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۳۸ - روضه الواعظین، ص ۱۷۲ و اعلام الوری ص ۱۵۱.

[۱۲] بصائر الدرجات، ص ۹۶ و اثبات الوصیه مسعودی، چاپ تهران و ص ۱۴۳ چاپ نجف.

[۱۳] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۳۸.

[۱۴] عیون الاخبار شیخ صدوق ص ۲۷۰.

[۱۵] اما کسانی که امام سجاد (ع) را که نسبت به برادرش کوچکتر بوده علی اصغر خوانده و علی شهید را به اکبر نام برده اند به این شرح است:

تاریخ طبری ص ۲۶۰ ج ۶، معارف ابن قتیبه ص ۹۳، البدایه و النهایه ابن کثیر شامی ص ۱۸۸ ج ۸ و ج ۹ ص ۱۰۳، اخبار الطوال دینوری ص ۲۵۴، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۹۴ چاپ نجف، تاریخ قرمانی ص ۱۰۸، لواقح الانوار شعرانی ج ۱ ص ۲۳، تاریخ خمیس ابی الحسن دیار بکری ج ۲ ص ۳۱۹، روض الانف سهیلی ج ۲ ص ۳۲۶، تذکره الخواص سبط ابن جوزی ص ۱۵۶، اسعاف الراغبین صبان در حاشیه ی نورالابصار شبلنجی ص ۱۹۴، وفیات الاعیان ابن خلکان در

ترجمه ی سجاد، فرق نوبختی ص ۱۰۷، امالی شیخ صدوق ص ۳۰ مجلس ۹۳.

و گروهی تصریح کرده اند که امام سجاد علی اصغر و علی شهید اکبر بوده است. مانند کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۰، مروج الذهب ج ۲ ص ۹۱، التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۲۶۳، شذرات الذهب ابن عماد ج ۱۲ ص ۶۶ - فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۰۹ ذخایر العقبی محب الدین طبری ص ۱۵۱، غرر الخصایص و طواط ص ۲۲۹ باب ۱۱، حیاه الحیوان دمیری ص ۱۶۹ ج ۱ در ماده ی بغل، الاتحاف بحب الاشراف شبراوی ص ۴۷، مقالات الاسلامیین ابی الحسن اشعری ج ۱ ص ۱۴۲ مزار الدروس شهید اول و مزار السرائر ابن ادریس حلی، انیس الشیعه خطی، الذریعه الی تصانیف الشیعه شیخ آغا بزرگ تهرانی ج ۲ ص ۴۵۸، حدایق الوردیه خطی به نقل عبدالرزاق مقرم در کتاب امام زین العابدین ص ۳۰.

[۱۶] بحارالانوار مجلسی ج ۱۱ ص ۲.

[۱۷] مناقب ابن شهرآشوب ج ۳ ص ۳۱۱.

[۱۸] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۵۴.

[۱۹] تذکره ابن جوزی، ص ۱۸۷.

[۲۰] مناقب ابن شهرآشوب، ص ۳۱۱، ج ۳.

[۲۱] (کیست که حرام نماید آن زینت و زیوری که خدای از بهر بندگان خود از معادن و مقامات خود بیرون آورده) سوره ی اعراف آیه ی ۳۲.

[۲۲] عیون اخبار الرضا، ص ۲۸۳.

[۲۳] در معنی این جمله چنین آمده که پرنده اغلب در محلی می نشیند که حرکت نکرده و ساکن باشد.

[۲۴] بگیر ای محمد عفو و گذشت از بدی بدکاران را و چشم پوشی از بدی ایشان را اختیار کن و حکم کن به نیکویی و دوری کن و رو بگردان از نادانان. (سوره ی اعراف آیه ی ۱۹۹).

[۲۵]

مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۹۴.

[۲۶] اصول کافی در حاشیه ی مرآه العقول، ج ۲، ص ۱۳۰، باب تواضع.

[۲۷] و هر کس بکشد مؤمنی را از روی خطا باید که کفاره دهد... (سوره ی نساء آیه ۹۲).

[۲۸] در کتب اسلامی فتاوی علماء دایر بر این است که عاشورا نصف روز روزه بگیرد و بقیه را افطار کند، زیرا دشمنان آل محمد (ص) در این روز به شکرانه ی آن جنایت بزرگ روزه گرفتند و برای آنکه دوستان با دشمنان امتیاز داشته باشند علمای امامیه روزه ی عاشورا را حرام دانسته اند و از نظر ثواب و امساک نصف روز آن را مباح و جایز شناخته اند. مترجم.

[۲۹] فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعده من ایام اخر (پس هر کس از شما مریض باشد یا در سفر باشد پس روزه بگیرد به شماره ی آن از روزهای دیگر غیر ماه رمضان... (سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۴).

[۳۰] شذرات الذهب ابن عماد ج ۱ ص ۱۰۵.

[۳۱] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۵.

[۳۲] و آنان که خشم خود فرو خورند، و از مردم گذشت کنند، و خدا دوست دارد نیکوکاران را (سوره ی آل عمران آیه ۱۳۴).

[۳۳] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۹۳.

[۳۴] در کتاب طبقات ابن سعد، چنین آمده است که هشام بن اسماعیل بن هشام بن ولید بن مغیره بن عبدالله بن مخزوم ابتدا به علم و روایت مشهور بود و به امر عبدالملک بن مروان، والی مدینه گردید. دیری نپائید که عبدالملک از دنیا برفت، وی همان کسی است که سعید بن مسیب نیز به امر وی مورد ضرب و شتم قرار گرفت و آن به هنگامی بود که هشام از

وی خواسته بود که با ولید بن عبدالملک بیعت نماید، زیرا که وی متعهد شده و قراردادی با پدر خود منعقد ساخته بود که امر خلافت را به وی واگذارد، اما سعید از بیعت با وی خودداری کرده و به وی گوشزد کرد که بایستی منتظر باشد تا مردم خود درباره ی وی چه قضاوت خواهند کرد. در همین موقع بود که به خشم و آزار سعید پرداخت و وی را روانه ی زندان ساخت، در اینجا مؤلف کتاب درباره ی هشام و اعمال وی اضافه کرده و می نویسد: به نظر من علم و دانش با آن همه اثراتی که بر هر فرد باقی می گذارد و شخص را به کمال معنوی و اخلاق سوق می دهد آیا برای هشام با آن همه ظلم و ستم و آزاری که بر اهل بیت رسالت وارد ساخته نیز مثمر ثمر بوده است؟

بدون شک این جمله که می گوید:

من اعان ظالما بلی به

کسی که به یاری ستمگر بپردازد خود به ظلم و ستم وی گرفتار خواهد شد،

درباره ی هشام کاملا صدق کرده و وی نیز دیری نپائید که به دست ولید معزول گردید و مورد خشم و ستم قرار گرفت و خود به همان اعمال سوئی که درباره ی دیگران اعمال کرده بود گرفتار آمد.

[۳۵] مناقب ابن شهرآشوب،ج ۳، ص ۲۹۲.

[۳۶] نمی رسید به نیکویی تا اینکه انفاق بکنید از آن چیزهایی که دوست دارید. (سوره ی آل عمران آیه ۹۲).

[۳۷] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۰۲.

[۳۸] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

[۳۹] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۸۹.

[۴۰] نقل از کتاب زین العابدین علی بن الحسین (ع)، اثر استاد عبدالعزیز سید الاهل که به

وسیله ی این بنده به فارسی ترجمه شده است، ص ۱۰۱.

[۴۱] صفوه الصفوه ابن جوزی، ج ۲، ص ۵۲.

[۴۲] کامل مبرد، ج ۱، ص ۱۶۱ و عیون الاخبار ابن قتیبه ج ۳، ص ۹۷ و مناقب ابن شهرآشوب ج ۳، ص ۳۰۰.

[۴۳] مناقب ابن شهرآشوب ج ۳ ص ۲۹۴.

[۴۴] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۰۶.

[۴۵] او پسر سید البشر است، او پرهیزکار و پاکیزه و منزه و سرشناس است.

[۴۶] این مرد کسی است که خاک بطحاء جای پایش را می شناسد، کعبه ی مقدس و حرم محترم می شناسدش.

[۴۷] او دست به این سنگ می زند و این سنگ، همی خواهد که کف مقدسش را همچون جان به آغوش گیرد.

[۴۸] وقتی قریش او را دید فریاد کشید که: مکارم نفسانی، این مرد کمال مکارم است.

[۴۹] این قوم پیشوای پرهیز کارانند، این قوم بهترین مردم روی زمین و از بهترین بندگان خدایند.

[۵۰] اگر او را نمی شناسید او فرزند فاطمه است، و جدش محمد (ص) خاتم پیغمبران است.

[۵۱] می گویند این کیست؟ و این کلمه زیانش برساند، زیرا این ناشناس شما را عرب و عجم می شناسند.

[۵۲] از فرط حیا دیده فرو می خواباند و دیگران از هیبتش پلک به هم می گذارند، تا لبخند نزند کس را یارای سخن گفتن نیست.

[۵۳] آیا مرا بین مدینه و آنجا که دلهای مردم به سوی او متوجه است (مکه) به زندان می افکنی؟.

[۵۴] حرکات هشام و طرز رفتارش هرگز مانند یک شخص معمولی و بزرگ نبود، زیرا چشمانش احول، و معایب بسیاری در وجودش آشکار بود.

[۵۵] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۰۸.

[۵۶] ارشاد مفید، ص ۲۷۷، چاپ تهران.

[۵۷] حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۹.

[۵۸] امالی سید مرتضی،

ج ۱، ص ۴۸.

[۵۹] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۶۵.

[۶۰] تذکره الخواص، ص ۱۸۶.

[۶۱] مطالب السئول ص، ۷۹.

[۶۲] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۰۲.

[۶۳] سوره ی حج، آیه ی ۳۸.

[۶۴] البته خدا خرید از مؤمنین جان ها و مالهای ایشان را به اینکه از برای ایشان باشد بهشت، جنگ می کنند و جهاد می کنند مؤمنین با کفار و مشرکین در راه خدا پس می کشند و کشته می شوند، این خریدن خدا جان و مال مؤمنین و بهاء دادن بهشت را برایشان وعده ای است بر خدا که خلف ندارد. سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۱ و ۱۱۲.

[۶۵] قصص العرب، ج ۱، ص ۲۲۲.

[۶۶] تاریخ الخلفا، ص ۱۴۵.

[۶۷] الصحیفه الخامسه، ص ۴۹۲ - ۳۳۰.

[۶۸] قصص العرب، ج ۳، ص ۲۳۲.

[۶۹] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۷.

[۷۰] کشف الغمه اربلی، ص ۲۰۵ - ۲۰۸.

[۷۱] مناقب ابن شهرآشوب،ج ۳، ص ۲۸۲.

[۷۲] نقل از کتاب زین العابدین علی بن الحسین (ع) اثر عبدالعزیز سید الاهل که به وسیله ی نگارنده به فارسی ترجمه شده است. ص ۶۹ - ۷۳.

[۷۳] حره به فتح اول به قسمتی از سرزمین خشک و سوزان حجاز گفته می شود.

[۷۴] مسلم بن عقبه که در ظلم و بیدادگری به اسراف رفته بود به مسرف معروف گردید.

[۷۵] جلد ۳ صفحه ی ۱۴۰.

[۷۶] ج ۳ ص ۱۵۹ و تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۴۶ و اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۱.

[۷۷] ج ۳ ص ۲۹۹.

[۷۸] از ابی محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه، ص ۲۸۵.

[۷۹] اصول کافی، در باب مذمت دنیا، حاشیه ی مرآه العقول، ج ۲، ص ۱۳۴.

[۸۰] امالی مفید، ص ۶۴ و مشکاه الانوار، ص ۶۶.

[۸۱] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۴ و مناقب

ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۸۹.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹